

بازخوانی اندیشه‌های آمارتیاسن در «توسعه و آزادی»

تبیینی ایرانی از نگرش‌های آمارتیاسن*

دکتر محمدسعید نوری نایینی

اعم، نیازی به شرح و مقدمه ندارد. علی‌رغم آنکه بسیاری از موضوعات از دیدگاهی نو و با برداشتی جدید و بدیع نگاشته شده است، در اکثر موارد فهم و درک آنها آسان است، اما در عین حال کتابی نیست که بتوان آن را بدون تمرکز کافی و توجه به پیوستگی‌های فراوان مطالبش خواند و فهمید و گذشت. حتی برای

اگر کسی نشانی توسعه را از شما پرسید، چنین راهنمایش کنید: میدان آزادی، آزادراه مردم‌سالاری، خیابان توانمندی و اگر شماره پلاک را پرسید بگویید: در آنجا نیازی به دانستن شماره پلاک نیست، زیرا همه درها بر پاشنه مسئولیت آگاهانه می‌چرخند و به روی توسعه پایدار، گشوده می‌شوند.

چکیده کتاب «توسعه و آزادی» آمارتیاسن

مقدمه

کتاب «توسعه و آزادی»، اثر آمارتیاسن، برای متخصصین اقتصاد و حقوق و سیاست به طور اخص و برای آشنایان با علوم انسانی به طور

*. نوشتار حاضر در اصل درآمدی بود که جناب آقای دکتر محمدسعید نوری نایینی، کارشناس علی‌رتبه مسائل توسعه، سال گذشته بر کتاب «Development and Freedom» اثر شهیر آمارتیاسن - که خود زحمت ترجمه آن را به فارسی کشیده بودند- بنگارش درآوردند. متأسفانه آکندگی بازار از ترجمه‌های ناسره و «پیش‌دستانه»! ایشان را از صرافت انتشار برگردان خود، انداخت. از آقای دکتر محمدسعید نوری نایینی که نوشته خود را - که در اصل تبیینی ایرانی از نگرش آمارتیاسن تلقی می‌شود- در اختیار راهبرد قرار دادند، سپاسگزاری می‌نمایم. (تحریریه).

متخصصین هم، تمرکز و تأمل و در بسیاری موارد بازگشت به مطالب قبلی، برای دستیابی به تصویری کامل از موضوع، لازم و بلکه ضروری است. این مقدمه نیز به دو منظور تهیه شده است: اول آنکه تصویری بسیار کلی و تا حدودی جامع از مطالب بیان شده در کتاب ارائه نماید، با این امید که خواننده را به مطالعه دقیق و کامل آن تشویق کند، زیرا بدون تردید دانش و لذتی که از خواندن این کتاب حاصل می‌شود با پایان یافتن مطالعه آن و با الفت گرفتن با مطالب مهم و آموزنده‌اش تازه آغاز می‌شود و بسته به چگونگی کاربردش می‌تواند بسیار مستمر و طولانی باشد. دوم آنکه کمکی باشد به خوانندگان به اصطلاح همه چیز خوان که براساس تحلیلهای موجود، تعدادشان بسیار و تأثیرشان بر تغییر و پیشرفت، بسیارتر است. بدین منظور تلاش شده است که مقدمه از سادگی و بی‌پیرایگی برخوردار باشد و موضوعات تخصصی متن را حتی المقدور به سهولت و به زبان رایج و شیرین مردم بیان کند. فایده سومی که می‌تواند بر این امر مترتب باشد آن است که شاید بتواند جایگزین بسیار ناقصی باشد برای علاقه‌مندان پرمشغله‌ای که فرصت مطالعه‌شان محدود و امور سودمندشان بحمدالله زیاد است و فرصت کافی خواندن تمام کتاب را ندارند. در این مورد باید بلافاصله تأکید کرد که لااقل در مورد این کتاب، تهیه خلاصه‌ای جامع و مانع، امری است تقریباً محال و اثبات آن نیز برای هر کس موکول است به مطالعه کامل متن، که صد البته برای مترجم به قیمت ماه‌ها صرف وقت و دقت و تأمل ثابت شده است و خوانندگان می‌توانند از آن پند گیرند یا بگذارند و بگذرند. انتخاب کتاب برای ترجمه نیز با دو ملاحظه مهم صورت گرفته است: اول آنکه نویسنده کتاب، شخصیتی است بلندآوازه در جهان که گرچه در دنیای صنعتی و پیشرفته و مرفه پرورش یافته و به گل نشسته است، ریشه در یکی از بزرگ‌ترین تمدنهای باستانی بشر، یعنی در تمدن شبه قاره دارد و ارزشها، حساسیتهای، مشکلات، عرفیات و روحیات مردم جهان سوم و یا به واژه رایج‌تر و امروزی‌تر آن مردم جنوب را لمس کرده است و به خوبی می‌شناسد. آمارتیا سن که در بنگال زاده شده است و به گفته خویش در سه تمدن نسبتاً مردم‌سالار هند و انگلیس و امریکا پرورش یافته، اقتصاددان برجسته‌ای است که علی‌رغم احاطه کاملش به علم بااصطلاح اقتصاد کلاسیک، همواره از زبان مردم محروم و برای آنان سخن گفته و کتاب و مقاله نوشته است و اولین اقتصاددان یا دانشمندی است که جایزه نوبل را در این رشته نه به دلیل پیشبرد تئوریهای اقتصاد که به دلیل نشان دادن نقش آموزش و بهداشت و سواد و تغذیه و لزوم مبارزه با سوءتغذیه و گرسنگی و... به دست آورده است. دو دیگر آنکه این کتاب، به طرزى باورنکردنی مسائل و موضوعات روز ایران و اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان را به تصویر می‌کشد. پاره‌ای از این مسائل از نظر توسعه ایران آنقدر اساسی و مهم‌اند که بدون درک

درست و بدون برخورد علمی و خردمندانه با آنها، حصول به توسعه اگر محال نباشد، قطعاً بسیار طولانی و پرهزینه خواهد بود. در حال حاضر، اکثر این موارد در چنبره برخوردها، عملها و عکس‌العملهای سیاسی گرفتار آمده

۱- توسعه

است و بسته به اینکه از طرف چه گروهی مطرح شود و یا به چه گروهی منتسب باشد از طرف سایر گروه‌ها برای فروپاشی و بی‌اعتباری‌اش صف‌آرایی و برنامه‌ریزی می‌شود و البته آنچه در این میان به سهولت قربانی می‌شود منافع ملی است در لفافه‌ای از تلاش برای حفظ منافع ملی. دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی و پژوهشی نیز در مقابله با مشکلات خویش نه به‌طور خودجوش فرصت پرداختن بنیانی به این مسائل را دارند و نه با تقاضایی برای تفکر در این‌گونه مسائل مواجهند. شاید بحث علمی و غور در این مباحث از سوی دانشمندی جهان دیده و بی‌طرف، شفافیت و وضوح استدلالها و دلایل بیان شده و مهم‌تر از آن نشان دادن پیوستگیها و وابستگیهای مسائل اساسی توسعه به یکدیگر، برای آنان که صمیمانه در جستجوی حقایق هستند، فرصتی برای تفکر و درک و تأمل فراهم سازد و در آشفته بازار بحثهای سیاست‌زده (نه سیاسی) و یکسویه و گاه متعصبانه رایج، کورسوئی باشد که راه درست را هر چند مبهم بنمایاند و وجدانهای آگاه را سمت و سویی درست بخشند.

دو مبحث کلیدی و اساسی مورد بحث در این کتاب، همان‌طور که از عنوانش پیداست، توسعه است و آزادی و پیام اصلیش نیز که باز

از عنوان آن قابل درک است، آزادی است و آزادی. زیرا در یک کلام توسعه نیز جز آزادی هدفی، وسیله‌ای، معیاری و مسیری ندارد.

بگذارید از توسعه آغاز کنیم. واژه‌ای رایج و هدفی مقبول با مفهومی مبهم. اقتصاد توسعه برخلاف بسیاری از رشته‌های اقتصاد، رواج خویش را به‌عنوان یک رشته تخصصی فقط بعد از سالهای پایانی جنگ دوم جهانی آغاز کرده است. قبل از آن بسیاری را اعتقاد بر آن بود که تئوری اقتصادی علاوه بر چه چیز، چه قدر، چگونه و برای چه کسی تولید کردن، باید بتواند به‌گونه رشد کردن و توسعه یافتن نیز پاسخ دهد و در همین کتاب نیز به کرات به توجه آدام اسمیت (پدر علم اقتصاد که سخت مورد علاقه مؤلف نیز می‌باشد)، به مباحث توسعه از طریق ساز و کار بازار رقابتی اشاره شده است. علی‌رغم وجود صدها کتاب و هزاران مقاله، هنوز تعریف واحد مورد قبولی برای توسعه وجود ندارد و معمولاً در آغاز هر اثر تعریفی جدید ارائه و برتریهایش نسبت به سایر تعاریف بیان می‌شود. با تساهلی معقول و با صرف نظر کردن از بحثهایی که معمولاً در تمیز بین رشد و توسعه پیش می‌آید، به‌طور کلی می‌توان برای توسعه دو دیدگاه قطبی بیان کرد که سایر برداشتها در گستره‌ای وسیع در میان این دو قرار می‌گیرند: یکی دیدگاهی است که توسعه را با مفاهیم و معیارهایی چون رشد تولید ملی، افزایش درآمد،

صنعتی شدن، پیشرفت فن آوری، مدرنیزه شدن و جز اینها بیان می کند و می سنجد. دیگری که توسعه را به صورت فرایند گسترش آزادیهای واقعی بیان می کند و معیارش نیز تنها رضایت مردم است. این دیدگاه دوم است که تمامی کتاب را به خود اختصاص داده است. واضح است که می توان چنین استدلال کرد که توسعه با تعریف نخست نیز همسو و هم جهت با تعریف این کتاب از توسعه است، اما نکته مهمی که نباید در این میان فراموش شود آن است که تنها همسویی این دو تعریف کافی نیست تا انتخاب یکی از این دو دیدگاه برای ما امری علی السویه تلقی شود. با انتخاب دیدگاه اول اجزاء بسیار مهمی از توسعه به فراموشی سپرده می شود، اجزایی که از مؤلفه های مهم توسعه هستند و خلأ آنها هم هدف توسعه را خدشه دار و ناکامل می سازد و هم آن را از ابزارهای مهمی در نیل به هدف محروم می سازد. به عبارت دیگر، با انتخاب تعریف نخست، خودمان را از همان آغاز راه در دایره ای بسته و دیدگاهی تنگ محدود می کنیم که حتی اگر بر حسب تصادف و شانسی به هدف هم برسیم با آنچه می توانستیم داشته باشیم تفاوتی محسوس خواهیم داشت. در واقع، در اینجا نیز مانند تقریباً تمامی تصمیم سازیهای اقتصادی با انتخاب بهترین گزینه از بین کلیه گزینه های ممکن مواجهیم. اگر همه گزینه ها را به خوبی شناسیم و تعریف و تحلیل نکنیم، هرگز در کار خویش موفق نخواهیم بود زیرا احتمال آنکه گزینه فراموش شده بهترین گزینه

ممکن باشد همواره وجود دارد. در این مورد خاص، مسئله بسیار واضح تر و روشن تر است، زیرا گزینه دوم را ما به خوبی می شناسیم. این منظر توسعه نه تنها از جنبه نظری برایمان تعریف و مشخص شده است، بلکه در گستره ای به وسعت کل جهان مورد آزمون قرار گرفته است و در عمل نیز برتری خود را ثابت کرده است. آنچه در این گزینش اشتباه از دست می دهیم مقولات مهمی است چون: آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی، آزادی مشارکت در بحثها و تبادل نظرهای اجتماعی، در گزینش اهداف و نیز در ارزیابیها، احترام به آرای عمومی و پیروی از آن به عنوان قدرتمندترین پشتوانه پیشرفت و ثبات و استقلال، گریز از استبداد و خودکامگی و جز اینها.

مفهوم دیگری که تفاوت این دو دیدگاه توسعه را روشن تر می کند، ارتباط «درآمد» و «دستورد» است. در دیدگاه اول، توسعه به دنبال کسب درآمد است به صورت افزایش درآمد ملی یا درآمد سرانه، ولی در منظر دوم توسعه به دنبال کسب دستورد است. درآمد را همه به خوبی می شناسیم و شاید بیشتر ایام عمرمان را به دنبال کسب آن صرف کرده ایم و خواهیم کرد. درآمد خود نوعی دستورد است ولی تمامی آن نیست. دستورد آن چیزی است که به خودی خود و به دلیل رضایتی که برای ما ایجاد می کند ارزشمند است و تقریباً همه ما درآمد را به عنوان وسیله ای برای کسب دستورد دوست داریم. بگذریم از معدود اشخاصی که کسب درآمد به

تنهایی و بدون تبدیل به دست آورد، برایشان رضایت و لذت ایجاد می‌کند که آن را می‌توان نوعی بیماری روانی یا فکری دانست، زیرا به قول شیخ اجل سعدی «برای نهادن چه سنگ و چه زر». مثال جالبی که در همین کتاب خواهید خواند و از کتاب «اوپانیساد» در هشت قرن قبل از میلاد مسیح به عاریت گرفته شده است گفتگوی بانویی است به نام «مای تری» و شوهرش در زمینه فواید ثروت. این گفتگو به آنجا می‌انجامد که زن برای «دستاوردی» مهم یعنی حیات جاویدان همه ثروت دنیا را طلب می‌کند، اما با این استدلال شوهر متقاعد می‌شود که تمامی ثروت دنیا نیز نمی‌تواند برایش زندگی جاوید فراهم سازد و به این نتیجه می‌رسد که با داشتن همه ثروت دنیا او هم ثروتمندی خواهد بود همانند سایر ثروتمندان. البته در این داستان به درستی به جنبه‌های دیگر ثروت زیاد که یکی تبدیل شدن ثروت از وسیله به هدف و دیگری جنون حاصل از ثروت زیاد (وقدرت زیاد) است توجهی نمی‌شود، زیرا ارتباطی با هدف این نوشتار ندارد. این موضوع به دلیل اهمیتش در زندگی و سلطه‌اش بر فکر بشر، مورد توجه اندیشمندان همه اعصار و قرون بوده است. به روایت همین کتاب، ارسطو در کتاب اخلاق نیکوماخویا ثروت را فقط به دلیل امکان به دست آوردن چیزهای دیگر خوب توصیف کرده است که اشاره‌ای مستقیم به دست آورد است نه درآمد. سعدی نیز در ۷۰۰ سال قبل در گلستان

به روایتی زیبا چنین نگاشته است:

۴۴۰

«وقتی در بیابانی راه گم کرده بودم و از زاد معنی چیزی با من نمانده و دل بر هلاک نهاده، که همی ناگاه کیسه‌ای یافتم پرمروارید. هرگز آن ذوق و شادی فراموش نکنم که پنداشتم گندم بریانست، باز آن تلخی و نومیدی که معلوم کردم که مروارید غلطانست» و در حکایتی دیگر می‌خوانیم که: «در قاع بسیط مسافری گم شده بود و قوت و قوتش به آخر آمده و درمی چند بر میان داشت. بسیاری بگردید و ره به جایی نبرد، پس به سختی هلاک شد. طایفه‌ای برسیدند و درمها دیدند پیش رویش نهاده و در خاک نبشته: گر همه زر جعفری دارد

مرد بی توشه بر نگیرد کام

در بیابان فقیر سوخته را

شلغم پخته به که نقره خام»
گرچه در این داستانها، ارزش پول و ثروت و درآمد و زر و مروارید با امکان تبدیل آنها به کالا مورد اشاره قرار گرفته است ولی در دیدگاه توسعه مبتنی بر آزادی، از این مرحله نیز باید فراتر رفت و مفهوم «توانمندی» را به عنوان دستاوردی ارزشمند مورد توجه قرار داد. انسان هنگامی از زندگی احساس رضایت و اقیانوس می‌کند که مجموعه‌ای از حداقل توانمندیها را در اختیار داشته باشد. در مقایسه یک انسان تندرست و یک نفر بیمار، در شرایطی که هر دو به درآمد و کالاهای مشابهی دسترسی داشته باشند، مسلماً شخص بیمار نخواهد توانست از مصرف کالاهای خوراکی، پوشاکی، تفریحی و ورزشی به همان اندازه شخص سالم لذت ببرد

و رضایت به دست آورد. با این استدلال، تندرستی و سلامت یک «توانمندی» ارزشمند و پیش‌نیازی برای رضایت و اقناع است. به همین روال، انسان بی‌سواد از امکان لذت بردن از خواندن و آگاهی و مشارکت در بحث‌های عمومی و به تبع آن از تأثیر مثبت بر سرنوشت خویش محروم است و توانمندی «سواد» را ندارد. به تعبیر دیگر، سلامتی و سواد دو آزادی اولیه و حق انسانی تمامی افراد بشر است و محروم ماندن از آنها دو نآزادی تحمیل شده از طرف اجتماع بر بیماران و بی‌سوادان است که در دیدگاه مورد تأکید ما از توسعه از اهمیتی کلیدی برخوردارند.

به طور خلاصه، تفاوت این دو دیدگاه توسعه از جنبه معیاری در آن است که در یکی به درآمد و ثروت تکیه می‌شود و در دیگری رهایی از نآزادی‌هایی که بازدارنده‌ی انسان از دستیابی به دستاوردهای لازم و لذت بخش زندگی است، مورد توجه و تأکید قرار می‌گیرد. اما بلافاصله باید اضافه کرد که در این دیدگاه دوّم نیز درآمد به عنوان ابزاری برای نیل به اکثر توانمندی‌های مورد علاقه انسان وزنی سنگین دارد.

۲- آزادی

آزادی ارزشی است که در تمامی مباحث زندگی و توسعه به عنوان گوهری والا و روحی متعالی در جریان است و بدون وجود آن، توسعه و تعالی و پیشرفت تهی، غیرقابل حصول، فاقد امکان سنجش و بی‌محتواست. آزادی هم‌عرضه

و منظر و دیدگاه توسعه را مشخص می‌کند، هم هدف توسعه را مفهوم می‌بخشد و هم راهبرد این فرایند فراگیر و به هم پیوسته را تشکیل می‌دهد. علاوه بر این، آزادی و انواع آن ابزارهای توسعه هستند و رسیدن به هدف را مقدور می‌سازند و نهایتاً اینکه آزادی معیار سنجش و درجه توفیق توسعه است. به دیگر سخن، آزادی و صورّ گوناگون آن در پنج نقش مشخص (یعنی: دیدگاه، هدف، راهبرد، ابزار و معیار سنجش)، فرایند توسعه را می‌آفرینند و بدان شکل می‌بخشند و چون جان، اندام توسعه را پویا و پیشرو نگاه می‌دارند.

آزادی به مفهوم دیدگاه، آینده جامعه توسعه یافته را ترسیم می‌کند و آنچه را در دوردست قرار دارد اما قابل دسترسی است، نشان می‌دهد. این تصویر، چشم‌اندازی است انسانمدار و عاری از نآزادی‌هایی که به انسانها و جوامع تحمیل می‌شود. عمده‌ترین سرچشمه‌های نآزادیها عبارتند از: سنت، دولت، گروه‌های فشار و منافع اقتصادی غیررقابتی. در چنین دیدگاهی، انسان آزاد و مسئول سرنوشت خویش را تعیین می‌کند، آن را مدیریت و رهبری می‌نماید و به آن دست می‌یابد.

آزادی به عنوان هدف ریشه در نفس آزادی دارد. آزادی به تنهایی و به خودی خود مطلوب بشر است و انسان به طور فطری آزادی طلب و آزادی‌گزين خلق شده است. بشر به طور طبیعی از محدودیت می‌گریزد و با آن

می ستیزد. این ویژگی، تاریخی فراتر از قدمت زندگی انسان بر این کره خاکی دارد. آدم در بهشت عدن فقط با یک محدودیت برقرار شده از طرف خالق خویش مواجه بود و آن هم محدودیتی ناچیز، در حد خودداری از خوردن میوه ممنوعه (سیب یا گندم). آدم این نآزادی اندک راهم تاب نیاورد و آن را به بهای از دست دادن شادیها، لذات، فراوانیها و رفاه بی حد و حصر و بی پایان فردوس درهم شکست. اگر این ویژگی گریز از نآزادی (وسوسه، فریب، آرمان، ارزش....) تا این اندازه پرجاذبه و قدرتمند است، باید قبول کنیم که در نهاد بشر پایگاهی مستحکم (شاید یک ژن همیشه غالب) دارد و هدفی ازلی و ابدی است و هر کس که آن را نفی کند «آدم» نیست. تاریخ پرفراز و نشیب و هزار چهره بشر نیز سرشار است از دلایل این سودای جاودانه و خواست همیشگی و همین ویژگی هرگونه سخن بیشتر در این باره را زائد و ملال آور خواهد کرد. آنچه در این باره باید اشاره شود آن است که در بحث توسعه به عنوان هدف، ما از انواعی از آزادی سخن می گوئیم که در زمانی معقول و نه چندان دراز قابل حصول و دسترسی باشد. در بسیاری از زبانهای دیگر، خواسته‌ها، بسته به زمان حصول و دقت تعریف با واژه‌های متفاوت بیان می شوند، مثلاً در انگلیسی می توان به ترتیب زمانی و دقت تعریف به واژه‌های targets, objectives, ideals, goals اشاره کرد ولی در زبان فارسی ما فقط از دو

واژه آرمان و هدف استفاده می کنیم و با پسوندهایی از قبیل بلندمدت، میان مدت و کوتاه مدت، خواسته‌ی خویش را مشخص می نماییم. در این بحث نیز مراد ما هدف میان مدت است. این دوره زمانی بسته به ارزشها، عرف، اخلاق و سطح فن آوری در جامعه کوتاه تر یا بلندتر است، اما در هر حال ویژگی اصلی آن امکان زمانی از میان برداشتن پاره‌ای از نآزادیهای بازدارنده مستقر بر سر راه به رسمیت شناختن انسانهای مسئول و آگاه به حقوق خویش است.

آزادی در نقش راهبرد، فرایندی را می آفریند که اولویت، همزمانی، تحلیل و شناخت و معرفی نآزادیها در آن روشن و مشخص است. این تحلیل و شناخت باید مشکلات ارزشی، سنتی، دولتی، گروهی و ساختاری موجود بر سر راه آزادیهای گوناگون را تبیین کند و لزوم این آزادیها را با سعه صدر و استدلال به باور تبدیل نماید و مردم را در راه تلاش برای دست یافتن به آنها مصمم و فعال سازد. این نقش فرایندی «توسعه به مفهوم آزادی»، باید جامعه‌ای مردم سالار ایجاد کند که در آن نه تنها مردم به قدرت و حقوق خویش واقفند و آن را مصرانه طلب می کنند، بلکه باید ساختارهای گوناگون مردم سالارانه را طراحی نمود و استقرار بخشید و لزوم کارکرد هماهنگ آنها را شناساند و بر استقرار آنها پای فشرده.

آزادیهای گوناگون به عنوان ابزار توسعه، نقشی محوری و فراگیر و بسیار مهم دارند. این

آزادیها فراوان و بی‌شمارند، اما مهم‌ترین و برجسته‌ترین آنها را می‌توان با ۵ عنوان کلی مشخص کرد: ۱- فرصتهای اقتصادی ۲- آزادیهای سیاسی، ۳- ترتیبات و تسهیلات اجتماعی ۴- تضمین شفافیت ۵- امنیت حمایتی. نکته بسیار مهمی که در این زمینه باید همواره مدنظر باشد و هیچ‌گاه حتی برای یک لحظه به فراموشی سپرده نشود. همبستگیهای بسیار قدرتمند موجود بین این آزادیها (ابزارها) است. کنشها و واکنشهای موجود بین این آزادیهای ابزاری موجب تولید توانمندیهای بسیار می‌شود و تأثیرات مثبت هر یک از آنها را شدت می‌بخشد. این مورد نمونه بارزی از حالتی است که برخلاف باور موجود: «دو به اضافه دو مساوی چهار» نیست، بلکه بیشتر از چهار است ($2+2 > 4$)، مثلاً اگر فرصتهای اقتصادی رضایت مردم را به اندازه A افزایش دهد و آزادیهای سیاسی به اندازه B، مجموع آزادیهای سیاسی و فرصتهای اقتصادی رضایت را به میزان $A+B+M$ افزایش خواهد داد؛ اندازه M نه تنها به آزادی عمل و عکس‌العمل B و A که به سایر عوامل ذکر شده در فوق، یعنی ترتیبات و امکانات اجتماعی، تضمین شفافیت و امنیت حمایتی و آزادیهای مؤثر دیگری نیز که بدانها اشاره نشده است بستگی دارد. در اینجا روابط علت و معلولی یک سویه و یک‌جانبه نیست؛ این آزادیها از طریق فرایندهای بیشماری یکدیگر را تقویت می‌کنند و بر تأثیر یکدیگر می‌افزایند. همه آنها هم عاملند و هم معلول، هم

کمک می‌گیرند و هم کمک می‌کنند. برای روشن‌تر شدن موضوع آزادیهای ابزاری را چون دستها و پاها و چشم خویش تصور کنیم. اگر فقط یک پایمان آزاد باشد و دستها و پای دیگرمان به هر دلیل (خدای ناخواسته) در بند، راه رفتن و پیشرفتمان، کند و ناموزون و در مواردی بسیار غیرممکن است. علاوه بر این، انجام بسیاری کارها برایمان امکان‌ناپذیر خواهد بود. اگر پای دیگرمان از بند آزاد شود، مسلماً سرعت پیشرفت‌مان بیش از دوبرابر و حرکت‌هایمان موزون‌تر خواهد بود اما باز هم نخواهیم توانست کارهای بسیاری را انجام دهیم، مثلاً گلی به دوستی هدیه کنیم. با آزاد شدن یکی از دستهایمان، قادر خواهیم بود که باری از دوشی برداریم و سنگی بر بنایی بیفزاییم. با آزاد شدن هر دو دست می‌توانیم دست بزنی، شادمانیمان را ابراز داریم، مادرمان را و فرزندمان را در آغوش گیریم. علاوه بر این دستهایمان صدا خواهد داشت و اگر همه دستها آزاد باشند و همسو، دست خدا نیز با ما خواهد بود (بدالله مع الجماعه). و همه اینها در گرو آن است که چشممان در بند نباشد، عینک تیره و چشم‌بند بر چشمانمان ننهد. باشند دیدمان را محدود نکرده باشند، چشمهایمان آزاد باشد و سالم؛ زمانی دستاوردهایمان به حداکثر می‌رسد که همه دستها و پاها و چشمها آزاد و سالم باشند و در جهت رضایت همگان به کار روند. جلب رضایت همگان که همان نقش راهبردی آزادی است، فقط با خرد جمعی امکان‌پذیر

است، یعنی نقش مشارکتی آزادی، نقش رأی دادن و اظهارنظر و مخالفت، یعنی آزادیهای مدنی و سیاسی. دقت کنید که هر یک از این آزادیهای خاص خویش را دارند و فقدانشان خلأیی ایجاد می‌کند که جایگزینی برای پرکردنش وجود ندارد. علاوه بر این، نبود هر یک از این آزادیها یعنی وجود هر ناآزادی، تأثیر و فایده سایر آزادیهای را با مشکل مواجه می‌سازد.

۳- فرصتهای اقتصادی

نقش فرعی بازار، کمک به توسعه است. در این نقش بازار به عنوان یک نهاد کارآمد و مؤثر مطرح می‌شود که فقدان آن و یا وجود هر نوع کاستی در آن، تأخیر در توسعه را در پی خواهد داشت. آدام اسمیت که به پدر اقتصاد آزاد یا اقتصاد مبتنی بر بازار مشهور است، با ارائه نظریه دستهای نامریی نقش بازار را به خوبی روشن ساخته است. در بازاری که آزادی حاکم باشد و هر کس بتواند آزادانه تولید و توزیع و مصرف کند، حتماً رقابت ایجاد خواهد شد. در یک بازار رقابتی که هر کس به دنبال به دست آوردن حداکثر سود است، منافع مشترک همگان نیز تأمین خواهد شد و هیچ نیازی به تعبیه ابزارها و نهادهایی جز آزادی و رقابت نیست تا رفاه و منافع عام جامعه را تأمین نماید. تلاش هر کس برای بیشینه کردن سود خویش دستی نامریی است برای تحصیل حداکثر رفاه همه مردم. مثال قصاب، باده فروش و نانوا که اسمیت بیان کرده است این پدیده را در نهایت ایجاز و روشنی بیان می‌کند: «ما نمی‌خواهیم از گشاده دستی قصاب

آزادی فرصتهای اقتصادی، بدان معناست که همه مردم بدون هیچ‌گونه مانعی بتوانند به فعالیتهای اقتصادی مورد نظر خویش بپردازند. فرصتهای اقتصادی فراوان و بیشمار است و از داد و ستدهای عادی روزانه تا سرمایه‌گذاریه‌ها و مراودات بسیار کلان را دربر می‌گیرد و به همین دلیل مباحثی است بسیار گسترده. علم اقتصاد این مقوله را در مفهومی جامع به نام بازار آزاد و به طور خلاصه بازار مورد بحث قرار می‌دهد. در این مفهوم بازار نهادی است که کلیه مبادلات اقتصادی در آن شکل می‌گیرد و سامان می‌یابد. در مباحث تخصصی، بازارهای گوناگون چون بازار پول، بازار کار، بازار کالا،... تعریف و بررسی می‌شوند. از منظر آزادی، بازار دو نقش متفاوت ایفا می‌کند، یکی نقش اساسی و دیگری نقش فرعی. نقش اساسی بازار فراهم‌سازی آزادی مبادله و تضمین استمرار آن است. آزادی مبادله یکی از حقوق و آزادیهای اولیه بشر است،

و باده فروش و نانوا شاممان را تأمین کنیم، بلکه توجه آنان به منافع خویش این امر را برایمان میسر می‌سازد. ما خود را مدیون انسانیت آنها نمی‌دانیم. عشق به خویشتن خویش آنان ما را کافی است».

وجود هر نوع نآزادی در بازار با دو پیامد همراه است. منافع گروه‌هایی اندک و زیان اکثر مردم. نآزادی بازار در مواردی شدید و غیرانسانی است. کار اجباری و برده‌داری نمونه بارز این نوع نآزادی است. مطالعات و تحقیقات انجام شده در مورد کار اجباری و برده‌داری در آمریکای قرن نوزدهم نشان داده است که در مواردی که حتی شرایط کاری و دستمزدی بردگان بهتر و بیشتر از بردگان آزاد شده بوده است، تقریباً تمامی آنان آزادی انتخاب شغل را با دستمزد کمتر و شرایط دشوارتر بر کار اجباری ترجیح می‌داده‌اند و پس از لغو برده‌داری نیز بردگان سابق حاضر به کار برای کارفرمایان قبلی خویش با شرایطی بهتر از بازار رقابتی کار نبوده‌اند. این مثالها، هم ارزش اساسی و بنیانی آزادی را صرف نظر از نتایج اقتصادی آن به خوبی نشان می‌دهد و هم افزایش رضایت عمومی را در شرایط رقابتی می‌نمایاند. شرایطی که هنوز در پاره‌ای از بازارهای کار کشاورزی و صنایع دستی و بازار کار زنان به دلایلی چون عدم دسترسی به بازار کالا و خدمات، عدم توسعه زیربناها و گرفتاری در سنت‌های تبعیض آمیز جنسیتی وجود دارد و هم مغایر یکی از اساسی‌ترین حقوق انسانی و هم مخل به حداکثر رسیدن رفاه و رضایت مردم است.

با اینکه منافع اکثر مردم با عملکرد آرام و رقابتی بازار به خوبی تأمین می‌شود، اما گروه‌هایی نیز هستند که منافعشان در گروه عملکرد غیر رقابتی و نآزاد بازار است. این گروه‌ها که معمولاً از نفوذ و قدرت سیاسی برخوردارند، تلاش می‌کنند که بازار را از نقش بالقوه خود محروم سازند و در سایه محدودیتهای داخلی و خارجی، وجود انحصاری خویش را بر بازار تحمیل کنند. نتیجه مستقیم چنین تحمیلها و انحصارهایی نیز گرانی قیمت و پایین بودن کیفیت است که منافع گروه‌های ذی نفوذ را به بهای فداکردن منافع عموم تأمین می‌نماید. مثلاً اگر در اقتصادی، گروه‌های ذی نفوذ بتوانند بازار تولید کالایی را محدود به صدور مجوزهای خاص نمایند (مثلاً خودرو) و ورود آن را نیز محدود و یا ممنوع کنند، قدرت آن را خواهند داشت که اولاً با کنترل عرضه و افزایش تقاضای داخلی قیمت‌ها را به دلخواه تعیین کنند، ثانیاً در اثر عدم رقابت توجه به بهبود کیفیت لزومی نخواهد داشت و در نتیجه کیفیت کالای تولیدی به شدت افت خواهد کرد، ثالثاً نوآوری و ابتکار که به ویژه در جهان امروز یکی از عوامل بسیار مهم توسعه است به دلیل عدم وجود تقاضا و رقابت، بدون بازار و خریدار باقی خواهد ماند و نیروهای خلاق جامعه فرصت شکوفایی نخواهند یافت. در این میان گروه‌های برخوردار از این امتیاز، بدون کار، زحمت، ابتکار و فعالیت به سودهای کلان دست خواهند یافت. سودهایی

که بدون دلیل از جیب تک تک مصرف کنندگان کالای مورد نظر خارج شده است، در صورت وجود رقابت می توانست صرف بهبود شرایط زندگی آنان شود. این تقسیم سود و زیان بین صاحبان نفوذ و مردم عادی به همین جا خاتمه نمی یابد. گرانی کالا از طریق همبستگیهای فراز و نشیب فعالیتهای اقتصادی به سایر کالاها منتقل می شود. مثلاً در مورد خودرو، از یک طرف گرانی قیمت بر حمل و نقل و از آن طریق به صدها کالای مصرفی دیگر نیز تأثیر منفی باقی می گذارد و به افزایش هزینه و گرانی آن منجر می شود و از سوی دیگر به دلیل عدم توجه به کیفیت و نوآوری، به مصرف غیر ضروری سایر نهاده ها مثلاً سوخت دامن می زند که دو تأثیر منفی مستقیم دارد. یکی آلودگی محیط زیست و دیگری ازدست رفتن درآمدی که می توانست وجود داشته باشد اما در این شرایط وجود ندارد. در مورد مثال خودرو، سوخت اضافی مصرف شده می توانست وارد چرخه فعالیتهایی دیگر (مثلاً پتروشیمی) شده و به ایجاد درآمد و اشتغال کمک کند و یا حداقل می توانست صادر شود و ارزش حاصل نماید. کلیه این هزینه ها، یعنی اشتغال از دست رفته، کالای تولید نشده و ارزش دست نیامده که در اقتصاد «هزینه فرصت از دست رفته» نامیده می شود به مصرف کنندگان یعنی مردم منتقل می شود. به طور خلاصه، وجود چنین نآزادیها در بازار مکانیسمی می آفریند که در سکوت و درد و رنج اکثر مردم، برای معدودی صاحب نفوذ، ثروت و رفاه و لذت و قدرت

بیشتر به ارمغان می آورد. بازارهای پول و ارز نیز مثالهای برجسته و روشنی از تأثیر منفی نآزادیها در آستین دارند. اگر بازار این دو رقابتی و آزاد باشد، هر کس که نیازی به پول (سرمایه، اعتبار) داشته باشد می تواند آن را در بازار با نرخ معین و کم و بیش برابری به دست آورد. در چنین حالتی، به دلیل وجود رقابت در کسب پول (سرمایه) فعالیتهایی موفق به تأمین مالی خواهند شد که بازدهی بیشتری داشته باشند، زیرا آنها هستند که می توانند نرخهای بیشتری پیشنهاد کنند، نتیجه نیز کارایی بیشتر اقتصاد و رونق و رفاه بیشتر برای مردم خواهد بود. اما اگر به هر دلیلی افراد یا گروه هایی بتوانند به طریقی به منابع مالی ارزانتر دست یابند (کمتر از نرخ موجود در بازار)، اولاً لزوماً این منابع در پربازده ترین فعالیت صرف نخواهد شد که این خود از شتاب توسعه می کاهد و ثانیاً احتمال آنکه پربازده ترین فعالیتها سرمایه لازم را به دست نیاورند زیاد است که خود فرصتی است ازدست رفته که در صورت وجود، منافع آن به همه مردم می رسد. نظام بانکی دولتی معمولاً غیر رقابتی و غیر آزاد است و از راه های گوناگون مورد سوء استفاده قرار می گیرد. پدیده نآزادی در بازار ارز که در طول دو دهه گذشته ویژگی این بازار در ایران بوده است، گرچه حدیثی است مفصل ولی تا حدی زیاد روشن است و همواره مورد بحث فراوان بوده است. در مورد اقتصاد ایران، نآزادی بازار ارز ریشه در چند نرخی بودن آن دارد. این

تفاوت که در زمانهای طولانی به بیش از یکصد برابر می‌رسید، انگیزه‌ای قوی بود برای افراد و گروه‌هایی که از این تفاوت موجود (رانت) سوءاستفاده کنند. حتی با وجود قوانین بازدارنده نیز رابطه، نفوذ و خلأهای قانونی از جمله راه‌های مورد استفاده رانت جویان و قانون‌گریزی و قانون شکنی ابزار تبهکاران اقتصادی است که متأسفانه همواره در بازارهای انحصاری وجود داشته است و خواهد داشت. تأثیر منفی این پدیده بر توسعه نیز مشابه تحلیلی است که در مورد سرمایه ارائه شد.

این واقعیت در اقتصاد ایران نیز به فراوانی یافت می‌شود ولی این بت عیار هر لحظه به رنگی درمی‌آید و جامه‌ای عاریه بر تن می‌کند اما همواره در پوشش دلسوزی و حفظ منافع ملی و مستضعفان جلوه می‌کند و به حیات خویش ادامه می‌دهد، حیاتی که بقایش در گرو ضعیف‌تر شدن و محروم‌تر شدن مستمر همان کسانی است که داعیه طرفداریش را دارند. تشخیص این نابسامانی مزورانه دشوار نیست. هر جا که به هر دلیل رقابت محدود می‌شود و آزادی سنجیده سلب می‌گردد و انحصار به هر شکل (دولتی یا خصوصی) رخ می‌نماید، باید همانجا به دنبال آن گشت. بحثهایی از قبیل حمایت از صنایع ملی و احترام به نیروی کار و تخصصهای داخلی، نقابهای موجهی است که برای فریب قدرتی بی‌مثال دارد. هم فریب مردم و هم فریب دولتمردان و تصمیم‌سازان. موضوع حمایت از صنایع نوزاد که مدتهاست در جهان علم اعتبار خویش را از دست داده است با چنان ظاهری فریبنده در کشور اعمال می‌شود که اشاره به بی‌اعتباری خود بی‌اعتباری می‌آورد و به زیر سؤال بردنش سؤال‌انگیز. پاره‌ای از صنایع نوزاد ما آنقدر مورد حمایت قرار گرفته‌اند که به موجوداتی همواره نوزاد و

سؤال اساسی آن است که با آنکه مضار این نآزادیه‌ها در همه جوامع شناخته شده و پذیرفته شده است، چرا باز به فراوانی مشاهده می‌شود و به درستی درمان نمی‌شود؟ پاسخهای اساسی که در متن بیشتر به آنها پرداخته شده، به اختصار عبارت است از:

اول: وجود افراد با نفوذ، رانت جویان و فعالیت‌های رانت آفرین. ویلفرد پارتو اقتصاددان نامی ایتالیایی این موضوع را به فصاحت بیان کرده است: «اگر حالتی خاص موجب شود که هزار نفر، هر کدام یک فرانک ضرر کنند اما یک نفر هزار فرانک نفع ببرد، این فرد انرژی فراوانی صرف حفظ این حالت خواهد کرد، اما هر یک از آن هزار نفر زیان دیده، از خود فقط دفاعی ناچیز خواهند کرد و در نهایت نیز به احتمال زیاد، آنکه با علاقه و پی‌جویانه برای حفظ منافع هزارفرانکی خویش اقدام کرده است، پیروز خواهد شد». به بیان دانیل ژدریک: «استفاده از

لوس تبدیل شده اند و هر وقت که دست حمایت از پیششان برداشته شود و در رقابت با همسالان و حتی جوان ترهای خود قرار گیرند، بدون تردید میدان را وامی گذارند و به محاق می روند. خوشبختانه، این افول علاوه بر اینکه منافع میلیونها مصرف کننده را تأمین می کند، ادامه مصرف منابع ملی را به طرق نادرست و در راه های غلط نیز مسدود خواهد کرد و فرصت را برای هموردان واقعی فراهم خواهد ساخت. نگاهی به پیشرفتهای چشمگیر کشورهای جنوب شرقی آسیا، مثالهای فراوانی از این واقعیت عرضه می دارد. متأسفانه، نابسامانیهای اقتصادی که دامنگیر تعدادی از این کشورها از جمله کره جنوبی، اندونزی و تا حدودی مالزی شد، راه گریز همواری برای رانت جویان و انحصارطلبان پدید آورده است که به سادگی مورد سوءاستفاده قرار می گیرد. پاسخ به این ترفند در خود آن نهفته است. نگاهی عمیق به این موفقیتها و به مشکلات پدید آمده به روشنی نشان می دهد که توفیق در اثر آزادی و رقابت به دست آمده است و شکست نیز جز ناآزادی و انحصار حاصل از نفوذ قدرتهای سیاسی دلیلی نداشته است. چگونه رشدهای اقتصادی چشمگیر چندین ساله، با کاهش رشدی کمتر از ده درصد در این اقتصادها چنان آثاری مخرب به جای گذاشت؟ چون به دلیل پاره ای ناآزادها و عدم دسترسی همگان به اطلاعات درست این زیان فقط به گروه های ناتوان تحمیل شد و میلیونها نفر را به تهی دستی کشاند. به زبان ساده،

فقدان آزادی و نبود دموکراسی کامل موجب شد که زمانی که مردم به اطلاعات صحیح نیاز داشتند از آن محروم شدند و در نتیجه کل اقتصاد به خطر افتاد. استبداد اقتصادی موجود در این کشورها موجب شد که دموکراسی در زمان نیاز، رمق و توان لازم برای کمک رسانی و رهایی از مشکلات را نداشته باشد. اگر از این رویدادها باید درسی آموخت آن است که سلب آزادی به هر دلیل و با هر هدف و توجیه عاقبتی تأثر انگیز خواهد داشت.

وجود گروه های سودجو و رانت طلب سیاسی - اقتصادی تا آن حد مخرب و در عین حال مبارزه با آنها آنقدر حساس و مهم است که بسیاری از متفکران و نویسندگان معتقدند که هر گونه مخالفت با پدیده انحصار و اصرار بر وجود آزادی مبادله و رقابت باید با معرفی گروه های سودجو و انحصار طلب و راه های نفوذ آنان در مراکز تصمیم سازی، اداری، اجرایی و قضایی همراه باشد. مقابله با چنین گروه هایی نباید تنها از طریق مقاومت یا حتی افشاگری سودجویان و بازارهای تحت نفوذشان انجام شود، بلکه باید ادعاها و ترفندهای آنان را برای حفظ موقعیتشان به درستی شناخت و از راه های صحیح و علمی مورد بحث و انتقاد و اعتراض قرار داد. در پاسخ به آنان که تلاش می کنند حفظ این منافع را به نحوی با رفاه مردم پیوند دهند، باید جمله معروف آدام اسمیت را تکرار کرد که: «دلیل پیروزی گروه های سودجو اطلاع از تلاش در حفظ منافع خودشان است نه اطلاع

و علاقه به حفظ منافع مردم». منافع واسطه‌ها همواره با منافع مردم مغایرت دارد، محدود کردن رقابت همواره به نفع واسطه‌ها و همیشه به ضرر مردم است.

دوم، وجود یک باور غلط مبنی بر اینکه پاره‌ای از نآزادیها و اجبارها به رشد اقتصادی سریع‌تر می‌انجامد. این نظر که به نام یکی از حامیان آن یعنی لی کوان یو^۲ نخست وزیر سابق سنگاپور شهرت یافته است، اعمال سیاستهای استبدادی و وجود پاره‌ای از نآزادیها را در بازار، موجب رونق اقتصادی می‌داند. پشتوانه این تفکر نیز شواهد بسیار کلی در پاره‌ای از کشورهای است که در دورانی خاص چنین سیاستهایی را اعمال کرده‌اند و به نتایجی نیز دست یافته‌اند. این نظریه دو دسته طرفدار دارد: یک دسته که به اشتباه و در اثر اطلاعات و دانش محدود چنین باوری را واقعی می‌دانند و با حسن نیت به پیگیری آن می‌پردازند، گروه دیگر کسانی هستند که با اطلاع از بی‌محتوا بودن این نظریه، فقط به خاطر کسب قدرت سیاسی یا منافع اقتصادی خویش، این نظر را به عنوان یک باور به مردم تحمیل می‌کنند. این دو گروه که از یک دیدگاه علمی و مردمی می‌توان آنان را به ترتیب دوستان نادان و دشمنان دانا خواند، در بلندمدت زیانهای فراوان به توسعه اقتصادی و رفاه مردم وارد می‌آورند. در ایران نیز چه قبل و چه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، هر دو گروه فوق به طور مستمر در صحنه سیاستگذاری و تصمیم‌سازیهای عمومی حضور داشته‌اند و تأثیر منفی چشمگیری

بر توسعه اقتصادی کشور به جای گذارده‌اند. پاسخ گروه اول یعنی آنان که به این نظر اعتقاد درونی دارند، بسیار روشن است و شواهد تاریخی فراوانی نیز در این زمینه وجود دارد. از نظر علمی، مطالعات تجربی فراوان انجام شده هیچ‌گونه همبستگی مثبتی را بین سیاستهای استبدادی و محدود کردن آزادیها از یک طرف و رشد سریع‌تر اقتصادی از سوی دیگر تأیید نمی‌کند. به عبارت دیگر، این ادعا حدس و گمانی است بی‌پایه و اساس و حاصل بیانات سست و بی‌مبنا، هر چند که ممکن است از طرف مقامات سیاسی بلندپایه بیان شده باشد. شواهد تاریخی نیز به هیچ وجه مؤید این نظریه نیست. مدافعان این طرز تفکر مثالهایی چون اسپانیا و پرتغال در اروپا و کره و سایر کشورهای آسیای جنوب شرقی را به عنوان شاهد مدعای خویش مطرح می‌سازند. اشتباه این گروه در مقایسه‌هایی است که انجام می‌دهند. اگر اسپانیا تحت حکومت ژنرال فرانکو در نیل به رشد اقتصادی نسبت به کشورهای آسیایی، آفریقایی یا خاورمیانه دستاورد بهتری داشته است، نمی‌توان نتیجه گرفت که اعمال استبداد محدود، باعث رشد بهتر اقتصادی است. اصلاً چنین مقایسه‌ای درست و عاقلانه نیست و به قول معروف قیاس مع الفارق است. مقایسه کشورهای که از نظر تاریخی، جغرافیایی، نوع حکومت، اقلیم، درجه آزادی و دموکراسی،

ارزشهای اجتماعی و صدها عامل دیگر با یکدیگر مغایرتهای اساسی دارند از هیچ پشتوانه علمی و منطقی برخوردار نیست. روش تا حدودی درست تر آن است که اسپانیا را با سایر کشورهای اروپایی مقایسه کنیم، در این صورت

در خواهیم یافت که این کشور چه زیانهای سنگینی به خاطر استبداد نسبی خویش تحمل کرده است. کاملاً روشن است که تمامی کشورهای اروپایی به تناسب برخورداریشان از دموکراسی و آزادیهای سیاسی و اقتصادی راه توسعه را سریع تر پیموده اند و دستاوردهای اقتصادی اسپانیا نیز بیشتر مرهون سالهای پس از فرانکو و گسترش بیشتر دموکراسی است. به همین سیاق، نمی توان کره جنوبی را با کره شمالی، برمه و ویتنام مقایسه کرد و نتیجه گرفت که سیاستهای اقتصادی مستبدانه موجب پیشرفت سریع تر اقتصادی شده است. کشورهای گروه اخیر به دلیل گرفتاری در استبداد و حکومتهای غیر مردم سالار چنین به تهیدستی و زوال مبتلا شده اند. کره شمالی هنوز محتاج ترین کشور روی زمین به کمکهای غذایی سایر کشورهاست تا بتواند مردمش را در حد بخور و نمیر زنده نگه دارد. در برمه نیز وضع چندان بهتر نیست. ویتنام نیز علی رغم تاریخ درخشانش در مقابله با استعمار و اشغال، از نظر توسعه اقتصادی تاریخچه ای روشن و قابل ارائه ندارد و فقط در چند سال اخیر به موازات برقراری آزادیهای اقتصادی و رقابت سالم توانسته است خودی نشان دهد و مورد توجه قرار گیرد. کره

جنوبی را با ژاپن مقایسه کنید و نتیجه مردم سالاری و سیاستهای مردمی و آزاد اقتصادی را مشاهده کنید، هم از نظر زمانی و هم از نظر محتوایی می توان به وضوح برتریهای آزادیها و رقابت را در ژاپن مشاهده کرد.

البته این مقایسه ها به طور کلی این ضعف را دارند که در سطح کلیات انجام می شوند و در آنها به نکات و دقایق تخصصی و جزئی فراوانی که وجود دارد، توجهی نمی شود. یک نکته جالب در این مورد، زمینه سازی و آمادگی برای بهره برداری از آزادیهای اقتصادی است. اگر این آمادگیها وجود نداشته باشد بذر آزادی بستر مناسب خویش را نمی یابد که به سرعت جوانه بزند و با قدرت و سلامت رشد کند. پاره ای از رژیمهای مستبد در این زمینه سازیهایی بسیار موفق بوده اند. شاید بدون آنکه بدانند به چنین اقدامات مهمی دست زده اند که در هر حال توانسته است مبنای رشد و توسعه سریع تر اقتصادی شود. از جمله توانمندیهای اساسی که پیش نیازی برای توسعه محسوب می شوند وجود مردمی باسواد، آگاه، سالم و تندرست است. در پاره ای از نظامهای استبدادی آموزش و بهداشت مورد توجه لازم قرار گرفته است همه متفکران بر این امر اتفاق نظر دارند که پیشرفتهای سریع اقتصادی چین پس از شروع برنامه اصلاحات در سال ۱۹۷۹ و اعطای آزادیهای اقتصادی بیشتر، ریشه در مردم باسواد و سالم و نیز در رقابت آزاد فراهم شده در اثر اصلاحات دارد. اشکال عمده ناآزادی آن است که در بهترین صورت

در تار و پود روشهای بوروکراتیک و غیر مردم‌سالار و احتمالاً فاسد ریشه دوانده‌اند کاری است دشوار و ثانیاً اعلام علنی و روشن یافته‌های چنین بررسیهایی نیز در بسیاری از موارد ساده و آسان نیست و به وسیله قوانین و مقررات و رویه‌هایی که برای حفاظت از چنین سودهایی تعبیه شده است حمایت می‌شود. طرفه آنکه بهترین داروی این غده‌های بدخیم نیز همان آزادی بیان و مردم‌سالاری است. در فصل پنجم کتاب می‌خوانیم که:

«اگر بحث و تبادل نظر آزاد مجاز باشد، هیچ دلیلی برای پیرو شدن منافع افراد خاص وجود ندارد. حتی اگر طبق گفته پارتو^۳ در اثر سیاست ویژه منافع شخص خاصی به شدت تقویت شود ولی هزاران نفر هر یک اندکی از منافع خود را از دست بدهند، در صورتی که پیامد این سیاست به وضوح برای همگان روشن باشد هیچگاه با نظر موافق اکثریت مواجه نخواهد شد.» زیرا دولت مردم‌سالار باید با رأی اکثریت انتخاب شود و دولتی که بر چنین امر مهمی چشم ببندد هرگز در یک انتخابات آزاد پیروز نخواهد شد.

۴- محدودیتهای بازار آزاد

آیا می‌توان از بازار آزاد و رقابتی انتظار داشت که همه مسائل اقتصادی را به بهترین وجه حل و فصل کند و آیا باید به طور دربست و بدون

شاید بتواند چنین زمینه‌هایی را فراهم سازد اما در نیل به دست آورد نهایی یعنی رشد و توسعه اقتصادی و رفاه و پیروزی مردم نمی‌تواند نقشی بیافریند و تأثیری بر جای گذارد. کوتاه سخن آنکه، بررسیهای علمی فراوان و تجارب چندین صدساله بشر ثابت کرده است که رشد و توسعه اقتصادی پایدار و حیات آزاد و مسئولانه و مرفه جز در جوامع مردم‌سالار برخوردار از آزادیهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی امکان‌پذیر نیست. چاره کار نیز جز فراهم ساختن امکان بحث و تبادل نظر آزاد و دوری جستن از توسل به نظریه‌های غیرعلمی و دیدگاه‌های دگماتیک و متحجرانه نیست و همه اینها جز در استقرار یک حکومت مردم‌سالار امکان‌ظهور و بروز ندارد.

و اما برای مقابله با گروه دوم که به دلیل ایجاد، حفظ و تداوم موقعیتهای انحصاری و فرصتهای رانت‌آفرین وجود استبداد را توجیه می‌کنند، از سرشت سودجویی و فرهنگ فریب و آز و طمع سود می‌جویند نه تنها باید واقعیات و شواهد متقن ضرورت آزادی و رقابت را برای مردم توضیح داد و آن را به زبان خودشان و در محاوره‌های روزمره جاری ساخت، بلکه باید طبیعت و چگونگی برخورداریهای سودجویان را کشف کرد و به روشنی به اطلاع مردم یعنی صاحبان واقعی فرصتهای اقتصادی نهفته در آزادی و رقابت رساند. البته این کاری است دشوار، زیرا اولاً راه بردن به هزارتوی ترفندهایی که در پاره‌ای از موارد ده‌ها سال سابقه دارند و

در نظر گرفتن موارد خاص چشم بسته خویش را تسلیم دستهای نامریی بازار و نیروها و مکانیسمهای رقابتی کنیم؟ پاسخ به این سؤال کار دشواری است که وجود تضاد عقیده در آن را لااقل به صورت کلاسیک می توان از قرن هیجدهم به بعد یعنی از زمان آدام اسمیت به بعد پی گرفت. صرف نظر از دکترینها و نظریه های فلسفی و علمی مشهوری که در مقابل دکترین اسمیتی مطرح شده (مثلاً نظر مارکس که حتی فروپاشی نظامهای کمونیستی را نیز نمی توان دلیل قطعی رد آن تلقی کرد) در بین معتقدان به آزادی مبادله و ضرورت وجود مکانیسمهای رقابتی نیز اختلافات فراوانی وجود دارد. در این مقال، بدون آنکه فرصت پرداختن به این تفاوت نظرها را داشته باشیم فقط به این نکته بسنده می شود که ساز و کار بازار محدوده خاص خویش را دارد و در پاره ای موارد اصولاً کاربرد علمی و منطقی نخواهد داشت. البته این موارد تا حدود بسیار زیادی شناخته شده است و نمی توان به این بهانه به سهولت و به طور دلخواه از مکانیسم بازار و رقابت دوری جست، زیرا همان طور که قبلاً بیان شد فراوانند سودجویان و قدرت طلبانی که فریب کارانه در انتظار فرصت بهره جویی از نآزادی و انحصار و دوری جستن از رقابت و فقط به فکر تأمین منافع حقیر خصوصی خویش هستند.

انتقاد از ساز و کار بازار به وسیله خود آدام اسمیت، پدر اقتصاد آزاد، آغاز شده است. یکی از موارد خاص که به نظر اسمیت دخالت در بازار

را توجیه می کند مسئله رباخواری است و دیگری مسرفین و ولخرجها. صرف نظر از راه های مبارزه با این پدیده ها، طبیعت موضوعات مورد نظری این نکته را روشن می سازد که اسمیت نسبت به اتلاف سرمایه ها و منابع ملی بسیار حساس بوده است و وجود عده ای را که همواره در این راه گام برمی دارند، همواره مسلم فرض کرده است، فرضی که تجربه سالها اعمال روشهای مختلف اقتصادی در سراسر جهان آن را به اثبات رسانده است. این دل نگرانی اسمیت موضوعی کم اهمیت و گذراننده است و دفاع وی از این مقولات به حدی جدی بوده است که جرمی بنتام⁴ در سال ۱۷۸۷ در نامه ای مفصل و مدلل از وی می خواهد که از دخالت در بازار دست بردارد و آن را به حال خود بگذارد. در تاریخچه اندیشه های اقتصادی، این نامه رویدادی قابل توجه و جالب است. زیرا بنتام که خود یک مطلوبیت گرای برجسته طرفدار دخالت در بازار است، پدر علم اقتصاد آزاد و معلم پیشگام اقتصاد رقابتی یعنی آدام اسمیت را به رعایت آداب تخصیص منابع به وسیله مکانیسم بازار فرامی خواند.

نکته جالبی که در اینجا وجود دارد آن است که یکی از نگرانیهای اسمیت اتلاف منابع ملی از سوی خیالبافان بوده است و در مثالی بسیار جالب نتیجه وجود آنان را با عملکرد بد (از سوی هر کس که باشد) چنین مقایسه می کند: «تأثیر

4. Jeremy Bentham

عملکرد بد، مشابه اسراف و خیالبافی است، هر پروژه نادرست یا ناموفق در کشاورزی، معدن، ماهیگیری، تجارت یا صنعت منابعی را که برای تأمین اشتغال مؤثر لازم است کاهش می‌دهد. در هر پروژه‌ای از این نوع ذخایر مولد اجتماع به اتلاف کشیده می‌شود». طرفه آنکه بیش از دو بیست سال بعد، ما امروز به شدت با همین مسئله دست‌به‌گریبانیم. بارها و بارها کارشناسان برنامه‌ریزی نسبت به پروژه‌های ناموفق و نادرست و تأثیر مخرب آنها بر منابع ملی اظهار نگرانی کرده و هشدار داده‌اند. تجربیات وسیع جهانی ثابت کرده است که اگر طول اجرای پروژه‌ای نسبت به پیش‌بینی اولیه بیش از ۲۵ درصد افزایش یابد، به احتمال زیاد آن پروژه توجیه اقتصادی خویش را از دست خواهد داد، یعنی اجرای آن زیان‌ده خواهد بود. اما متأسفانه ده‌ها سال است که دچار پروژه‌های توسعه ملی و منطقه‌ای هستیم که عملاً زمان اجرای آنها به چندین برابر زمان پیش‌بینی شده بالغ شده است. این پروژه‌ها به بهانه‌ها و استدلال‌های متفاوت همچنان منابع ملی را می‌بلعند و به احتمال زیاد، آنگاه که پایان یابند نیز از هیچ‌گونه توجیه اقتصادی برخوردار نخواهند بود. دلیل عمده این پدیده نیز وجود نداشتن ضوابط، معیارها و روش‌های شناخته‌شده علمی در هنگام تهیه و ارزیابی این پروژه‌ها و در نتیجه ایجاد فرصت برای خیالبافان است. این نقص بدان دلیل تشدید می‌شود که روش‌های مدیریتی و نظارتی نیز از ضعف‌های بسیار رنج می‌برند و در

یک کلام معیار درست و قاطعی نه در تهیه و ارزشیابی و نه در اجرا و نظارت وجود دارد و نه مسئولیتی متوجه کسی است. هزاران پروژه نابه‌سامان طی سالها حتی به یک مورد بازخواست و علت‌یابی شکست، منجر نشده است و روش‌های ناقص و مسئولیت‌های نامشخص همچنان ادامه دارد. اصطلاحی که زمانی به طنز بین پیشنهاددهندگان پروژه‌ها رایج بود و شاید هنوز هم باشد، مؤید تشدید نابه‌سامانی در زمینه‌ای است که علم اقتصاد صدها سال قبل نسبت به آن هشدار داده است. اصطلاح «راه‌بنداز و جانبنداز» بدین معناست که باید پروژه مورد نظر را (به هر دلیل) به هر ترفند ممکن آغاز کرد، اگر چنین شد ادامه آن آسان و تقریباً تضمین شده است، زیرا همان‌طور که بیان شد فرایندی برای گزینش، ارزشیابی و کنترل وجود ندارد. باید به دو نکته اساسی توجه کنیم: یکی آنکه گرچه اسمیت پروژه‌های نادرست را یکی از موارد اتلاف منابع ملی می‌دانست اما پروژه‌های مورد نظر او پروژه‌های بخش خصوصی بود که در چارچوب سازوکار بازار شکل می‌گرفت در حالی که مثال ذکر شده در مورد ایران، برعکس، موردی است که در خارج از مکانیسم بازار و در چارچوب برنامه‌های توسعه و براساس معیارهایی دیگر به اجرا درمی‌آید. به عبارت دیگر، همین معاف بودن پروژه‌ها از ضوابط و معیارهای متکی بر اقتصاد و رقابت آزاد، اولین گامی است که راه را بر روی انجام این‌گونه پروژه‌ها می‌گشاید. دیگر

آنکه این مسئله تنها دل‌نگرانی اسمیت در مورد ناتوانی بازار در ساماندهی مسائل اقتصادی نیست. بلکه موارد دیگری نیز مطرح است و چون این بخش به کارایی و منطق تخصیص منابع به وسیله بازار می‌پردازد، بهتر است به محدودیتهای آن نیز توجه شود. اینکه ساز و کار بازار در تخصیص منابع با هدف به حداکثر رساندن سود شخصی (و به تبع آن سود اجتماعی) کارآمدترین مکانیسم است هم به طرق علمی و ریاضی و هم در تجربه به اثبات رسیده است و مخالفت با آن، در حکم مخالفت با علم و منطق و تجربه است. اما بحث کتاب حاضر هم گامی از این جلوتر رفته است و هم به یک کمبود اساسی توجه می‌کند:

پاسخ به این سؤال مهم و متداول نیز در فهم موضوع بسیار مؤثر است. اگر یک نظام متمرکز یا یک دیکتاتور کارآمد بتواند در مورد تخصیص منابع به همان خوبی بازار عمل کند، آیا صرف نظر از هزینه بسیار بیشتر، دستاوردها به خوبی عملکرد نظام بازار خواهد بود؟ پاسخ دیدگاه آزادی به شرح زیر است:

«به‌طور کلی این استدلالی است قوی و شواهد تجربی فراوانی نیز برای آن وجود دارد که سازوکار بازار می‌تواند موتور رشد سریع اقتصادی و تعالی بخش سطح زندگی باشد. سیاستهایی که فرصتهای موجود در بازار را محدود می‌کند، می‌تواند گسترش آزادیهای عمده‌ای را که می‌توانست از طریق مکانیسم بازار و مخصوصاً از طریق ایجاد رفاه عمومی بیشتر ایجاد شود با تنگنا مواجه سازد. ذکر این نکته بدان معنا نیست که احتمال زیان‌آور بودن بازار را در پاره‌ای موارد نفی کنیم. لزوم کنترل بازار در مواردی خاص، طرفداران جدی دارد. اما تأثیرات مثبت نظام بازار امروزه حتی بسیار بیشتر از چند دهه قبل به رسمیت شناخته می‌شود...»

5. final outcome

بهره‌گیری از آزادیهای فردی به حساب می‌آید) و روش «دستاورد‌های جامع» (روشی که در آن فرایند حصول دستاوردهای نهایی نیز به حساب می‌آید) وجود دارد. خلاصه اینکه برتری نظام بازار فقط در ظرفیت آن در حصول دستاوردهای غایی کارآمدتر خلاصه نمی‌شود. اما همین تفاوت در نظام بازار آزاد متکی بر مطلوبیت (نظام رایج) و نظام بازار آزاد متکی بر آزادی وجود دارد و دلیل آن هم عبارت است از اینکه:

«تغییر توجه طرفداران بازار از آزادی به مطلوبیت با پرداخت هزینه‌هایی همراه بوده است و این هزینه همان از دست دادن ارزش مهم آزادی است. جان هیکز یکی از پیش‌کسوتان اقتصادی قرن بیستم که خود بیشتر مطلوبیت‌گرا بوده تا آزادی‌گرا، این موضوع را با اختصاری قابل تحسین چنین بیان کرده است: «دو اصل آزادی و عدم دخالت مورد نظر اقتصاددانان کلاسیک (طرفداران اسمیت و ریکاردو) در وهله اول اصولی اقتصادی نبود، بلکه مراد آنها استفاده از اصول کلی موجود با کاربردهای گسترده در سایر رشته‌ها در علم اقتصاد بود. دستاورد کارایی اقتصادی در مقابل آزادی اقتصادی فقط دستاوردی دست دوم است. سؤال من این است که آیا ما محق به فراموش کردن کامل جانب دیگر موضوع آنچنان که بسیاری از ما کرده‌ایم هستیم؟»

به عبارت ساده، آیا ما مجاز هستیم که آزادیها را فقط محدود به آزادیهایی کنیم که حاصل آن

کارایی باشد و آیا روش دیگری وجود ندارد که ضمن دستیابی به کارایی آزادیهای دیگر را نیز به رسمیت بشناسد و مورد احترام و رعایت قرار دهد؟ آزادیهایی که در مکانیسم کنونی بازار یا مورد توجه نیستند و یا به طور غیرمستقیم مورد توجه قرار می‌گیرند، یعنی آزادی آگاه بودن از طریق سواد و آموزش، آزادی سلامت از طریق بهداشت و درمان، آزادی مالکیت از طریق اعمال حقوق حقه‌ی، آزادی اشتغال از طریق توجه به سیاستهای اشتغال‌آفرین، آزادی تأمین اجتماعی از طریق برقراری انواع بیمه‌ها و تسهیلات اجتماعی لازم و به طور خلاصه کلیه آزادیهایی که به صورت توانمندیهای ضروری برای هر فرد لازم و واجب است. پاسخ این سؤال مثبت است و با تغییر پایگاه اطلاعاتی روش مطلوبیت و شمول اطلاعات مربوط به توانمندیها و آزادیها و رعایت جنبه عدالت، دسترسی به آن امکان دارد. گرچه فرمول خاصی در این مورد پیشنهاد نشده است اما راه عملی کار برقراری دموکراسی و امکان بحث و تبادل نظر آزاد و بالاخره تصمیم‌سازی و توافق عام بر سر ارزشهای حداقلی است که از اقبال عام برخوردار باشد.

محدودیت دیگر سازوکار بازار، ریشه در پیش‌فرضهای این مکانیسم دارد. یکی از این پیش‌فرضها که برای اثبات کارایی لازم است آن است که هر نوع کالا و خدمت و به طور عام

هر چه را که در رفاه انسان نقش دارد می‌توان در بازار خرید و فروخت و هیچ کالا یا خدمت غیرقابل عرضه به بازار وجود ندارد. ولی واقعیت جز این است. بسیاری از کالاها و خدماتی را که بر توانمندیهای ما تأثیری عمده دارند نمی‌توان در زمانی خاص به فرد معینی فروخت. این واقعیت در آن دسته از کالاها که اصطلاحاً کالاهای عمومی نامیده می‌شوند به سادگی قابل مشاهده است. کالاهای عمومی کالاهایی هستند که هر فرد خاص نمی‌تواند به تنهایی آن را به مالکیت خویش درآورد و بدون وابستگی به دیگران آن را مصرف کند. حفظ محیط زیست، مبارزه با بیماریهای همه گیر، بهداشت عمومی، دفاع و خدمات پلیس نمونه‌هایی از کالاهای عمومی است. ممکن است همه مایل به پرداخت بهای برخورداری از یک محیط عاری از بیماریهای همه گیر باشند، اما هیچ کس به تنهایی نمی‌تواند آن را به خود اختصاص دهد. چنین فضایی در صورت ایجاد در دسترس همگان خواهد بود و حتی آنها که سهم خویش را از آن نپرداخته‌اند می‌توانند از آن استفاده کنند. پاره‌ای از خدمات هم هستند که حالتی مختلط دارند. مثلاً آموزشهای ابتدایی در ضمن آنکه افراد خاص را باسواد می‌کند، موجب ارتقای کلی دانش اجتماعی نیز می‌شود و تغییرات اجتماعی را تسهیل می‌نماید که فواید آن همه را در بر می‌گیرد. بنابراین، گرچه آموزش ابتدایی می‌تواند در بازار به عنوان یک کالای (خدمت) خاص عرضه شود و متقاضیان

نیز می‌توانند براساس اهداف خویش (حداکثر کردن مطلوبیت، رفاه، آزادی...) با پرداختن بهای لازم انواع آن را (از نظر کمی و کیفی) به دست بیاورند، اما از آنجا که تأثیر جانبی آن بسیار مهم و حتی سرنوشت ساز است، اجتماع نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد و مانند سایر خدمات (مثلاً خدمات زیبایی) با آن برخورد کند. به همین دلیل، تنها با کاربرد معیارهای بازار آزاد به مفهوم رایج آن نمی‌توان مسئله آموزش و به ویژه آموزشهای ابتدایی را به بهترین وجه و با مفیدترین روش برای جامعه حل و فصل کرد و به توجهاتی و رای معیارهای تخصیص منابع در بازار آزاد نیاز داریم. آنچه بسیار مهم است آنکه توصیه‌های بسیاری از شیفتهگان بازار آزاد به کشورهای در حال توسعه که باید حتی در تصمیم سازی در مورد آموزشهای اساسی نیز متکی به بازار باشند، دانسته یا ندانسته یک موضوع مهم را مخفی می‌سازد و آن اینکه، آمریکا، اروپا، ژاپن و شرق آسیا در گذشته در آموزشهای خود نه تنها بر معیارهای بازار متکی نبوده‌اند بلکه در این مورد، در عین سختیهای شدید اقتصادی، بسیار گشاده دست عمل کرده‌اند و از نتایج آن نیز بهره‌مند شده‌اند و به قول نویسنده این کتاب «آنچه کاشته‌اند درو کرده‌اند».

موضوع دیگری که در زمره محدودیتهای ساز و کار بازار قلمداد می‌شود، بحث صرفه جوییهای اقتصادی انجام کار در مقیاس

وسیع است. ۷. این مسئله که در بسیاری از کتب درسی اقتصادی نیز مورد اشاره قرار گرفته است، مواردی چون سیستم آبرسانی و یا فاضلاب شهری را مدنظر دارد که در آن هر فرد نمی‌تواند از طریق رقابتی به بهترین وجه این مسئله را حل کند، زیرا انجام این‌گونه امور در مقیاسهای وسیع شهری یا حداقل ناحیه‌ای بسیار ارزان‌تر تمام می‌شود. این‌گونه خدمات را نمی‌توان در ردیف خدماتی چون آموزش و بهداشت قرار داد، زیرا نتایج حاصل از آن از نظر توانمندی انسانها قابل مقایسه با آنها نیست. در اینجا نیز به همین اشاره اکتفا می‌شود، زیرا بحث مفصل آن را می‌توان به سهولت در مآخذ اقتصادی موجود یافت.

خلاصه آنکه، سازوکار بازار و رقابت آزاد، بدون تردید موتوری قوی برای سامان‌دهی تخصیص منابع و رشد و توسعه اقتصادی است و علم و تجربه و تاریخ توان و برتری این مکانیسم را در مقایسه با سایر سازوکارها و مکاتب اقتصادی به اثبات رسانده است. این قدرت و توان نباید مطلق و کامل تصور شود و نباید با شیفتگی با آن مواجه شد و چشم بسته پذیرایش بود. یکی از مهم‌ترین اشکالات روش رایج کنونی آن است که برای سهولت درک و عمل، از آغاز با قبول «مطلوبیت» به عنوان معیار انتخاب مصرف‌کننده و «درآمد» به عنوان معیار سنجش رفاه گام برمی‌دارد که در پایان بسیاری از آزادیهای انسان را فدا می‌کند. آمارتیا سن با پیشنهاد داهیانہ جابگزین کردن توانمندیها به

جای درآمد راه را بر این انحراف می‌بندد. این پیشنهاد که با گسترش پایه‌های اطلاعاتی مطلوبیت، آزادیهای اساسی چون سواد، سلامت، اشتغال و مالکیت را به‌طور عملی در فرایند تصمیم‌سازی وارد می‌کند، تا حدودی بحث نابرابری حاصل از مکانیسم بازار را در همان چارچوب تئوریک و نظری بازار حل و فصل می‌نماید. مشکلی که بر جای می‌ماند بحث کالاهای عمومی و نیمه‌عمومی است که با توسل به همان روش توانمندی تا حدود زیادی قابل حل است. تدارکات عمومی (دولتی) نیز که قسمتی از مکانیسم پیشنهادی را تشکیل می‌دهد با دو مشکل انگیزه‌ها و منابع و به تبع آن تورم ناشی از هزینه‌های این تدارکات مواجه است. در این مورد چنین استدلال شده است که: «رادیکالیسم مدافع تورم صفر نه عاقلانه است و نه حتی خواسته محافظه‌کاران مالی. محافظه‌کاری مالی هم مستدل است و هم شرایط سختی را تحمیل می‌کند و باید در پرتو اهداف کلی سیاستهای عمومی تفسیر شود. نقش هزینه‌های عمومی در ایجاد و تضمین بسیاری از توانمندیها نیازمند توجه جدی است و باید آن را به موازات نیاز اجتناب‌ناپذیر به ثبات اقتصاد کلان در نظر گرفت. در واقع موضوع اخیر را باید در درون یک چارچوب وسیع‌تر اهداف اجتماعی ارزیابی کرد... در حقیقت آنچه که باید توسط محافظه‌کاری مالی به خطر انداخته شود، استفاده از منابع عمومی است برای اهدافی که منافع اجتماعی آنها به هیچ روی روشن

نیست، مانند هزینه‌های سنگینی که در کشورهای فقیر یکی پس از دیگری صرف امور نظامی می‌شود... محافظه‌کاری مالی باید کابوس نظامیان باشد نه معلمان و پرستاران. اینکه معلمان و پرستاران از محافظه‌کاری مالی در هراسند و نه ژنرالها، نشانه اغتشاش و درهم ریختگی جهانی است که مادر آن به سر می‌بریم».

مسئله انحراف انگیزه‌ها نیز بسته به روشها و مکانیسمهای مورد عمل در فراهم‌سازی خدمات عمومی تا حد زیادی قابل حل است و بنابراین نهادهای مسئول تدارکات عمومی و نحوه عملکرد آنها باید از این دیدگاه مورد بررسی و اصلاح قرار گیرد. بحث و تبادل نظر آزاد، وجود مطبوعات و رسانه‌های بدون سانسور و محوریت منافع عمومی و ملی در ساخت و کارکرد درست این نهادها و در هدف‌گذاریهای صحیح و دقیق آنها نقش پایه‌ای و اساسی ایفا می‌کنند.

۵- ترتیبات و تسهیلات اجتماعی

ترتیبات و تسهیلاتی که جامعه برای تأثیرگذاری بر آزادیهای اساسی افراد در جهت زندگی بهتر و مرفه‌تر وضع می‌کند مانند آموزش و بهداشت و اشتغال، نه تنها برای زندگی شخصی که برای مشارکت فعال‌تر و مؤثرتر در فعالیتهای اقتصادی و سیاسی نیز اهمیت دارد. بی‌سوادی یکی از مهم‌ترین عوامل بازدارنده در تولید و تجارت است که به نحوی روزافزون جهانی می‌شود و از قواعد و استانداردهای پیچیده پیروی می‌کند.

ایجاد فرصتهای اجتماعی از طریق ارائه خدماتی چون آموزشهای همگانی، بهداشت و درمان، توسعه و گسترش نشریات آزاد و پرتحرک، هم به توسعه اقتصادی کمک می‌کند و هم از طریق تأثیر بر رفتارهای فردی بر مسائل مهمی از قبیل رشد جمعیت تأثیر می‌گذارد. ترتیبات اجتماعی عملکرد دولت را در تعیین چگونگی و گستره آزادیهای شخصی تحت تأثیر قرار می‌دهد. آزادیهای شخصی نیز خود از یک سو تحت تأثیر حمایتهای اجتماعی از آزادی، تساهل و امکان داد و ستد آزاد قرار دارد و از سوی دیگر، به حمایت جدی مردم در ایجاد امکانات آموزشی و خدمات بهداشتی و درمانی نیاز دارد، زیرا این امکانات موجب شکل‌گیری و استفاده از توانمندیهای انسانی می‌شوند.

بهره‌گیری از تجربه دو کشور بزرگ جهان در این زمینه، اهمیت و چگونگی تأثیر ترتیبات و تسهیلات اجتماعی را بر توسعه و سرنوشت مردم به خوبی نشان می‌دهد. چین از سال ۱۹۷۹ و هندوستان از سال ۱۹۹۱ تلاش خویش را برای بهره‌گیری از یک اقتصاد بازارگرای بازتر و ورود به بازارهای بین‌المللی آغاز کردند. به‌طور کلی، این باور عام وجود دارد که در این مورد چین موفق‌تر از هندوستان بوده است و علت آن نیز آمادگیهای قبلی این کشور برای استفاده از فرصتهای موجود ذکر شده است. چین قبل از اتخاذ سیاست اقتصاد آزاد نیز در اهمیت آموزش و خدمات بهداشتی و درمانی گسترده کمترین تردیدی نداشت و در نتیجه پس از اتخاذ این

سیاست از جمعیتی بسیار باسواد برخوردار بود و امکانات تحصیلی در این کشور قابل تحسین بود. برعکس، هندوستان در آغاز گشودن بازارهای خویش جمعیتی نیمه بی سواد داشت و هنوز هم این وضع بهبود چندانی نیافته است. این موضوع در مورد بهداشت و درمان نیز در هر دو کشور مصداق دارد. در این کتاب می خوانیم که: «عقب ماندگی اجتماعی هندوستان با تأکید نخبه گرایانه اش بر تحصیلات عالی و به فراموشی سپردن وسیع آموزشهای مدرسه ای و نیز با نادیده گرفتن چشمگیر خدمات اساسی بهداشتی، کشور را به هیچ روی برای گسترش اقتصادی همگانی آماده نکرده بود».

البته باید توجه داشته باشیم که این گونه مقایسه ها فقط بخشی از حقیقت را نشان می دهد و برای قضاوت کلی درباره زندگی و رفاه و آزادی نمی تواند معیاری کاملاً علمی به دست دهد. در همین مقایسه اگر به جنبه مهم دیگری یعنی مردم سالاری پردازیم همان نویسنده چنین می گوید: «چین در مقایسه با هندوستان در زمینه برخورداری از آزادیهای مردم سالارانه با مشکلات جدی مواجه است. این مشکلات به ویژه در مواردی چون انعطاف پذیری سیاستهای اقتصادی و حساسیت عملکرد مردم به بحرانهای اجتماعی و بلایای پیش بینی نشده بسیار مهم است. مهم ترین تفاوت در این حقیقت نهفته است که چین تقریباً به طور قطعی بزرگ ترین قحطی ثبت شده در تاریخ را تجربه کرده است در حالی که در هندوستان از زمان

استقلال به بعد (۱۹۴۷) حتی یک مورد قحطی نیز روی نداده است. تا وقتی که همه چیز خوب و رو به راه است قدرت حفاظتی مردم سالاری چندان چشمگیر نیست، ولی ممکن است خطر در گوشه ای در کمین باشد، چنان که تجربه اخیر پاره ای از اقتصادهای شرق و جنوب شرق آسیا نشان داده است».

به طور کلی از نظر نحوه برخورد، ترتیبات اجتماعی را می توان به دو گروه عمده تقسیم کرد:

۱- ترتیبات مبتنی بر رشد^۸ و

۲- ترتیبات حمایت - مبنای^۹.

در طرز تفکر نخستین پرداختن جدی به امور اجتماعی را قبل از اینکه کشور به درجه معینی از رشد اقتصادی دست یابد غیر ممکن و یا غیر ضروری می دانند. به عبارت دیگر، اولویت را فقط برای رشد اقتصادی قائل می شوند. طرفداران این نظر پرداختن به آموزش و بهداشت و درمان را تجملی می دانند که فقط کشورهای پیشرفته قادر به تأمین آن هستند و به همین دلیل آن را به زمان رشد یافتن اقتصاد موکول می کنند. یک بحث جالب در این مورد همبستگی بین طول عمر و درآمد سرانه است. عده ای از محققین وجود این ارتباط را که در مقایسه های بین کشوری به اثبات رسیده است دلیلی بر صحت نظریه ترتیبات اجتماعی مبتنی بر رشد می دانند و ادعا می کنند که پس از حصول

درآمد سرانه بالا، سایر ترتیبات اجتماعی لازم نیز مانند طول عمر به طور خودکار حاصل خواهد شد. مخالفین این نظریه گرچه به درستی تحقیقات و مقایسه های بین المللی در این باره اعتراف دارند، اما نتیجه گیری حاصله را درست نمی دانند. آنها با ارائه تحقیقات دقیق تر بین کشوری به این نتیجه رسیده اند که رابطه درآمد ملی و طول عمر «رابطه ای مستقیم نیست» بلکه این امر از طریق تأثیر بر افزایش درآمد فقرا و از طریق تأثیر درآمد بر هزینه های دولتی در زمینه های بهداشت و درمان محقق می شود و اگر این دو متغیر (یعنی درآمد فقرا و هزینه بهداشت و درمان در بودجه دولت) را به طور مستقیم در تحلیلهای انجام شده وارد کنیم همبستگی بین درآمد ملی سرانه و طول عمر به کلی از بین خواهد رفت و منتفی خواهد شد. به عبارت دیگر، تأثیر رشد اقتصادی بستگی زیادی به آن دارد که حاصل و دستاورد آن چگونه مصرف می شود.

«به دلیل مجموعه ای از دلایل تاریخی از جمله توجه به آموزشهای اساسی و بهداشت و درمان و انجام اصلاحات ارضی در مراحل اولیه توسعه، مشارکت مردم در کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا آسان تر از کشورهای چون برزیل و هندوستان و پاکستان بوده است. ایجاد فرصتهای اجتماعی در این کشورها نسبت به شرق و جنوب شرق آسیا بسیار کندتر بوده و این کندی خود عاملی بازدارنده در توسعه اقتصادی محسوب می شده است. تضاد

این کشورها با پاره ای از کشورهای دیگر برخوردار از رشد سریع اقتصادی مانند برزیل که از رشد درآمد سرانه مشابهی برخوردار است بسیار زیاد است. برزیل تاریخچه ای از نابرابریهای شدید اجتماعی، بیکاری و به فراموشی سپردن بهداشت و درمان عمومی دارد». فرایند حمایت - مبنا منتظر رشد و توسعه اقتصادی نمی ماند و با اولویت قائل شدن برای خدمات اجتماعی به ویژه آموزش و بهداشت و درمان به بهبود کیفیت زندگی مردم و افزایش طول عمر آنان اقدام می نماید. از آنجا که در کشورهای در حال توسعه دستمزدها به طور نسبی پایین است، این سیاست می تواند به طور نسبی ارزان تمام شود و چون خدمات اجتماعی عموماً خدماتی کارگر بر هستند، نتیجه جنبی چنین سیاستی افزایش اشتغال خواهد بود که برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه خود اولویتی مهم به حساب می آید. چین، سریلانکا و ایالت کرالا در هندوستان از جمله کشورها و مناطقی هستند که علی رغم درآمد سرانه کم به دلیل پیروی از فرایند حمایت - مبنا به دستاوردهای اجتماعی از جمله طول عمر چشمگیر برای مردم خویش دست یافته اند. اما همان طور که ذکر شد برزیل به دلیل تکیه بر فرایند مبتنی بر رشد، علی رغم دستیابی به درآمد سرانه بالا دچار نابرابریهای شدید اجتماعی است.

در ایران به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، فرایند حمایت - مبنا با توجه و تأکید

فراوان پیگیری شده است و نتیجه حاصله نیز با تجارب جهانی سازگار است، یعنی علی‌رغم دست نیافتن به رشد سریع اقتصادی، از نظر فراهم سازی تسهیلات اجتماعی به ویژه برای مردم محروم، کارنامه موفق‌تری در دست است. فعالیتهای آموزش پایه و اساسی و توجه به بهداشت و سایر خدمات اجتماعی از قبیل راه و آب و برق مخصوصاً در روستاهای کشور که مأمون محروم‌ترین اقشار اجتماعی است، از رشد و گسترش قابل توجهی برخوردار بوده است. دستیابی به طول عمر بیشتر در مقایسه با گذشته معیاری جهانی در تأیید این دستاوردهاست. وجود جمعیتی جوان و آموزش دیده و به‌طور نسبی برخوردار از بهداشت و درمان قابل قبول از نظر استانداردهای جهانی، صحنه را برای جهش چشمگیر اقتصادی فراهم ساخته است، اما گامهای اقتصادی - سیاسی علی‌رغم تلاش فراوان به دلایل ساختاری، سیاسی و رفتاری تاکنون نتوانسته است فرایند سنجیده و سازگاری را آغاز کند.

۶- تضمین شفافیت

این مقوله شامل دو بحث مهم و اساسی است: یکی پیش‌فرضهای رفتاری و عملکردی مردم و نهادها و دیگری امکان پیشرفت شعور مدار. اول، مردم در اعمال و رفتار روزانه خویش چه به‌عنوان مصرف‌کننده و چه در نقش تولیدکننده براساس واقعیات، انتظارات و دستاوردهای مشخص و معینی عمل و اقدام می‌کنند؛ مثلاً هر

یک از افراد در نقش مصرف‌کننده به دنبال به حداکثر رساندن اقناع و مطلوبیت و به بیان کامل‌تر در جستجوی توانمندیها و آزادیهای است که زندگی او را آنچنان که خود می‌خواهد سامان دهد. تولیدکننده نیز به دنبال حداکثر سود یا درآمد و باز به بیان کامل‌تر، به دنبال به حداکثر رساندن دستاوردهای مطلوبی است که با درآمدش می‌تواند به آن دست یابد. انسان در چنین عملکردهایی همواره با واقعیت و حقیقت مسلم مواجه نیست، بلکه در مواردی بسیار براساس پیش‌فرضهای ذهنی در مورد رفتارهای خویش، رفتار دیگران، قوانین و مقررات، آداب و سنن و بالاخره شانس و اقبال و ده‌ها پیش‌فرض دیگر عمل می‌کند. معمولاً انسان براساس پیش‌فرضهای مبتنی بر اعتماد عمل می‌کند و هموعان خویش را افرادی درستکار می‌انگارد. موارد نقض این پیش‌فرض آنقدر زیاد نیست که این قاعده کلی را در حدی قابل‌اعتنایی اعتبار سازد. تضمین شفافیت و وضوح باید درجه آشکاری امور را، آنچنان که همگان انتظار دارند، نشان دهد، یعنی ضمانتی نانوشته و غیررسمی در مورد رفتارها و عملکردهای اجتماعی وجود دارد که افراد می‌توانند تا حدی بسیار زیاد (تقریباً قطعی) به آن متکی باشند و براساس آن عمل کنند و عکس‌العمل نشان دهند. این وضوح و اعتماد به‌طور خودکار از حق افشا نیز برخوردار است، به عبارت دیگر، به‌طور معمول عملکردها و رفتارهایی که افشاکرد نشان ناخوشایند و پرمخاطره باشد یا اصلاً وجود ندارد و یا در حد

یک واژه بیان می‌شوند (present) و می‌گویند این بدان دلیل است که فرصت موجود هدیه‌ای است مسلم از طرف خداوند که باید قدرش را شناخت. به تدریج که آینده‌ها، به حال تبدیل می‌شوند، هدایای بسیار و مستمری در اختیارمان قرار می‌گیرد که باید نحوه استفاده بهینه از آن را بدانیم تا به توفیق مداوم دست یابیم. به عبارت دیگر، با استفاده از شعور (در زمان حال) می‌توانیم آینده را (تقریباً) آنچنان که می‌خواهیم رقم بزنیم؛ به زبان ساده امکان پیشرفت شعورمدار برای انسان وجود دارد.

ترکیب پیشرفت شعورمدار و تکیه بر پیش‌فرضهای شفافیت و وضوح در مورد عملکردهاست که توسعه را آنچنان که می‌خواهیم و برایش ارزش قائلیم مقدور و ممکن می‌سازد. قبل از ادامه بحث باید به سه خط شک و تردیدی که در این زمینه یعنی در امکان پیشرفت شعورمدار وجود دارد مروری کوتاه داشته باشیم (موضوع بحث بخش یازدهم کتاب).

اولین تردید، را می‌توان چنین خلاصه کرد که چون مردم متفاوت آفریده شده‌اند و حتی در چارچوب ارزشهای معین درگزینههای خویش ترجیحات متفاوتی دارند، حتی در یک جامعه معین نیز امکان ندارد بتوان گزینههای اجتماعی را به نحوی منطقی از رفتارهای فردی افراد آن جامعه استنباط کرد. کنت آرو^{۱۰} این بحث را تحت

چشم‌پوشی است. این رفتارها و عملکردها علی‌رغم تفاوت‌های منطقه‌ای، فرهنگی و قومی و جزاینها از جهان شمولی چشمگیری برخوردار است و با جهانی شدن روابط به همسانی بیشتری نیز خواهد رسید. نکته کلیدی و مهم آن است که این رفتارها و عملکردها زمینه و بستر فعالیتها و مراودات مردم را تشکیل می‌دهد و با اعتماد به آنها و تکیه بر آنها روابط اقتصادی، اجتماعی و حتی سیاسی درونی و بیرونی مردم و کشورها به سهولت، و با هزینه کم و با اطمینان زیاد انجام می‌شود. اگر این ضمانت وضوح و افشا و این اعتماد به مجموعه رفتارها و عملکردهای نانوشته به نحوی (دراثریده بستانهای مالی، فساد، فعالیتهای غیرمجاز، خویشاوندسالاری و جز اینها) ضعیف یا تخریب شود، مراودات و مبادلات و عملکردها دچار نابسامانی، آشفتگی و درنهایت گرفتار امکان‌ناپذیری می‌شوند و راه رشد و توسعه را می‌بندند و به خاطر سودهایی مقطعی، گروهی و شخصی، بالندگی و رفاه عمومی را از بین می‌برند.

دوم، آگاتون گفته است که علی‌رغم اینکه گذشته را حتی خداوند نیز نمی‌تواند تغییر دهد، آینده در اختیار ماست و می‌توانیم آن را آنچنان که می‌خواهیم بسازیم. زیباتر از آن کلام مولا علی(ع) است که فرموده‌اند: گذشته از دست رفته است و آینده هنوز در اختیار ما نیست، پس برخیز و فرصتی را که در بین دو ناممکن و در زمان حال نصیب توست غنیمت بشمار. در زبان انگلیسی نیز زمان حال و هدیه هر دو با

10. Kenneth Arrow

عنوان نظریه امکان ناپذیری مطرح ساخته است. مثال قدیمی معمای رأی گیری این موضوع را به سادگی نشان می دهد. فرض کنید

در جامعه ای سه نفری بخواهید اولویت موضوعات x و y و z را تعیین کنید. با توجه به متفاوت بودن اولویتهای افراد می توان چنین فرض کرد که نفر اول x را بر y و y را بر z ترجیح می دهد، در حالی که نفر دوم y را بر z و z را بر x برتر می شمارد و بالاخره شخص سوم z را بر x و x را بر y مقدم می دارد. حاصل رأی گیری آن است که x نسبت به y از اکثریت برخوردار است و y نسبت به z اولویت دارد و بالاخره z نسبت به x دارای اکثریت است. واضح است که چنین نتیجه ای دارای ناسازگاری است و هیچ اولییتی را نمی توان از آن استنباط کرد.

نه تنها در انتخاب اولویتها بلکه در مورد سیاستهای اقتصادی نیز می توان با ذکر مثالی ساده این مشکل را نشان داد. فرض کنید سه نفر بخواهند یک کیک را بین خودشان تقسیم کنند و ملاک عمل نیز نظر اکثریت باشد. با فرض اینکه در چارچوب ارزشهای اقتصادی هر کس فقط به فکر به حداکثر رساندن درآمد یا سهم خویش است، همواره این احتمال وجود دارد که دو نفر از این سه نفر با کم کردن سهم نفر سوم و تقسیم آن بین خودشان موافق باشند و چون دارای اکثریت هستند، این نظر نهایی و قابل اجراست و براساس ملاحظات صرف اقتصادی می تواند تا آنجا پیش برود که تمام سهم نفر سوم بین دو نفر دیگر تقسیم شود. چنین

نتیجه ای به ویژه اگر نفر سوم از فرودستان اجتماعی باشد، به هیچ وجه عادلانه نیست و نحوه عمل دچار تناقض است.

گرچه این موارد از دیدگاه تئوری (هر چند برای حالتی خاص) مصداق دارد ولی در عمل و براساس پیش فرض شعور مداری چنین اتفاقاتی یا نخواهد افتاد و یا به ندرت روی خواهد داد. زیرا در مثال اول فقط ترتیب نزولی اولویتها ملاک عمل است و مثال دوم نیز نوعی تبانی را نشان می دهد. در یک جامعه مردم سالار مبتنی بر آزادی و شعور، گزینشهای اجتماعی براساس بحثها و تبادل نظرهای آزاد و مستمر انجام می شود و مردم همواره از این فرصت و نعمت برخوردار هستند که عقاید خویش را بیان کنند و عقاید دیگران را نقد کنند و بالاخره براساس شعور و منطق و با برخورداری از اطلاعات گسترده ای که همه جوانب موضوعات و انتخابها را نشان می دهد به قضاوت و رأی دادن پردازند. از سوی دیگر، آنان که در اقلیت قرار می گیرند نیز نه تنها به هیچ روی از صحنه بحث و تبادل نظر حذف نمی شوند، بلکه به عنوان گروه های مخالف فعال همواره فرصت نقد عملکردهای اکثریت و ارائه نظرات و راه حل های خویش را برای مسائل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دارند و در صورتی که بتوانند براساس شعور و منطق اکثریت را با خود همراه سازند در دوره انتخابات بعدی شانس پیروزی خواهند داشت. به عبارت بسیار خلاصه و به زبان آمارتیا سن «ادبیات گزینش

اجتماعی که حاصل حرکت آغازگرانه کنت آرو می باشد به همان اندازه که امکان ناپذیریهای مشروط را نشان می دهد نماینده دنیای امکان پذیرها هم هست.»

خط انتقادی دوم که شکلی کاملاً روش شناختی دارد، توان ما را در رسیدن به آنچه می خواهیم مورد سؤال قرار می دهد و معتقد است که عملاً تاریخ مغلوب نتایج ناخواسته است. اگر واقعاً چنین باشد و قسمت اعظم آنچه روی می دهد ناخواسته باشد و از طریق اعمال هدفمند حاصل نشود تلاش مبتنی بر دلیل و شعور برای رسیدن به خواسته ها بی فایده است. با این بیان چگونه می توان برخورد کرد که معتقد است: «... گرامی داشت این اندیشه که پیامدهای ناخواسته اعمال انسان منشاء بسیاری از تغییرات عظیم جهان است چندان دشوار نیست. معمولاً امور آنچنان که ما برنامه ریزی کرده ایم انجام نمی شوند. گاه ما دلایلی عالی داریم که از این گونه رویدادها خوشحال و سپاسگزار باشیم، چه این رویداد کشف پنی سیلین بر روی غذایی نیم خورده باشد و چه فروپاشی حزب نازی در اثر اعتماد بیش از حد هیتلر به ارتش خویش. هیچ یک از این دو رویداد خواسته و برنامه ریزی شده نبودند. باید دیدگاهمان از تاریخ بسیار محدود باشد اگر انتظار داشته باشیم که تطبیق دستاوردها و انتظارات یک قانون کلی و عام است.»

آیا این نظریه دلیلی است بر اینکه توسعه

مهم اقتصادی به تفکرات آدام اسمیت باز می گردد. جالب است بدانیم که: «اسمیت به اخلاق اغنیا شدیداً مشکوک بود، هیچ مؤلفی حتی کارل مارکس انگیزه های افراد برخوردار از موقعیتهای خوب اقتصادی را در برابر علائق تهی دستان چنین به سختی مورد انتقاد قرار نداده است. وی در کتاب «نظریه عواطف اخلاقی» که در سال ۱۷۵۹ یعنی ۱۷ سال قبل از انتشار کتاب ثروت ملل منتشر شده است، می نویسد که بسیاری از ملاکان ثروتمند در خودپسندی و حرص طبیعی خویش فقط آرزوهای بیهوده و سیری ناپذیر خود را دنبال می کنند. اما در عین حال بسیاری از مردم دیگر می توانند در بسیاری از موارد از نتایج اعمال آنها بهره مند شوند. زیرا این اعمال می توانند به نحوی مؤثر مکمل یکدیگر باشند. اسمیت نمی خواست اغنیا را به خاطر آنکه آگاهانه اعمالی خوب انجام می دهند ستایش کند. نظریه نتایج ناخواسته نیز به دنبال شک اسمیت نسبت به اغنیا شکل گرفته است. او چنین استدلال کرده است که افراد خودپسند و حریص به وسیله یک دست نامرئی هدایت می شوند تا به علائق جامعه اعتلا بخشند و این کار را بدون آنکه بخواهند و بدون آنکه بدانند انجام می دهند. این کلمات همراه باندکی کمک از طرف منگر^{۱۱} و هایک^{۱۲} به پیدایش نظریه پیامدهای ناخواسته انجامید.»

باید توجه داشته باشیم که این بحثی جدید نیست و آغاز آن مانند بسیاری از موضوعات

11. Menger

12. Hayek

مبنتی بر شعور و منطق را باید نادیده گرفت و امور را به رویدادهای ناخواسته واگذار کرد؟ کاملاً برعکس، این نظریه هشدار می‌دهد که توجه و تأکید بیشتر و حتی فراتر رفتن و حساس بودن به روشهای منطقی و شعورمدار و کمک گرفتن بیشتر از شعور و قدرت پیش‌بینی و تلاش در جهت ابداع روشهای مناسب برای مواجهه با این رویدادها. آنچه این نظریه ابراز می‌دارد آن است که آینده آن‌طور که ما انتظار داریم ساخته نمی‌شود. بدون تردید یک دلیل مهم این رویداد آن است که ما در پیش‌بینی عکس‌العملهای طبیعی امور ساده‌اندیش بوده‌ایم و آینده و نتایج اعمال خویش را بسیار ساده‌اندیشانه و آنچنان که خود می‌خواستیم پیش‌بینی کرده‌ایم. در پرتو این واقعیت، اکنون باید، در پیش‌بینیها، آینده‌نگریها و عکس‌العملهای اعمالمان وسعت نظر بیشتر و دقت عمیق‌تر و شعور فعال‌تر و زاینده‌تری را به کار گیریم و به استقبال نتایج ناخواسته برویم و برای نتایج ناخواسته مثبت بستر بهتر و زیاتری فراهم سازیم و برای نتایج ناخواسته منفی نیز از قبل چاره‌اندیشی کنیم، هر چند که ممکن است تمامی آنچه را که اتفاق خواهد افتاد نتوانیم بشناسیم. این عدم اطمینان نیز باید ما را به انتخاب راه‌های انعطاف‌پذیرتر راهنمایی کند و برای پذیرش نتایج ناخواسته آمادگی لازم را ایجاد نماید.

در طی سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شاهد مثالهایی بسیار برجسته و مهم از این نوع بوده‌ایم که به دلیل اهمیت و بزرگی گستره‌شان از مرزهای ملی نیز گذشته و جنبه بین‌المللی یافته‌اند و به دلیل همین اهمیت در داخل (و شاید در خارج) عنوان امدادهای غیبی را کسب کرده‌اند. حمله کماندویی آمریکا برای نجات گروگانها که قرار بود از فرودگاهی متروک در طبرستان آغاز شود، نه تنها به هیچ یک از اهداف طراحی شده خود دست نیافت، بلکه تمامی رویدادهای حاصل از آن برای نظام سیاسی و نظامی آمریکا به یک شکست و رسوایی بزرگ تبدیل شد. رویداد بسیار مهم دیگری را که می‌توان به عنوان یک مثال با جنبه‌های مثبت و منفی عمیق و گسترده در سطح ملی و بین‌المللی

در طی سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شاهد مثالهایی بسیار برجسته و مهم از این نوع بوده‌ایم که به دلیل اهمیت و بزرگی گستره‌شان از مرزهای ملی نیز گذشته و جنبه بین‌المللی یافته‌اند و به دلیل همین اهمیت در داخل (و شاید در خارج) عنوان امدادهای غیبی را کسب کرده‌اند. حمله کماندویی آمریکا برای نجات گروگانها که قرار بود از فرودگاهی متروک در طبرستان آغاز شود، نه تنها به هیچ یک از اهداف طراحی شده خود دست نیافت، بلکه تمامی رویدادهای حاصل از آن برای نظام سیاسی و نظامی آمریکا به یک شکست و رسوایی بزرگ تبدیل شد. رویداد بسیار مهم دیگری را که می‌توان به عنوان یک مثال با جنبه‌های مثبت و منفی عمیق و گسترده در سطح ملی و بین‌المللی

در عرصه اجتماعی، مقداری از نتایج ناخواسته حاصل نهادهای موجود، ساختار آنها

نقض کرده‌اند. این پیشنهاد نفس محمد را بند آورد. نفس همه را بند آورد... پس از دقیقه‌ای، سکوت سنگینی که بسیار طولانی می‌نمود، رضا، عباس، حبیب، علی، حسین، محمود، ابراهیم و محمد همه یک‌دفعه شروع به صحبت کردند... برخی از افراد داخل اتاق درباره‌ی موضع امام خمینی اطمینان نداشتند... در پایان اکثریت موافقت کردند اشغال سفارت مهم‌ترین راه‌حل است و با اینکه موفقیت کار تردید داشتند تصمیم به اقدام گرفتند... از دانشگاه پلی‌تکنیک تا سفارت پیاده پانزده دقیقه راه بود، ولی چون به سرعت راه می‌رفتند، ده دقیقه زودتر یعنی در ساعت ۹/۵۰ دقیقه به محل رسیدند. همه چیز کاملاً آرام و طبیعی بود... ساعت ۱۰ صبح (۱۳۵۸/۷/۱۳) ناگهان وقتی گروهی از دانشجویان دانشگاه شریف پرچم الله اکبر را بلند کردند، هیجان به نقطه اوج و انتظار به پایان رسید. با فریاد الله اکبر، دانشجویان از کوچه‌ها، مغازه‌ها و خیابانهای اطراف جمع می‌شدند. همه به سرعت آمدند و به گروه اصلی تظاهرکنندگان پیوستند دیگر راه برگشتی وجود نداشت».^{۱۶}

سپس در فصل دوم با عنوان (اشغال بتخانه) چنین می‌خوانیم: «اگر امام از آنان می‌خواستند

۱۳. تسخیر: اولین روایت مکتوب از درون سفارت تسخیر شده آمریکا در تهران، نوشته معصومه ابتکار، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۹.

۱۵. ص، ۶۵ و ۶۶.

۱۴. صفحه ۶۴.

۱۶. ص، ۶۶ تا ۸۲.

به یاد آورد، به گروگان گرفتن دیپلماتهای آمریکایی در سفارت آن کشور (ماجرای لانه جاسوسی) است که به یکی از حادثترین مسائل سیاسی در دیپلماسی بین‌المللی چند دهه اخیر منجر شد. بگذارید به طور مستقیم و بسیار خلاصه ماجرا را آنچنان که به وسیله یکی از شاهدان عینی ماجرا نقل شده است به طور سریع مرور کنیم. در کتاب تسخیر^{۱۳} چنین آمده است: «ما نه تنها در برابر کشور خود، بلکه در برابر تمامی عاشقان آزادی که به کرامت انسانی ارجح می‌نهند و نمی‌توانند انقیاد انسان را در برابر انسانی دیگر یا قدرتی به جز خدا تحمل کنند مسئول هستیم...^{۱۴} ممکن است بردگی در قرن گذشته منسوخ شده باشد ولی در واقع تنها چهره جدیدی به خود گرفته است. مردم، جوامع یا ملت‌هایی که از ابرقدرتها می‌ترسند، خود و منابع‌شان را در اختیار آنها قرار می‌دهند و به گونه دلخواه این ابرقدرتها زندگی می‌کنند و می‌اندیشند فرقی با برده‌های آنها ندارند... بیش از پنجاه سال تحت سیطره آمریکا بوده‌ایم. اکنون فرصتی دست داده تا برای تغییر این وضع کاری بکنیم».^{۱۵} «آنگاه محسن حرف آخر را زد، پیشنهاد ما اشغال مسالمت‌آمیز سفارت آمریکا است، بدون اسلحه، یعنی اینکه پرسنل سفارت را به عنوان جاسوس به گروگان می‌گیریم؛ به هر حال آنها عمیقاً در توطئه‌های دولشان سهیم هستند. آنها حتی هم‌اکنون با وجود پیروزی انقلاب به دخالت در امور داخلی ما ادامه داده‌اند و کنوانسیونهای بین‌المللی را

سفارت را ترک کنند، دانشجویان بی چون و چرا این کار را می کردند، به هر حال آنها تا همین الان نیز به هدف خود رسیده بودند. اما یک روز و نیم بعد، وقتی امام حمایت خود را اعلام کردند، هیچ چیز نمی توانست جلوی آنها را بگیرد... در پایان آن جلسه طولانی که اولین جلسه از جلسات متعدد بعدی بود، کسی پیش بینی نمی کرد اشغال سفارت بیش از چند روز به طول انجامد... پس از خلع شاه طبیعتاً انقلاب اگر می خواست به راه اصلی خود ادامه دهد باید با امپریالیسم رودررو می شد. بدین ترتیب، در می یابیم که وقتی امام اشغال سفارت را «انقلابی بزرگ تر از انقلاب اول» نامیدند چه منظوری داشتند. انقلاب نخست بانظام خودکامه مبارزه کرد و آن را سرنگون ساخت و انقلاب دوم ریشه همه رنجها، یعنی خودنظام امپریالیستی را هدف گرفته بود... یک روز پس از اشغال سفارت توسط دانشجویان، نخستین دولت پس از انقلاب ایران سقوط کرد... پس از سقوط شاه، امام مصر بودند زمام امور به دست افراد غیرروحانی سپرده شود و اعتقاد به ایفای نقش مشورتی و نظارتی علما داشتند... دلیل اصلی عدم قاطعیت دولت این بود که دیدگاه کابینه بازرگان و کل همراهان وی نسبت به انقلاب با دیدگاه امام تفاوت داشت. بازرگان قلباً یک اصلاح گر دینی صادق بود، نه یک انقلابی».^{۱۷}

آغاز می شود که پاره ای از آرمانهای بلندشان را می توان چنین خلاصه کرد.

- عشق به آزادی و کرامت انسان و عدم انقیاد جز در برابر خدا

- نیل به استقلال و رهایی از سیطره آمریکا
- اعتقاد به وجود یک دولت انقلابی، قاطع، پیرو دیدگاه امام خمینی، نه یک دولت اصلاح گر، هر چند دینی و صادق.

سؤال اصلی ما در چارچوب بحث جاری، پیامدهای ناخواسته حاصل از این اقدام است و برای پرهیز از هرگونه پیش داوری، تلاش شده است که این پاسخ نیز از متن کتاب مورد استناد (تسخیر) استخراج شود:

اول، نظر مؤلف کتاب:

«بیش از ده سال طول کشید تا بتوانم تأثیر کامل کاری را که انجام داده بودیم بفهمم... ما دانشجویانی که محاصره و اشغال سفارت آمریکا را برنامه ریزی و اجرا کردیم، هرگز پیش بینی نمی کردیم که این واقعه بیش از چند ساعت و یا حداکثر چند روز طول بکشد. هرگز تصور نمی کردیم که اقدام اعتراض آمیز ما چنین تأثیر عمیقی بر تاریخ سیاسی کشور و منطقه داشته باشد... این جمله ممکن است تندروانه به نظر آید ولی توجه کنید که اشغال سفارت آشکارا بر تصمیم ایالات متحده و متحدان آن مبنی بر حمایت از حمله صدام حسین - دیکتاتور عراق - به نهال نوپای جمهوری اسلامی تأثیر

می توان فهمید، تصمیم اولیه اشغال سفارت آمریکا با تصمیم ۹ نفر از دانشجویان انقلابی

گذاشت».^{۱۸}

«با وجود اینکه کتاب حاضر به دلیل موضوعش تنها می‌تواند به برخی از این پرسشها بپردازد، آشکارا به ارتباط میان اشغال سفارت در سال ۱۳۵۸ و جنبش اصلاحاتی اشاره می‌کند که در سال ۱۳۷۶ پدیدار شد. آیا این تنها یک تصادف و بازی سرنوشت بود، یا توالی منطقی و قابل پیش‌بینی رخدادها؟ در هر صورت هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند که این دو نقطه‌ی عطف تاریخی، شرکت‌کنندگان مشترکی دارد و جنبش اصلاحات نتیجه طبیعی اشغال سفارت است. گو اینکه این دو فرایند در ظاهر از نظر شیوه و هدف با یکدیگر در تناقض هستند».^{۱۹}

دوم، نظر ویراستار نسخه انگلیسی: «این حرکت (تسخیر سفارت آمریکا) به درهم گسیختن روابط ایران و آمریکا انجامید و رهبران مذهبی رادیکال ایران به رهبری آیت‌الله (امام) روح‌الله خمینی را بر صحنه سیاسی ایران مسلط کرد... داستانی که نشان می‌دهد آنان چگونه در رخدادهایی که به سرعت به مسئله‌ای بین‌المللی تبدیل شد و در نهایت از کنترل آنها خارج گشت گرفتار شدند... جنگ ایران و عراق که در دوران اشغال سفارت آغاز شد، فاجعه‌ای انسانی بود و ممکن است کسانی که با خرید تسلیحات پیچیده آمریکایی آن را طولانی کردند روزی برای آن بازخواست شوند».^{۲۰}

آنچه در فرازهای فوق به عنوان پیامد پیش‌بینی نشده (ناخواسته) تسخیر سفارت قابل استخراج است، صرف‌نظر از نتایج مثبت یا

منفی آن عبارت است از:

- طولانی‌تر شدن اشغال سفارت از چند ساعت یا چند روز به ۴۴۴ روز (یعنی صدها یا هزاران برابر)؛

- تأثیر عمیق آن بر تاریخ سیاسی کشور؛

- تأثیر عمیق آن بر تاریخ سیاسی منطقه؛

- تأثیر بر تصمیم دولت آمریکا و متحدان آن مبنی بر حمایت از حمله صدام حسین - دیکتاتور عراق - به نهال نوپای جمهوری اسلامی ایران؛

- ارتباط میان اشغال سفارت و جنبش اصلاحاتی که در سال ۱۳۷۶ پدیدار شد؛

- تسلط رهبران مذهبی رادیکال بر صحنه سیاسی ایران؛

- امکان بازخواست کسانی که با خرید تسلیحات پیچیده آمریکایی جنگ ایران و عراق را طولانی کردند.

به طوری که می‌بینیم، اولاً پیامدهای پیش‌بینی نشده عظیمی بر این اقدام مترتب بوده است که هر یک از جوانب مثبت و منفی آن قابل بحث و تفسیر فراوان است و ثانیاً احتمال ادامه بروز و ظهور پیامدهایی دیگر در آینده نیز هنوز منتفی نیست. گرچه هیچ‌یک از این موضوعات با بحث مورد نظر ما رابطه‌ای مستقیم و نزدیک ندارد و به همین دلیل نیز به آن نخواهیم پرداخت، اما همان‌طور که مؤلف کتاب نیز گفته است، اطلاع از این حقیقت که پیامدهای اعمال ما به هیچ وجه به طور جامع و

۱۹. صفحه ۳۲۸. ۲۰. صفحات ۱۹ و ۲۰.

مانع قابل پیش‌بینی نیست و همواره احتمال بروز نتایج ناخواسته وجود دارد، باید این درس را به ما بیاموزد که در هر اقدامی چه کوچک و چه بزرگ باید:

۱- تمام گزینه‌های ممکن که ما را به هدف می‌رساند مشخص کنیم. اهمیت مشخص کردن تمام گزینه‌ها از آن جهت مهم است که حتی در صورت فراموش کردن یا حذف یک گزینه، این احتمال وجود دارد که همان گزینه، بهترین و مطلوب‌ترین راه انجام کار بوده و ما آن را از دست داده‌ایم.

۲- در هر گزینه علاوه بر اهداف موردنظر باید تلاش کنیم که تا حد ممکن تمام پیامدهای غیرمستقیم و ناخواسته و احتمال بروز آنها را پیش‌بینی کنیم و سود و زیان هر کدام را حتی المقدور به دقت مشخص نماییم.

۳- همواره این احتمال را مدنظر داشته باشیم که با همه تلاشهای انجام شده، امکان بروز نتایج ناخواسته دیگری نیز وجود دارد و بنابراین باید در طی مراحل اقدام، انعطاف‌پذیری لازم برای پذیرش، تعدیل، تصحیح و حتی تعطیل اقدامات براساس نتایج ناخواسته را داشته باشیم.

۴- سپس باید گزینه‌های گوناگون را تحلیل و ارزشیابی کرد و به انتخاب بهینه رسید که خود بحثی مفصل و طولانی را می‌طلبد و بسته به نوع فعالیت باید متخصصان به آن بپردازند.

نکته مهم دیگر آن است که مثالهای ارائه شده در این قسمت نباید این تصور را ایجاد کند که این وسوسه‌ها تنها در مورد اقدامات اجتماعی

و سیاسی نافذ است، برعکس، کاربرد این نکات در تصمیم‌سازیهای اقتصادی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و در تمامی آنها باید این نکات مورد توجه قرار گیرد. گرچه نظام برنامه‌ریزی و مدیریت کشور متشکل از سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و معاونتهای برنامه‌ریزی کلیه دستگاه‌های دولتی، وظیفه این تصمیم‌سازی و انتخاب را به عهده دارند، اما بررسی تاریخ گذشته نشان می‌دهد که این نظام از توانمندی لازم برای انتخاب چندجانبه، پروژه‌ها و برنامه‌های بخشی و کلان هماهنگ و بهینه برخوردار نیست و هنوز راهی نسبتاً دراز و ناپیموده باقی است که باید هر چه زودتر سامان و تکامل یابد.

سومین خط تردید، پایگاه خویش را بر این باور بنا نهاده است که انسانها عمیقاً و ذاتاً دچار علائق شخصی خویشند و چندان در بند ارزشهای اجتماعی فراتر از این علائق نیستند. اولاً پاسخ منطقی به این تردید چیست و ثانیاً آیا باید آزادیها چنان خود محورانه اعمال شوند که پیشرفتهای اجتماعی و کارکردهای مردمی به کلی امکان‌ناپذیر گردند؟

در اینکه علائق شخصی در تصمیم‌سازیها و رفتار انسان بسیار مهم است تردیدی نیست، اما اینکه جز سود و منافع شخصی معیار دیگری در رفتارها و عملکردها و تصمیمات افراد مؤثر نیست، توجه نکردن به بخش مهمی از ارزشهای افراد است. گذشته از این، علائق شخصی نیز خود موجب رفتارهای اجتماعی ارزشمند می‌شود. ارزشهای اجتماعی لااقل از طریق دو

فرایند مهم شکل می گیرند:

۱- استدلالهای ارتباطی

۲- انتخاب تکاملی.

و عمل او در جهت آداب و رفتارهای تثبیت شده اجتماعی نیز یکی از راه های کسب و تغییر ارزشهاست. در این راه ما از حدود تنگ استدلالهای شخصی فراتر می رویم و آنچه را که دیگران برای انجامشان دلایلی یافته اند می پذیریم و به آن عمل می کنیم. به عبارت دیگر، همرنگ جماعت شدن را برای پرهیز از رسوایی انتخاب می کنیم و لاقلاً در مواردی پای استدلالهای شخصی خویش را چوبین و بی تمکین می بینیم و از این محدوده فراتر می رویم و به تجربه دیگران ارجح می نهیم و تمایلات شخصی خویش را با چاشنی رفتارهای پسندیده اجتماعی جلا می بخشیم و از خرد جمعی پیرامونمان سیراب می شویم. این نوع اعمال را **الگوی رفتارهای هماهنگ** نامیده اند.

راه دیگری نیز که همواره باز است و همه ما پیوندگان آنیم، مشارکت در زندگی اجتماعی است که در هر زمان و در هر اجتماعی جریان دارد و چون ما هم با دیگران زندگی می کنیم، خواهی نخواهی این راه را خواهیم پیمود. در طی زمان نتایج اعمال و رفتار دیگران و خودمان را شاهد هستیم و براساس این نتایج به انتخاب و گزینش و طرد اقدام می کنیم. پاره ای از این الگوهای رفتاری به دلیل نتایج ارزشمند حاصل از آنها تکرار و تعدیل می شوند، بقا می یابند و شکوفا می گردند. این رفتار رایج اجتماعی را **رفتار تکاملی** می نامند. بنابراین، پاسخ به تردید سوم که انسانها را ذاتاً دچار علائق شخصی مطلق می داند، آن است که اولاً علائق شخصی

آزادی فردی با استدلالهای اجتماعی مسئولانه ارتباطی نزدیک دارد. این بدان معناست که در بین آنچه برای افراد مهم است یکی هم احساس عدالت است. این احساس می تواند افراد را برانگیزد و چنین نیز هست. گرچه برداشتهای افراد از اندیشه عدالت می تواند بسیار متفاوت باشد و افراد ممکن است در سازماندهی افکار خویش نسبت به این موضوع در درجات متفاوتی از اطمینان و یقین باشند ولی آفریدگان اجتماعی با اندیشه عدالت بیگانه نیستند. افراد در عین اینکه پایبند علائق خویشند به فکر، خانواده، همسایه، هم وطن، وطن، هم مسلک و غیره نیز هستند. ارزشهایی که بر ما تأثیر می گذارند به طرق مختلف حاصل می شوند. ممکن است ما در اثر تفکر و تأمل و تحلیل ارزشهایی را کسب کنیم و یا ارزشهای خویش را تغییر دهیم و بنابراین آموزش و بحثهای اجتماعی و رسانه ها می توانند ارزشهایی چون عدالت و تعهد و همدردی را گسترش دهند و استحکام بخشند. این تفکرات و تأملات ممکن است مستقیماً تحت تأثیر علائق شخصی ما شکل بگیرند و یا تحت تأثیر رفتارهای پسندیده از طریق مشاهده و مطالعه به دست آیند. این گونه رفتارها که بر مشاهده و تحلیل استوار است **انتخاب تأملی** نام گرفته است.

تمایل انسان به پیروی از رسوم رایج و تفکر

خود منشاء رفتارهای اجتماعی ارزشمند است که مثال بارز آن توجه و احترام ذاتی به عدالت است و ثانیاً ارزشهای اجتماعی لااقل طی دو فرایند مشخص استدلالهای ارتباطی (انتخاب تأملی، الگوهای رفتاری هماهنگ) و انتخاب تکاملی شکل می‌گیرند و پالوده می‌شوند و بقا می‌یابند.

اکنون باید به این پرسش پاسخ داد که آیا آزادیهای مورد توجه انسان (مثلاً آزادیهای اقتصادی) باید آنقدر خودمحرورانه اعمال شوند که جایی برای پیشرفتهای اجتماعی و رفتار مردمی باقی نگذارند؟ بگذارید پاسخ را در چارچوب ارزشهای بااصطلاح کاپیتالیستی بررسی کنیم.

معمولاً کاپیتالیسم را ترتیبیاتی می‌دانند که فقط براساس حرص و آز عمل می‌کند و همه در آن به دنبال نیل به اهداف آزمندانه خویشند. واقعیت چنین نیست. اخلاق سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) لیبرال (آزادیخواه) به دستاوردهای چشمگیری نائل شده است که نادیده گرفتن آن در حکم صدور حکم اعدام غیابی برای آن است و ضررش برای ما محروم ماندن از ترتیبیاتی است که احتمالاً می‌تواند توسعه و رفاهی مطلوب به ارمغان بیاورد. بازار نمی‌تواند تنها با پرداختن به مجموعه‌ای از فعالیتها که مجاز اعلام شده به توفیق دست یابد، بلکه موفقیتش در گرو برخورداری از نهادهای خاص و مستحکم است. این نهادها ممکن است قانونی باشند و در جهت تضمین حقوق ناشی از قراردادها عمل

کنند و یا اخلاقی باشند و در جهت اجرای قراردادهای مورد توافق بدون توسل به قانون و اجبار عمل کنند. پایبندی به قول و قرار و اعتماد به سخن طرف مقابل از اجزای مهم این گونه توافقیهای عام است. خلاصه آنکه درست است که سرمایه‌داری در مواردی چون نابرابریهای اقتصادی، عدم حفاظت از محیط زیست و فقدان همکاریهایی که می‌توانند از طریقی جز نظام بازار اعمال شوند، دچار محدودیتهای جدی است، اما در محدوده خویش از طریق ایجاد یک نظام اخلاقی، اعتماد لازم برای استفاده موفق از سازوکار بازار را فراهم می‌سازد و از کارکردی مؤثر برخوردار است.

۷- اخلاق کسب و کار^{۲۱}

اخلاق کسب و کار، اعتماد و احترام به قراردادهای در بازار نقشی بسیار عمده بازی می‌کند، بدون آنکه ضمانت قانونی و اجرایی مشخصی داشته باشد. این امر به کاهش هزینه‌های کارکرد بازار کمکی چشمگیر می‌کند و در موفقیت آن نقشی اساسی ایفا می‌کند. در جوامعی که هنوز این گونه رفتارها نهادینه نشده است، موفقیتهای اقتصادی از طریق نظام داد و ستد آزاد با موانع عمده مواجه خواهد شد. در متن کتاب چنین آمده است: «قواعد اساسی در رفتار تجاری مطلوب، مانند اکسیژن است، هنگامی وجودش را قدر می‌نهییم که موجود نباشد.... مسئله فساد

سیاسی و اقتصادی ایتالیا که در سالهای اخیر مورد بحث فراوان بوده است (و منجر به تغییرات شدید در تعادل سیاسی شده است) تا حدود زیادی به طبیعت دوگانه اقتصاد این کشور مربوط می‌شود، اقتصادی با عواملی از توسعه نیافتگی در پاره‌ای از قسمت‌ها و در عین حال پویاترین سرمایه‌داری در قسمت‌های دیگر همان اقتصاد... عدم وجود ساختارهای نهادینه و قواعد رفتاری که در موفقیت سرمایه‌داری نقش محوری دارند از اهمیت بسیار ویژه‌ای برخوردار است... اما ایجاد ناگهانی و یکباره آن به عنوان قسمتی از یک نظام سرمایه‌داری برنامه‌ریزی شده (مثلاً در روسیه کنونی) نسبتاً دشوار است. چنین تغییراتی برای عملی شدن نیاز به زمان‌های نسبتاً طولانی دارد و این درسی است که بارنج بسیار در شوروی سابق و قسمتی از اروپای شرقی آموخته شده است».

کشور ما نیز از این آسیب مصون نمانده است. تغییر نظام اقتصادی از یک نظام برنامه‌ریزی شده و شدیداً متمرکز به درآمد نفت (تک محصولی) از طریق سازوکارهای دولتی به یک نظام متمرکز به آزادی داد و ستد و رقابت و عاری از انحصار و رانتهای اقتصادی که بحث‌های فراوانی را به دنبال داشته است و با شدت گرفتن بحث‌ها و عملکردها در موضوع خصوصی‌سازی و حذف انحصار و رانت وارد مرحله عملی جدیدی می‌شود به شدت نیازمند توجه و عمل در این زمینه می‌باشد. زنگ خطر مدتهاست که به صدا درآمده است، ظهور و سقوط مؤسسات اقتصادی کوچک و

بزرگ، ازدیاد مجرمان اقتصادی از قبیل صادرکنندگان چک‌های بی‌محل، کلاهبرداریهای خرد و کلان و حتی شایعات مبتنی بر عملکردهای مافیایی صاحبان نفوذ و قدرت، تماماً نشانه‌های فراهم نبودن و هم‌زمان نبودن افکار و اخلاق کسب و کار مبتنی بر قواعد بازار آزاد با اقدامات انجام شده در جهت به‌کارگیری این مکانیسم در اقتصاد ایران است. در جهان ثابت شده است که نمی‌توان فقط به انگیزه‌ها (مثلاً به حداکثر رساندن سود شخصی) توجه کرد و اخلاق و رفتار لازم برای نیل به آن را (ارزشهای بازار) نادیده گرفت. نمی‌توان از قانون و نظام قضایی کشور انتظار داشت که خلأ حاصل از عدم وجود این اخلاقیات و رفتارها را به وسیله وضع قوانین و تنبیه متمرکزی پر کند. علاوه بر جوانب اجتماعی و قضایی و سیاسی مترتب بر این موضوع، مسئله هزینه‌های چنین روشی آنقدر زیاد است که سودمندی این گونه اقدامها را با تردید مواجه می‌سازد. تجربه جهانی به ما آموخته است که اخلاق کسب و کار جزئی جدایی‌ناپذیر از نظام داد و ستد آزاد و مبتنی بر رقابت است و نادیده گرفتن آن به زیانهای شخصی و اجتماعی فراوان منجر می‌شود.

بلافاصله پس از بیان این مشکل، توجه به دو نکته مهم ضرورتی حیاتی دارد. اول آنکه ایجاد و کارکرد این رفتارها و اخلاقیات، مانند هر موضوع اجتماعی دیگر، به زمانی طولانی نیاز دارد و یک شبه و از طریق صدور بخشنامه و سخنرانی و حتی خط و نشان کشیدن و ترساندن

و وضع قانون عملی نیست. برنامه ریزی درست، پیش نگرى واقع بینانه، اقدام جامع و هماهنگ و ارزیابى و تعدیل و تصحیح مداوم و انگیزه قوی از لوازم توفیق در این راه است و فقط با همکاری همگان و همدلى دولت و مردم و از طریق بحثهای تحلیلى واقناعى از طریق مطبوعات و رسانه های آزاد و مسئول و با فراهم بودن آزادیهای اساسى سیاسى، اجتماعى و اقتصادى مقدور خواهد بود.

دوم اینکه، مراد از این بحث به هیچ روی نسخه بردارى از هیچ نظام و جامعه خاصى نیست و به ویژه نباید این ضرورت را با تقلید چشم بسته و بدون چون و چرا از جوامع غربى اشتباه گرفت. على رغم توجه به موفقیتهاى چشمگیر غرب در نیل به توسعه و رفاه اقتصادى برای کشورها و مردم خویش، باید به این واقعیت توجه داشت که این قواعد رفتارى، حتى در بین اقتصادهای سرمایه داری توسعه یافته نیز تغییر می کنند و در نتیجه درجه سودمندی و تأثیرشان نیز بر پیشبرد و عملکرد اقتصادى متغیر است. شاید این نکته را مؤلف کتاب (آمارتیا سن) بهتر از بقیه بیان کرده است:

«با اینکه سرمایه داری (کاپیتالیسم) در افزایش چشمگیر تولید و در افزایش بهره وری در دنیای جدید بسیار موفق بوده است، هنوز باید دانست که تجارب کشورهای گوناگون بسیار متفاوت است. موفقیت اقتصادهای آسیای شرقی در دهه های اخیر و جالب تر از همه ژاپن که موفقیتش زودتر آغاز شده است، سوالات مهمی

درباره مدل سازی کاپیتالیسم در نظریه سنتی اقتصاد ایجاد می کند... ژاپن به کرات به عنوان عظیم ترین مثال موفقیت سرمایه داری معرفی شده است و على رغم دوره طولانی رکود اخیر و نابسامانیهای مالی، اینکه این نظر به کلی بی اعتبار شود نامحتمل است. الگوی انگیزشی حاکم بر فعالیتهای اقتصادى ژاپن محتوایی بسیار بیش از آن دارد که فقط از طریق به حداکثر رساندن سود خالص قابل شناخت باشد. نویسندگان گوناگون بر جنبه های انگیزشی خاصی از اقتصاد ژاپن تأکید کرده اند. میچیکو مریشیما ویژگیهای خاص آداب و رسوم ژاپنی را خلاصه کرده و عقیده دارد که این آداب و رسوم در اثر جنبه های خاصی از تاریخ ژاپن و علائق رفتاری قانونمدار آن حاصل شده است. رُنالد دُر و دیگران بر تأثیر اخلاقیات کنفوسیوسی انگشت نهاده اند. ماساهیکو آروکی همکاری و قاعده مندی رفتاری را در پاسخگویی به استدلالهای استراتژیک مشاهده کرده است. ایکو ایکه گامی بر نفوذ فرهنگ سامورایی پای فشرده است... حتى در ادعای ظاهراً گیج کننده روزنامه وال استریت ژورنال نیز که نوشته است، ژاپن تنها ملت کمونیستی است که کار می کند، نیز اثری از حقیقت وجود دارد. این بیان معماگونه به انگیزه های غیرمالی موجود در بسیاری از فعالیتهای اقتصادى و کسب و کار در ژاپن اشاره دارد. ما باید این حقیقت جالب را درک و تفسیر کنیم که یکی از موفق ترین ملتهای سرمایه داری جهان با ساختاری انگیزشی به

شکوفایی اقتصادی رسیده است که از جنبه های بسیار مهمی، با معیار ساده به دنبال علائق خویش بودن که اساس و بتن سرمایه داری را تشکیل می دهد، متفاوت است».

با توجه به مطالب فوق، اکنون که پس از سالها آزمون و خطا، دولت شفاف سازی فعالیتها، ارتقای داد و ستد آزاد و برقراری رقابت و حذف انحصار و رانت اقتصادی را سرلوحه سیاستهای خویش قرار داده است، باید به این نکته بسیار مهم نیز توجه شود که در هیچ یک از ابعاد بسیار گسترده این اقدام خیر و مفید ملی، تقلید از سایر کشورها، چه غرب و چه شرق برای اقتصاد ایران کارساز نخواهد بود. این حقیقتی است که نه تنها در جهان به اثبات رسیده است، بلکه در کشور خودمان نیز دلایل و شواهد بسیاری بر شکست رویه های تقلیدی، چه قبل و چه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی وجود دارد. آنچه مهم است قبول این واقعیت است که گرچه اقتصاد آزاد می تواند برای رشد و توسعه اقتصادی و رفاه موتوری بسیار قوی و کارآمد باشد نباید در تفسیر و تعبیر آن دچار اشتباه شد. اقتصاد آزاد به هیچ روی تنها توجه به حداکثر کردن سود شخصی نیست و از دیدگاه وسیع «توسعه به مفهوم آزادی» اولاً باید آزادیهای اقتصادی و فردی را در چارچوب و منظر گسترده تر رفع نآزادیه و حصول توانمندیهای انسانی تفسیر کرد، یعنی توجه به توانمندسازی کلیه انسانها را، قبل از آنکه از آنها انتظار رقابت داشت، مورد توجه اکید و اولویت شدید قرار داد. ثانیاً نباید

تصور کرد که اقتصاد آزاد در هر محیطی می تواند رشد کند و توسعه را به ارمغان آورد؛ نظام بازار آزاد برای پاگرفتن و بالیدن نیازمند بستری مناسب و زیستگاهی مشوق است. این زیستگاه نیز چیزی نیست جز مجموعه نهادها و مؤسسات نهادینه شده اجتماعی رسمی و غیررسمی که در تعامل و ارتباط با یکدیگر کارکرد آسان، ارزان و قابل اعتماد لازم را فراهم می سازند. در حال حاضر، جامعه ما در هر دو جنبه با اشکالاتی مواجه است. نهادها و مؤسسات رسمی کشور بیشتر در شکل و محتوای یک اقتصاد برنامه ریزی شده و دولتی سازمان یافته اند که حتی در انجام وظایف محوله کنونی نیز از کارایی چشمگیری برخوردار نیستند. تغییر ساختار شکلی و محتوایی این سازماندهی و سازگار کردن آن برای کارکرد براساس یک نظام متکی به آزادی مبادلات و رقابتهای فردی کاری است لازم و سترگ که موضوع بحث این گفتار نیست. سازمانها، نهادها و مؤسسات اجتماعی مردمی و غیررسمی نیز باید براساس رفتارها و قواعد سازگار با عملکرد بازار و رقابت تغییر یابند و تعدیل شوند. انجام این کار با توجه به مجموعه ارزشهای ملی و مذهبی مورد احترام مردم گرچه قابل انجام است، اما نیازمند زمان، تفکر، تدبیر و مدیریتی آگاه است و چون باید اجرای آن را، بدون توسل به زور و اجبار از همگان انتظار داشت لازم است این کار با مشارکت وسیع و گسترده آحاد ملت و با پشتیبانی فکری و سازمانی فرهیختگان و نمایندگان و رهبران

مورد وثوق و اعتماد مردم انجام شود. آنچه مایه خوشوقتی است و امید فراوان می‌آفریند، این است که خوشبختانه بسیاری از ارزشهای ملی و مذهبی ما با رفتارهای مورد نیاز یک نظام توسعه پایدار، سازگار است. دستورات دینی دایر بر درستکاری و وفای به عهد و احترام به امانت‌داری و عمل براساس رضایت خدا و خلق و صدها نکته دقیق دیگر در مناسبات اقتصادی و کسب و کار که از منظر دین مورد تأکید قرار گرفته است و نیز رفتارهای رایج مردمی و صنفی از جمله احترام فراوان به فتوت و جوانمردی و عیاری و حتی وجود نهادها و روشهای مردمی و غیررسمی از قبیل ریش سفیدی، کدخدامنشی، لوطی‌گری، پاطوق‌داری و جز اینها که عملاً طی زمانهای طولانی مناسبات اجتماعی و اقتصادی مردم را بدون هزینه و یا با هزینه‌ای اندک اداره کرده است، راه‌هایی است که می‌تواند ما را ضمن حفظ ارزشهای خویش در رسیدن به مقصد یاری دهد. بی‌تردید، درنیایی که به سرعت یکپارچه می‌شود و ارزشها و رفتارهای ملی و منطقه‌ای تحت تأثیر عمل و عکس‌العملهای متقابل قرار می‌گیرند، از یک طرف ارزشهای جدیدی که مشروعیت بین‌المللی می‌یابند حاکم می‌شوند و از سوی دیگر سنتها و رفتارهایی که گستره کاربردشان با ویژگیهای جهانی سازگار نیست به مرزهایی خاص محدود می‌شوند، نمی‌توان فقط با تکیه بر رفتارها و ارزشهای بومی و سنتی به توفیق کامل دست یافت. از یک طرف، پژوهش و

بررسی و مطالعه دقیق پیش‌نیازهای رفتاری زندگی و کار در چنین دنیایی مورد نیاز است و از سوی دیگر، داشتن هدف و برنامه و روشهای عملی برای دستیابی به آنها. این موضوع تا حد حوصله این مقدمه و در چارچوب مطالب این کتاب در صفحات آینده با نظری اجمالی به «جهانی‌شدن» بیشتر به بحث درخواهد آمد. نکته مهم دیگری که نباید فراموش شود، آن است که، بحث درباره توسعه بدون توجه به آنچه آن را به درستی مهم‌ترین مانع راه پیشرفت موفقیت‌آمیز توسعه نامیده‌اند، یعنی فساد، ناقص خواهد بود.

۸- فساد

از نظر اقتصادی فساد بدان دلیل مهم است که گسترش آن می‌تواند سیاستهای عمومی را بی‌تأثیر کند و سرمایه‌گذاری و فعالیتهای مفید اقتصادی را در موارد سودمند به سوی منافع سرشار فعالیتهای نادرست بکشانند. به عبارت دیگر، درحالی که فرهیخته‌ترین و برجسته‌ترین افراد یک ملت تلاش می‌کنند که با سیاستگذاران درستی و تخصیص منابع مالی به سودمندترین موارد، توسعه و رفاه ایجاد کنند، عده‌ای (معمولاً معدود) فقط با توجه به منافع خویش و با توسل به راه‌های غیرقانونی این تلاشها را بی‌تأثیر می‌سازند و یا حتی به جهتی زیان‌آور از دیدگاه منافع ملی سوق می‌دهند. گرچه فساد را به طور خلاصه نقض قوانین در جهت فایده و سود شخصی تعریف

کرده‌اند، اما مفهوم واقعی آن بسیار عمیق‌تر است و می‌توان آن را تلاشی در جهت انحراف منافع ملی تعریف کرد و در این مفهوم جدید است که افراد درگیر در فساد اقتصادی به طور مستقیم در رویارویی با همه مردم قرار می‌گیرند و رفاه آنان را سلب می‌نمایند.

از آنجا که فساد در طول تاریخ بشر همواره وجود داشته است، راه‌های مبارزه با آن هم تاریخی طولانی دارد. از جمله مهم‌ترین راه‌های معمول مبارزه با فساد ایجاد نظامهای بازرسی و جریمه بوده و هست. تحلیلگر سیاسی هندی به نام کائوتیلیا، چهارصد سال قبل از میلاد مسیح

بیش از ۴۰ راه متفاوت فساد مأموران دولت را توضیح داده است و راه‌های مبارزه با آنها را نیز از این طریق بر شمرده است. اصولاً فساد آنگاه ایجاد می‌شود و رواج می‌یابد که نظام اقتصادی رایج، امکان تصمیم‌گیریهای فردی اداری را در موارد سودآور فراهم می‌سازد. به عبارت دیگر، اگر در نظام اداری - اقتصادی کشوری، اعطای امتیازات پولی و مالی، برقراری مجوز فعالیت‌های تولیدی و تجاری، دسترسی به کالاهای مصرفی و جزاینها از طریق روابط اداری و معیارهای خاص دیوان سالارانه برقرار شود، می‌توان گفت که امکان بروز فساد به طور خودکار در بتن نظام جاسازی شده است و در صورت وجود شرایط مساعد بروز خواهد کرد. بنابراین، مؤثرترین راه پیشگیری از فساد، وجود نظامی است که در آن هر فرد مدافع منافع خویش باشد و بردرستکاری

دیگران لاف‌در حد حفظ منافع خویش نظارت کند. دو ویژگی رقابت و آزادی این پیش‌نیازها را تا حد زیادی فراهم می‌سازد. گرچه در چنین نظامی نیز امکان بروز فساد وجود دارد، اما اقتصادهای بیش از حد کنترل شده که در آنها فعالیتها به صدور مجوزهایی خاص نیاز دارد، زمینه مساعدی را برای فساد فراهم می‌سازد.

به طور کلی می‌توان موارد مشوق ایجاد فساد را به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- نظامهای اقتصادی که به جای رقابت و آزادی معیارهای اداری و دیوان سالارانه را مبنای فعالیت‌های اقتصادی خود قرار می‌دهند.
۲- سازوکارهایی که با وضع مقررات و یا دادن قدرت دلخواه به مأمورانی خاص، امکان همراهیها و لطفهای ویژه‌ای را برای پاره‌ای از صاحبان کسب و کار فراهم می‌سازند (انواع مجوزها و موافقتها و...).

۳- شدت یافتن فساد در اثر فقر و تهیدستی نسبی مأمورانی که قدرت اعمال نظر و همراهی یا مخالفت با فعالیت‌های اقتصادی را دارند. این فقر نسبی باعث می‌شود که فساد به تمامی سطوح در بسیاری از اقتصادهای کنترل شده سرایت کند. برای جلوگیری از این پدیده در چین باستان به مأموران صاحب قدرت اعطا و کنترل، در تمامی سطوح، پولی به عنوان «فوق‌العاده ضد فساد»^{۲۲} می‌پرداختند.

جلوگیری از فساد تنها با انگیزه‌های مالی

کاری بسیار دشوار است. به عنوان مثال رشوه گرفتن تنها به مأموران تنگدست محدود نمی‌شود. مأموران ثروتمند نیز می‌کوشند پولدارتر شوند و البته به اقدامات سودآورتر و پرمخاطره‌تر دست خواهند زد. این موضوع تنها به چند کشور یا منطقه نیز محدود نمی‌شود و نمونه‌های زیادی از آنچه در کشورهای دارای کنترل شدید و تنبیه شدید، مانند چین که نمونه‌های اعدام مأموران بلندپایه و فاسد آن در یکی دو سال گذشته به کرات مشاهده شده است و چه در کشورهای برخوردار از اقتصاد آزاد و تنبیهات نه چندان شدید و غلاظ مانند آمریکا به فراوانی مشاهده شده است. در حقیقت

از این بحث می‌توان چنین نتیجه گرفت که اولاً اقدامات قانونی و سازمانی مناسب برای پیشگیری از این پدیده ضرورت دارد و شفافیت و کنترل و بازرسی باید در حدی مؤثر اعمال شود و ثانیاً تنها نمی‌توان با توسل به این گونه اقدامات و با انگیزه‌های صرفاً مالی از فساد جلوگیری کرد. بنابراین، تکیه و تأکید بر قواعد رفتاری و هنجارهای ارزشی بازدارنده فساد باید مورد توجه و تأکید بسیار قرار گیرد.

در بین اقدامات اخلاقی و رفتاری بازدارنده از فساد، افلاطون برحس وظیفه‌شناسی و احترام به قوانین به عنوان عوامل مهم انگشت نهاده است و آدام اسمیت نیز مجموعه رفتارهای مطلوب در این زمینه را با عنوان «درست کرداری» عاملی مهم معرفی کرده است.

آمارتیا سن، پس از مطالعه‌ای دقیق در این مورد موضوع را بسیار زیبا خلاصه کرده است: «اینکه مردم چگونه رفتار می‌کنند، معمولاً بسته به آن است که رفتار دیگران را چگونه می‌بینند و تصور می‌کنند. بنابراین، قرائت هنجارهای رفتاری جاری موضوعیتی بسیار دارد. احساس «عدالت نسبی» و نیز مقایسه‌های گروهی می‌تواند تأثیری مهم بر چگونگی

ورشکستگی شرکتهای عظیمی چون انران ۲۳ و... در آمریکا در اثر فساد مالی نه تنها فراگیر بودن این پدیده مخرب را نشان داد بلکه سؤالات فراوانی درباره اخلاق کاپیتالیستی و لزوم کنترل‌های بیشتر را نیز مطرح ساخت. علاوه بر این، ثابت کرد که حتی دستگاه‌های ناظر و حسابرس و دزد بگیر نیز ممکن است خود دچار فساد باشند و بنابراین سیستم کنترل و دزدبگیری نیز به تنهایی کافی و وافی به مقصود نیست. البته در پاسخ به این گونه سؤالات گفته‌اند که تنها درصد بسیار ناچیزی از شرکتهای آمریکایی دچار این فساد شده‌اند و هنوز بیش از ۹۵ درصد آنها با سلامت به کار خویش ادامه می‌دهند اما در عین حال کافی نبودن کنترل و حسابرسی نیز مورد اذعان قرار گرفته است و بلافاصله قوانین شدیدی برای جلوگیری از تکرار این گونه

رفتارها داشته باشد. در یک بررسی پارلمانی که در سال ۱۹۹۳ ارتباط بین فساد و مافیارا در ایتالیا مطالعه کرده، یکی از دلایلی که بیش از همه برای توجیه رفتارهای فسادآمیز بیان شده است، این جمله است که: «همه همین کار را می کنند»... آدام اسمیت چنین گفته است: «بسیاری از مردم رفتارهایی کاملاً درست دارند و در تمام طول حیاتشان از لغزشهای چشمگیر کناره می جویند.

اما شاید هرگز تحسین ما را به خاطر رفتارشان درنیابند، زیرا آنان براساس آنچه به نظرشان قواعد رایج رفتاری است عمل می کنند». در قرائت قوانین رایج رفتاری ممکن است مخصوصاً رفتارهای صاحبان قدرت و مقام مهم تلقی شود. این موضوع موجب می شود که رفتار کارمندان ارشد دولت در رواج هنجارهای رفتاری بسیار مهم به حساب آید. در نوشته های ۱۲۲ سال قبل از میلاد در چین مؤلفان هوی نان تزو^{۲۴} مسئله را چنین بیان کرده اند:

اگر درجه بندی خطکش درست باشد، چوب مستقیم از کار بیرون می آید، این نه به آن دلیل است که کسی تلاشی خاص داشته است، بلکه

بدان علت است که ابزار فرماندهی چنین بوده است. به همین سان اگر فرمانده صمیمی و درست کردار باشد مسئولان امین به خدمتش درخواهند آمد و فرومایگان به محاق خواهند رفت، ولی اگر فرمانده درستکار نباشد شیطان صفتان راه خواهند یافت و مردم وفادار به گوشه عزلت خواهند خزید... اصرار بر اینکه باید از مافوق شروع کرد نیز به همین دلیل است...

من در اینجا در صدد ارائه یک الگوریتم برای ریشه کنی فساد نیستم. توجه خاص به امکان تغییر موازنه سود و زیان فساد از طریق اصلاحات سازمانی از زمینه لازم برخوردار است ولی توجه به قلمرو هنجارها و روشهای رفتاری که در آنها تقلید و احساس «عدالت نسبی» نقشی مهم ایفا می کند نیز جای خویش را دارد...

برای درک بهتر چالش فساد باید این تصور که فقط سود شخصی است که مردم را تکان می دهد و ارزشها و هنجارها اصلاً به حساب نمی آیند را رها کنیم... اینها کاملاً به حساب می آیند. زمینه تغییر وجود دارد و پاره ای از تغییرات، هم از توان انباشت و هم از توان گسترش برخوردارند. همان طور که رفتارهای فسادآمیز به فساد بیشتر دامن می زنند، تقلیل قدرت فساد نیز موجب ضعف بیشتر آن خواهد شد. در تلاش برای تغییر شرایط رفتاری توجه به این حقیقت مهم است که دور تسلسل ردیلت با تغییر یافتن جهت پویش آن، به دور تسلسل فضیلت تبدیل خواهد شد.

۹- امنیت حمایتی

همان طور که در آغاز اشاره شد، توسعه فرایندی است پویا و با ورود به عصر فن آوری اطلاعات و دستیابی به سرعتهای سرسام آور در تهیه، پردازش، انتقال و استفاده از اطلاعات این پویش

سرعتی فوق‌العاده کسب کرده است. طبیعی است که در چنین فرایندی، حتی در کشورهای کاملاً پیشرفته و توسعه یافته نیز، گروه‌هایی از مردم به دلایل گوناگون که مهم‌ترین آن تعلل و تأخیر در سازگاری و هماهنگی با این پویای پرشتاب است، دچار پیامدهای منفی تغییرات مادی و مجبور به تن دادن به محرومیت‌های جدی شده‌اند. اگر همه چیز رابه سازوکار بازار واگذاریم بدون تردید افراد کثیری دچار چنان محرومیت‌هایی خواهند شد که عاقبت آن فقر شدید، گرسنگی و حتی نیستی است. واضح است که یکی از سازوکارهای لازم و مکمل مکانیسم بازار نظام‌های امنیت حمایتی است که در کشورمان با عنوان کلی تأمین اجتماعی به خوبی شناخته شده و رایج است. این حمایت‌ها گستره‌ای وسیع دارد و از پرداخت‌های مستقیم مانند بیمه بیکاری و بازنشستگی گرفته و تا مواردی بسیار خاص مانند حمایت‌های عمومی در هنگام بروز نابسامانی‌هایی چون قحطی و سایر بلاهای طبیعی ادامه می‌یابد و به همین دلیل اهمیتی فراوان دارد و در فرایند توسعه توجهی ویژه می‌طلبد. خوشبختانه، این موضوع در کشورما، به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مورد توجه فراوان و مستمر و موضوع بحث‌های بسیار بوده است و ده‌ها سازمان، نهاد، بنیاد، مؤسسه و بنگاه دولتی، نیمه دولتی و خصوصی با برخورداری از بودجه‌های نسبتاً چشمگیر عملاً به آن می‌پردازند. علاوه بر این، هزاران تشکل مردمی و خیریه بومی و محلی با تکیه بر سنت‌ها و اعتقادات مذهبی خویش در این

۱۰- میدان و مرد میدان

بر اساس آنچه گذشت می‌توان گفت که توسعه فرایندی است پویا در جستجوی آزادی به وسیله آزادی و با معیار آزادی. این تلاش بی‌سکون و همواره فعال در صحنه‌ای جریان می‌یابد که اگر اسمی بامسمی‌ برایش بخواهیم باید آن را میدان آزادی نامید.^{۲۵} ویژگی‌های اساسی این میدان به اختصار بیان شد و رفع ناآزادی‌های عمده (مخصوصاً نقش آزادی‌های ابزاری در اشکال پنج‌گانه خویش) به عنوان پیش‌نیاز یک حرکت فعال و موفق مورد بحث قرار گرفت. آنچه باقی مانده است شناخت نقش آفرینان این صحنه و ویژگی‌های آنان است. این شناخت به‌طور خلاصه تحت سه عنوان: نقش انسان، نقش مردم‌سالاری و نقش ارزش‌ها در پی می‌آید:

۲۵. شاید انتخاب نام میدان آزادی به جای شهید سابق، در دروازه ورودی غربی تهران نیز بدان دلیل بوده است که به جهان غرب بگوییم که هدف انقلاب، تبدیل وابستگی و دنباله‌روی و استبداد به استقلال و آگاهی و رهایی است و برای ارسال این پیام چه نامی قشنگ‌تر و گوش‌نوازتر و جامع‌تر از آزادی.

۱۱- نقش انسان و وظیفه اجتماع

صرف نظر از اعتقادات شخصی، این باور که مردم خودشان باید مسئولیت توسعه و تغییر دنیای خویش را عهده دار باشند از مقبولیتی عام برخوردار است. مقابله با نامالایمات و تلاش در تغییر آنها مسئولیت ماست. گرچه ممکن است مسئولیت دیگران نیز باشد. اینکه امور چگونه اند و برای آن چه باید کرد در حیطه قضاوت فردی ما قرار دارد و نمی توانیم از این مسئولیت شانه خالی کنیم. آیا هر فرد نباید مسئول آنچه برایش اتفاق می افتد باشد؟ چرا باید دیگران مسئول نفوذ و تأثیر برزندگی وی باشند؟ در تعمقی بیشتر چنین استدلال شده است که وابستگی به دیگران هم از نظر اخلاقی با مشکل مواجه است و هم موجب زوال نوآوری و تلاش و حتی شرافت نفس فرد وابسته می شود. هر فرد دارای انگیزه، احاطه و دانش فطری خاص خویش است و بنابراین باید از این توان منحصر به فرد در جهت کمک به خویش و به دیگران استفاده کند.

دیدگاهی از توسعه و عدالت که آزادیهای اساسی را دارای نقشی تعیین کننده می داند بر نقش آفرینی، مسئولیت و داوری افراد استوار است. در این دیدگاه انسان فردی است نقش آفرین^{۲۶} نه منفعل و نقش پذیر^{۲۷}. در این منظر انسان برای خویشتن خویش بر کرسی داوری و تصمیم سازی می نشیند. آینده ای را که به هر دلیل برایش مطلوب و ارزشمند است

تعیین می کند و برای رسیدن به آن تصمیمات مناسب می گیرد. چون برای این کار به هم رأیی و همراهی دیگران نیاز دارد باید سازوکارهایی وجود داشته باشد که وی را در این امر به طریقی کارآمد یاری دهد. انسانها افرادی منفعل نیستند که در بهترین وجه، برخوردار شوندگان از دستاوردهای برنامه های توسعه ای باشند که به وسیله دیوان سالاران، فن سالاران و مقامات سیاسی - اقتصادی به روش بالا به پایین برای آنها تهیه شده باشد. صرف نظر از اینکه این گونه برنامه ها در نیل به هدف خود چقدر موفق خواهند شد (که معمولاً چندان قابل توجه نیست)، چنین روشهایی با تفکر توسعه به مفهوم آزادی سازگار نیست. در این نگرش مردم افرادی آزاد و مسئول هستند که با مشارکت جمعی خویش و با حضور فعال در تمامی مراحل فرایند توسعه، سرنوشت خویش را چنان که می خواهند رقم می زنند. به همین دلیل است که ارتقای کلی آزادیهای سیاسی و مدنی در فرایند توسعه نقشی محوری دارد: «آزادیهای مؤثر عبارت است از آزادی عمل شهروندانی که وجودشان اهمیت دارد و صدایشان به حساب می آید، نه رعایایی که خوب می خورند، خوب می پوشند و خوب پذیرایی می شوند... افراد بالغ و مسئول باید کارگزار رفاه خویش باشند و اینکه چگونه باید از توانمندیهایشان استفاده کنند را خود باید

26. agent

27. patient

تعیین کنند».

واضح است که توانمندیهای عملی افراد را چگونگی ترتیبات اجتماعی حاکم بر هر اجتماع شکل می دهد. در این زمینه گرچه آزادیهای شخصی اهمیتی عظیم دارد، اما دولت و اجتماع نیز نمی توانند از تعهدات خویش بگریزند و به بهانه آزادیهای شخصی به وظایف خویش نپردازند. سازوکاری که این ارتباط حساس و مهم دوسویه را برقرار می سازد اهمیتی بسیار دارد. مرز بین آزادیهای شخصی و تعهدات اجتماعی باید به دقت روشن شود و از قدرت کاربردی لازم برخوردار باشد. باید توجه کنیم که هر نوع مسئولیت اجتماعی که جایگزین مسئولیت شخصی می شود حتماً تا حدودی زیان آور است و بنابراین در تعیین حدود این عملکردها باید حتی سازوکارهای مسئولیتهای اجتماعی را چنان طراحی کرد که اولاً به محدوده آزادیهای شخصی تجاوزی نکند و ثانیاً فقط زمینه ساز و امکان آفرین باشد حتی در چگونگی استفاده از زمینه ها و امکانات نیز اختیار را به عهده افراد بگذارد. به عنوان مثال، در امر اشتغال که در حال حاضر و به احتمال زیاد تا آینده ای دراز یکی از مشکلات شخصی و یکی از اولویتهای اجتماعی کشور ماست، مسئولیت اجتماعی باید متوجه دو امر اساسی باشد. اول آنکه زمینه های کار اجباری، چه آشکار و چه پنهان را به طور کامل از میان بردارد و هر فرد آزاد باشد تا براساس قابلیتها و تصمیم خویش از بین گزینه های موجود حرفه خویش

را برگزیند. دوم آنکه سیاستهای اقتصادی باید همواره با ایجاد فرصتهای اشتغال عجین باشد، یعنی سیاستهای اشتغال آفرین به طور نهادی و اساسی در کلیه سطوح زمانی و مکانی سیاستهای اقتصادی حضوری اندام وار داشته باشند. اما نهایتاً اینکه هر فرد چگونه می خواهد از این آزادیها و زمینه ها و امکانات اشتغال استفاده کند یک تصمیم شخصی است که علاوه بر توانمندیهای لازم به ارزشها و علائق شخصی و اجتماعی بستگی بسیار دارد. محروم بودن یک فرد از امکانات آموزشی یا یک بیمار از امکانات درمانی نیز مبین نارسایی عمده مسئولیتهای اجتماعی و فراهم ساختن آنها یک وظیفه اجتماعی است، اما چگونگی استفاده از فرصتهای آموزشی و امکانات پزشکی مسئولیت فردی هر شخص است و باید در حیطه اختیارات شخصی وی قرار گیرد.

به طور مجمل و خلاصه می توان گفت که در دیدگاه توسعه به مفهوم آزادی، گسترش دامنه انتخاب و توانمند ساختن فرد در گزینشهای مورد نظر خویش، بخش عظیمی از تعهدات دولت و آزادی افراد را در بر می گیرد و همان طور که در سراسر کتاب تأکید شده است این برداشت، کشفی جدید نیست بلکه اولاً موضوعی است که ریشه هایش را حتی در افکار ارسطو نیز می توان یافت و ثانیاً علی رغم این قدمت، گزینه های متفاوت آن را می توان در آثار اقتصاددانان و فلاسفه جدید مانند آدام اسمیت، کارل مارکس، فردریش هایک، ویلیام پتی، پتر

باور، و آرتور لوئیس مشاهده کرد. به عنوان مثال پیتر باور می گوید که: «من گسترش دامنه انتخاب یعنی گسترش گزینه های مؤثر گشوده به روی مردم را هدف و معیار اساسی توسعه اقتصادی می دانم» و لوئیس نیز گفته است که: «هدف توسعه افزایش گستره انتخاب بشر است». بنابراین، احترام به آزادی و نقش آفرینی فرد، گسترش دامنه انتخاب و ایجاد توانمندیهای لازم شخصی برای بهره برداری از این فرصتها، سنگ پایه های بنای توسعه پایدار را استقرار می بخشند.

یک فصل کامل کتاب (فصل هشتم) به نقش آفرینی زنان و تأثیرات مهم آن بر توسعه اختصاص یافته است که چون خود خلاصه است خلاصه کردن مجدد آن در اینجا بسیاری از نکات مهم و جالب آن را کم رنگ می کند و به همین دلیل با ذکر فهرست وار چند نکته انتخاب شده خوانندگان را به خواندن کامل این بخش دعوت می کنیم.

«در حال حاضر دو جنبه برجسته در دستور کار جنبشهای زنان قرار دارد. برخلاف گذشته همه تلاشها متوجه جوانب رفاهی و نیل به رفتاری محترمانه تر برای زنان نیست، بلکه جنبه مسئولیت و نقش آفرینی آنان مورد توجه روزافزون است. زنان دیگر تنها دریافت کنندگان منفعل کمکهای رفاهی به حساب نمی آیند بلکه به نحوی بی سابقه هم به وسیله مردان و هم از سوی خویش به عنوان نقش آفرینان فعال تغییر و عوامل مهم توسعه و پیشرفت به رسمیت

شناخته می شوند. ثابت شده است که افزایش توانمندی زنان در خانوار منجر به کاهش چشمگیر مرگ و میر کودکان می شود. موضوع حتی بسیار فراتر از این است. نقش آفرینی زنان و رساتر بودن صدای آنان که در اثر اشتغال خارج از خانه و آموزش حاصل می شود می تواند به طرق مختلف بر مباحثات عمومی در ابعاد گوناگون، از جمله نرخ مقبول باروری و اولویتهای زیست محیطی تأثیر بگذارد... شواهد فراوانی در دست است که هر گاه زنان به فرصتهایی که همواره از آن مردان بوده است دست یافته اند، توفیقشان در استفاده از آن کمتر از مردان که قرنها ادعای انحصار آن را داشته اند، نبوده است. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه و تحت شرایطی خاص که معمولاً در اثر مرگ همسران و پدران پیش آمده است زنان فرصت دستیابی به بالاترین سطوح سیاسی را یافته اند و این فرصتها را با نهایت تلاش مغتنم داشته اند. گرچه در تاریخ اخیر نقش زنان در مقامهای ارشد رهبری، در سریلانکا، هندوستان، بنگلادش، پاکستان، فیلیپین، برمه و اندونزی به خوبی شناخته شده است اما باید نقشی که زنان توانسته اند در سطوح متفاوت فعالیتهای سیاسی و اقدامات اجتماعی بازی کنند نیز مورد توجه قرار گیرد». و این وظیفه ای است اجتماعی که نه تنها به خاطر کوتاهیهای گذشته، بلکه به دلیل تأثیرات مهم آن بر آینده و توسعه کشور باید بسیار جدی گرفته شده و با

همّت و جسارت به اجرا درآید.

۱۲- نقش و اهمیت مردم سالاری

بگذارید این بحث را بامسئله‌ای آغاز کنیم که طی سده گذشته مهم‌ترین دل‌مشغولی روشنفکران و در دهه گذشته موضوع رایج‌ترین گفتمان و جدل تقریباً تمامی مردم و شاید مهم‌ترین و جذاب‌ترین موضوع مورد بحث رسانه‌های نوشتاری کشور بوده است. بگذارید از همین آغاز این واقعیت نیز روشن باشد که این موضوع محدود به کشور ما نیست و در تبادل نظرهای بین‌المللی و رسمی نیز جای خاص خویش را دارد. می‌توان با این سؤال آغاز کرد که با وجود مشکلات و فشارهای خردکننده و فوق‌العاده شدید اقتصادی چرا باید به فکر مردم سالاری و زیباییهای آزادیهای سیاسی بود؟ درک این احساس نیز دشوار نیست که در شرایط شدید اقتصادی باید اولویت را به ارضای نیازهای اقتصادی داد، حتی اگر این امر مستلزم فداکردن پاره‌ای از آزادیهای سیاسی باشد. در فصل ششم کتاب می‌خوانیم که: «سوالاتی که معرف وجود تردید در ضرورت آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی است، در کنفرانس وین درباره حقوق بشر که در سال ۱۹۹۳ برگزار شد، به فراوانی بیان شد و نمایندگان چند کشور علیه تأیید عام حقوق اساسی سیاسی و حقوق مدنی در تمام جهان به ویژه در جهان سوم سخن گفتند و پیشنهادشان این بود که باید حقوق اقتصادی در ارتباط با نیازهای مادی مورد تأکید قرار گیرد».

همان بیانی که به طور ساده‌تر از طرف پاره‌ای گروه‌های سیاسی و در تعدادی از روزنامه‌های کشور به کثرت مورد تأکید قرار گرفته است که اول به فکر آب و نان مردم باشید و اولویت را به نیازهای اقتصادی بدهید.

چنین پیشنهادی از دیدگاه غیر تخصصی و با برداشتی عام و ژورنالیستی و یا حتی از منظر انسان دوستی می‌تواند معتبر جلوه کند و به قول معروف دل‌واپسیهایی روشنفکرانه در مورد مردم سالاری و حقوق سیاسی و مدنی را تجملاتی معرفی کند که فقط کشورهای غنی و پیشرفته قادر به تحمل هزینه‌هایش هستند. ولی از زاویه تحلیل تخصصی و از دیدگاهی جامع‌نگر این بیانات اعتبار چندانی ندارد و در بوته آزمون زودرنگ می‌بازد و تحلیل علمی را بر نمی‌تابد. اولین انتقاد وارد بر این پیشنهاد آن است که آیا درست است که **نیازهای اقتصادی و آزادیهای سیاسی و مدنی** را به صورت یک دوگانگی متقابل و آشتی‌ناپذیر و یا دوگزینه‌ای از یک انتخاب مطرح کنیم؟ پاسخ به این سؤال با صراحت و صلابت منفی است ولی بهتر است قبل از پرداختن به دلایل آن مرجع مخالفتهای موجود با مردم سالاری و آزادیهای اساسی سیاسی را در کشورهای در حال توسعه به اختصار بررسی کنیم.

این مخالفتها سه مرجع مهم به شرح زیر دارد: اول، دکترین لی؛ این باور که در صفحات قبل به آن اشاره شد، مدعی است که آزادیها و حقوق سیاسی و مدنی موجب تعویق و کاهش

رشد اقتصادی می‌شود. دلایل غلط بودن این باور و فقدان پشتوانه‌های علمی و تجربی برای آن نیز به‌طور خیلی خلاصه بیان شد.

دوم، اولویت مردم تهیدست: گروهی بر این باورند که مردم جهان سوم که معمولاً از سطح رفاه چشمگیری برخوردار نیستند اگر مختار باشند که بین آزادی‌های سیاسی و مدنی و ارضای نیازهای اقتصادی یکی را انتخاب کنند، بدون تردید و استثناء، اولویت را به اقتصاد خواهند داد و ارضای نیازهای اقتصادی خویش را برخواهند گزید. به عبارت دیگر، طرفداران این نظر معتقدند که مردم در کشورهای جهان سوم براساس عقل و منطق در این انتخاب مردم‌سالاری وارد خواهند کرد. گروهی نیز همین موضوع را با استدلالی دیگر مطرح می‌سازند، بدین معنا که می‌گویند مهم نیست که مردم عملاً به چه انتخاب و گزینشی دست می‌زنند و اولویتشان چیست، بلکه مهم آن است که براساس دلایل موجود چه چیزی را باید انتخاب کنند. طرفداران این استدلال را نیز می‌توان در دو طیف کم و بیش متفاوت جای داد. یکی آنان که اصولاً مردم و مخصوصاً مردمان تهیدست را فاقد شعور لازم برای انتخاب بهینه (انتخاب اصلح) می‌دانند و معتقدند که گروهی دیگر این شایستگی و مهم‌تر از آن این حق را دارند که به جای آنان تصمیم بگیرند و این تصمیم را برای اجرا به آنان ابلاغ کنند و گاه انجامش را به اجبار خواستار شوند. این مقوله‌ای تاریخی است که لااقل در مورد پاره‌ای از آموزه‌های اجتماعی ریشه در تاریخ

مرزوبوم ما دارد و اخیراً نیز تا حد صاف آرایه‌های بسیار حساس و بحث‌انگیز پیش رفته است و موافقان و مخالفان یکدیگر را تا حد مرگ مستوجب مجازات شناخته‌اند. این بحث و بررسی فرصتی بسیار فراتر از این مقدمه و تخصص‌هایی ماورای بضاعت مزجات نویسنده می‌طلبد و بدون تردید، یکی از مقولات بحث‌انگیز آینده جامعه ما خواهد بود. در دیگر سوی این طیف کسانی هستند که چنین استدلال می‌کنند که مردم و مخصوصاً مردمان تهیدست برای ریشه‌کنی فقر و رهایی از محرومیت، بیشتر از هر کس دلیل زنده و کاربردی در دست دارند و به دلیل گرفتاری به فقر که به وضوح مقوله‌ای اقتصادی است، برای بهبود وضع اقتصادی در مقایسه با رهایی از محرومیت‌های سیاسی دلایل محکم‌تری دارند و بنابراین اگر براساس اولویت‌های واقعی خویش عمل کنند باید رفع نیازهای اقتصادی را در درجه نخست قرار دهند. به عبارت دیگر، گرچه تهیدستان به هر دو مقوله یعنی آزادی‌های سیاسی و مدنی و گشایش‌های اقتصادی نیاز دارند ولی در مقایسه‌ای نسبی، دلیل بیشتری برای حصول توسعه اقتصادی دارند و باید براساس این ضرورت نسبی اقدام نمایند. خوشبختانه، پاسخ این گروه چندان مشکل و وقت‌گیر نیست، زیرا استدلالشان بر این پیش‌فرض استوار است که بین ارضای نیازهای اقتصادی (توسعه اقتصادی) و آزادی‌های سیاسی و مدنی (توسعه سیاسی) تضادی عمیق وجود دارد و گزینش یکی از آنها موجب

محرومیت از دستیابی به دیگری خواهد شد. به عبارت دیگر، این گروه نیز همان نظریه لی را به طریقی دیگر مطرح می‌سازند و همان‌طور که قبلاً بیان شد این نظریه در یک بررسی عملی و کاربردی بین‌المللی شواهد تجربی و عینی بسیار محدود و معدودی به دست می‌آورد و باید آن را به عنوان یک نظریه مهجور و صرفاً تئوریک و فاقد اعتبار علمی به حساب آورد و از هزینه کردن منابع ملی و مهم‌تر از هر چیز زمان که گذشتش را جایگزینی نیست برای آزمون چندباره آن به طور جدی احتراز کرد زیرا نه تنها «من جرب المجرّب حلت به الندامه» بلکه در بهترین حالت خویش فقط انحصار افراد معدودی را به زیان منافع ملی بر همگان تحمیل خواهد کرد.

و اما نظریه گروه اول که معتقدند تهیدستان اگر آزاد باشند و حق‌گزینش برایشان فراهم باشد به طور منطقی و عقلانی توسعه اقتصادی را بر توسعه سیاسی و آزادیهای مدنی ترجیح خواهند داد نیز تاب آزمون عملی را ندارد. تنها راه آزمون این ادعای تکراری آن است که آن را در انتخابات آزاد و برخوردار از آزادی بیان و اظهار مخالفت به آزمایش بگذاریم و ببینیم که این مردم خودشان چه می‌گویند و چه می‌خواهند نه آنکه بدون هیچ مجوز و مدرک و دلیلی خود را سخنگوی آنان بدانیم و از طرف آنها برای منطبق و عقلانیتشان به قضاوت و اظهار نظر پردازیم. آمارتیا سن در متن همین کتاب معتقد است که حامیان استبداد معمولاً اجازه چنین

آزمونی را نمی‌دهند زیرا خود از نتیجه نهایی آن آگاهند ولی یک مورد عملی مرتبط با موضوع را بیان می‌کند: «زمانی که دولت هندوستان به رهبری ایندیرا گاندی تلاش کرد تا وضع اضطراری را که به اشتباه در سال ۱۹۷۰ اعلام کرده بود توجیه نماید، انتخاباتی انجام شد که دقیقاً رأی‌دهندگان را به دو گروه تقسیم کرد. در آن انتخابات سرنوشت ساز که دعوی اصلی بر سر قبول یا رد «وضع اضطراری» بود، توقف حقوق اساسی سیاسی و مدنی به شدت مردود اعلام شد و رأی‌دهندگان هندی که از جمله فقیرترین مردم دنیا هستند، نشان دادند که در مخالفت با نفی آزادیها و حقوق اساسی دست کمی نسبت به شکایت از فقر اقتصادی خویش ندارند. تا آنجا که آزمون این گفته که مردم فقیر به طور کلی توجهی به حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی ندارند، امکان‌پذیر بوده، شواهد، مخالفت کامل با این ادعا را نشان می‌دهند. تلاشهای مردم برای کسب آزادیهای دموکراتیک در کره جنوبی، تایلند، بنگلادش، پاکستان، میانمار و سایر نقاط آسیا نیز مؤید این گفته است. در آفریقا نیز که آزادیهای سیاسی به فراوانی نفی می‌شود، گرچه دیکتاتورهای نظامی فرصتهای چندانی به چنین رویدادهایی نداده‌اند، بسته به فراهم بودن شرایط، اعتراضات زیادی صورت گرفته است». در ایران نیز شواهد زنده و عملی فراوانی برای این موضوع وجود دارد. اگر تنها به یکصد سال اخیر رجوع کنیم شواهد و رویدادهای مؤید توجه مردم به آزادیهای

سیاسی و مردم‌سالاری بسیار در خور توجه است. در انقلاب مشروطیت با اینکه اکثر مردم کشور در فقر بسیار شدید به سر می‌بردند خواسته‌های عمده آنان، تأسیس عدالتخانه و برخورداری از مجلس قانونگذاری بود که هر دو از ویژگی‌های عمده نظام‌های مردم‌سالار است و آنگاه که به دلیل روش‌های اجرایی نامناسب و دورماندن دوباره مردم از تصمیم‌سازی‌های ملی و در نتیجه نفوذ دولتهای خارجی، دوباره حکومت به استبدادگرائید و مردم‌سالاری در محاق قرار گرفت، دغدغه اصلی حکومت ملی دکتر مصدق حکومت قانون و طرد استبداد و محدود کردن شاه به سلطنت و واگذاری حکومت به منتخبان مردم بود. طرفه آنکه علی‌رغم فشارهای اقتصادی داخلی و خارجی و مشکلات اقتصادی فراوان، مردم هیچگاه به دلیل تنگناهای اقتصادی خواسته‌های سیاسی و مدنی خویش را فدا نکردند و اولویت آنان همواره گردن نهادن دربار به قانون و برقراری حکومتی مردم‌سالار بود. نزدیک‌تر، روشن‌تر و شفاف‌تر و مهم‌تر از همه پیروزی انقلاب اسلامی بود که با شعار استقلال و آزادی و با پشتوانه اعجاب‌انگیز مردم تحقق یافت. اگر در دو حالت اول مردم علی‌رغم فقر و تهیدستی، مردم‌سالاری و حکومت قانون و عدالت را خواسته‌های برتر خویش اعلام کردند در انقلاب اسلامی، درعین برخورداری نسبی از رفاه اقتصادی و درآمد سرانه بی‌سابقه در طول تاریخ کشور، استقلال و آزادی را سرلوحه خواسته‌های خویش قرار

دادند، یعنی نه تنها اولویت آنان رفاه اقتصادی نبود بلکه رفاه بی‌سابقه خویش را در پای ارزشهای دینی، مردم‌سالاری، سرافرازی ملی و آزادی قربانی کردند. چه آزمونی عملی‌تر و زنده‌تر از این می‌توان یافت که مردم رفاه موجود را فدای آزادی موعود کنند. در فرهنگی که بر اثر دوران‌دیشی و خطرات مستمر ضرب‌المثل «سیلی نقد به از حلوائی نسیه» در آن رواج یافته بود، باید اشتیاق و دلدادگی و سرسپردگی به آزادی و رهایی از استبداد سیاسی بسیار قدرتمند باشد که مردم را به انتخاب راهی درست مغایر و ضد آن برانگیزد تا حلوائی نقد رفاه و برخورداریهای اقتصادی را در محراب آزادی و استقلال فدا کنند. و باز هم اگر در این مورد نسبت به انتخاب آگاهانه مردم تردیدی ابراز شود می‌توان دلیلی دیگر ذکر کرد و آن گردن نهادن بی‌چون و چرای مردم به رهبری یک روحانی آگاه بود که هیچگاه وعده‌های اقتصادی و رفاهی را شعار خویش و شعار انقلاب قرار نداد، بلکه همواره به رهایی از استبداد و خودکامگی توجه داشت و میزان را «رأی مردم» می‌دانست و حتی آنگاه که دولت غیردموکراتیک شاه را مورد شماتت قرار می‌داد می‌گفت: «من به پشتوانه این مردم توی دهن این دولت می‌زنم» و بدین ترتیب رأی ۹۸ درصدی مردم به جمهوری اسلامی نه رأی دادن به اولویت توسعه اقتصادی که تأیید صدرنشینی ارزشهای دینی، آزادیهای مدنی و برتری بی‌چون و چرای رأی مردم بود که در یک کلام می‌توان آن را در

واژه «مردم‌سالاری» متبلور یافت.

به طور خلاصه، مخالفت با مردم‌سالاری در جهان از سه منشاء سرچشمه می‌گیرد: نظریه‌های طرفداری از کارآمدی استبداد نسبی، نظریه‌های پدرسالارانه نسبت به مردم و به ویژه تهیدستان و نظریه در تضاد دانستن مردم‌سالاری با توسعه اقتصادی. مطالعات و تجربیات عملی در جهان و در ایران به کرات و به روشنی غلط بودن هر سه نظر را به اثبات رسانده است و با وجود دلایل فراوان موجود، آنان که بر هر یک از این سه مستمسک دست می‌آویزند به احتمال بسیار اطلاع و آگاهی‌شان از توسعه پایدار و جامع دچار نقص و واپس ماندگی بسیار است.

۱۳- نقش مثبت و سازنده مردم‌سالاری

اکنون از انتقادهای منفی نسبت به اولویت مردم‌سالاری (برقراری حقوق سیاسی و مدنی) به ارزشهای سازنده و مثبت آن، که در واقع نقش اساسی آن است باز می‌گردیم. بسیاری از این حقوق و دلیل اهمیت آنها در قسمتهای قبل مورد تأکید قرار گرفت و در حقیقت حجم چشمگیری از مطالب متن کتاب نیز با ذکر جزئیات به این مطالب اختصاص یافته است. در این قسمت به طور بسیار خلاصه و فهرست‌وار نقش سازنده مردم‌سالاری بیان می‌شود، به آن امید که این دلایل برای آنان که پرداختن به توسعه اقتصادی را محتملی برای به تأخیر انداختن مردم‌سالاری می‌دانند مبین این نکته باشد که اصولاً چنین تفکیکی خود اشتباه و منشاء زیانهای ملی

فراوان است:

۱۳-۱- انسانیت مسئول نه شهروندی منفعل

در بحثهای قبلی جایگاه هر انسان در زندگی مورد پسند خویش و حق وی در ساختن چنین آینده‌ای، به اختصار بیان شد و مشارکت فعال همه انسانها در تصمیم‌سازیها و در کارکردهای اجتماعی به عنوان یک حق اولیه مورد تأکید قرار گرفت. آزادی این‌گونه مشارکتها حقی است که انسانها با آن متولد می‌شوند و هیچ کس نمی‌تواند به عنوان انسانی برترین حقوق را نفی کند و هیچ کس نمی‌تواند به ازای فراهم ساختن این‌گونه آزادیها توقع پاداش و تشکر داشته باشد زیرا نفی این آزادی مستوجب انتقاد و تنبیه است نه برقراری آن در خور سپاس و تمجید. آنان که انسانها را افرادی منفعل، چشم و گوش بسته و فرمان‌پذیر می‌خواهند، اولین خطایی که مرتکب می‌شوند (آگاهانه یا بی‌خبرانه)، محروم کردن مردم از این حق اساسی و اولیه است و اولین جفایی که روامی دارند صدور مجوز برقراری استبداد و بی‌خبر نگه داشتن مردم است و به فرموده مولانا بی‌خبر نگه داشتن، همان بی‌جان نگاه داشتن است و بی‌جان چگونه می‌توانند قدم در ره نهند:

اقتضای جان چوای دل آگهی است

هر که آگه‌تر بود جانش قوی است

خود جهان جان سراسر آگهی است

هر که بی‌جان است از دانش تهی است

فهم اگر دارید جان راره دهید

بعد از آن از شوق پا در ره نهید

۱۳-۳- شکل‌گیری آگاهانه ارزشها

ارزشها از باورهای ما و از باورهای پیشینیان ما و از آموزه‌های اجتماعی، فرهنگی، دینی و قومی ما سرچشمه می‌گیرند و به همین دلیل هم متنوع‌اند و متفاوت و هم با اندکی تحمل سازگار و کارآمد. تنوع ارزشها نتیجه تنوع آگاهیها، سنتها و متفاوت بودن انسانهاست که خداوند به عمد آنان را چنین آفریده است. همراهی ما با یکدیگر در پذیرش دیگران و باورهایشان نیز پیش‌نیاز بی‌تردید توسعه سیاسی و اقتصادی است و به همین دلیل باید با تساهل و گذشت بدان دست یافت. تا این همراهی حاصل نشود، راهی پیموده نخواهد شد. به دلایل بسیار، شاید همدلی حاصل نشود، اما نمی‌توان به انتظار حصول آن عمر خویش و فرصتهای فراوان ملی خویش را تابه‌سازیم. می‌توانیم ناهمدلی را تحمل کنیم اما همراه شویم. ایده‌آل آن خواهد بود که همراهانی همدل باشیم اما اگر با هزینه‌ای گزاف از تاریخ آموخته‌ایم که چنین کمال مطلوبی بسیار نادر است، باید به فکر شرایط حداقلی باشیم که برای همه قابل تحمل و مفید باشد. و این موافقت بر سر یک همراهی آگاهانه است که هم مقدور است و هم سودمند. مخالفت با این همراهی یعنی سنگ‌اندازی در مسیری که یک اجتماع علی‌رغم آگاهی به پاره‌ای از کاستیها و با علم به آنکه کمال مطلوب نیست آن را به عنوان یک راه حداقل می‌پذیرد و برای پویش هر چه هموارتر و

۱۳-۲- توانمندیهای اساسی

گفته شد که توسعه نیافتگی در مفهوم عام خویش، نوعی نآزادی است، نآزادیهایی که انسانها را از رسیدن به توان بالقوه‌ای که خداوند به آنها ارزانی داشته است باز می‌دارد. فقر، بی‌سوادی، بیماری، احساس کوچکی و فرودستی، عدم امکان مشارکت برابر در گفتگوهای عمومی و غیره از جمله این ناتوانیهاست. فراهم ساختن زمینه رشد و تعالی و رهایی از کلیه نآزادیهایی از این دست از وظایف اجتماعی دولت است و آنان که حصول این توانمندیها را به مرحله پس از رشد اقتصادی موکول می‌کنند، در حقیقت اگر برخورداری از آنها را منکر نباشند آن را به آینده‌ای حواله می‌دهند که ساختن خود آن (آینده) در گرو برخورداری از این آزادیهاست و به عبارت دیگر، چنین برداشتی حتی اگر با حسن نیت نیز همراه باشد، جامعه را در دایره بسته‌ای از نآزادی، ناتوانی و عقب‌ماندگی سیاسی و اقتصادی که باز خود سرآغاز نآزادی و ناتوانی است گرفتار می‌کند و راه برون رفت از آن نیز جز با شکستن این دایره فقرآفرین و ضد توسعه مقدور نیست. آنچه نباید فراموش شود بهره‌جستن از مزایای بی‌شمار تعامل این آزادیها با یکدیگر است که به دلیل خاصیت مکمل بودن آنها ایجاد می‌شود.

سریع تر آن عهد می‌بندد. اگر فقط برای تعالی و توسعه خویش اشتیاق داریم و اگر تنها بهروزی خودمان و دوستان و خودیها را طالبیم، جز این همراهی طریقی نخواهیم یافت، زیرا بشر در تاریخ پرفراز و نشیب خویش این درس را به بهایی سنگین آموخته است. جنگها و ظلمها و ستمهای فراوان برای وادار کردن سایرین به پویش راهی که فقط گروهی آن را درست و راه فلاح می‌دانسته‌اند، تجربه شده است، اما همه بی حاصل و جملگی بی سرانجام. آنچه از بوته این آزمون موفق بیرون آمده است و برای بشر لااقل در قرن اخیر پیشرفتهای فنی و اقتصادی بی سابقه به همراه داشته است همراهیهای نظامدار در چارچوب منافع ملی بوده است که رفته رفته راه برای تمرین آن در سطوح منطقه‌ای هم باز شده است. بدون تأیید مطلق این روند جهانی و بدون تقلید چشم بسته از این فرایند آنچه قابل آموختن است آن است که ایجاد چنین همراهی با یک سازوکار مورد توافق ملی، راهی است آزمون شده کم‌خطر و پرفایده.

پیش‌نیاز حصول چنین دستاوردی نیز در گرو شکل‌گیری آگاهانه ارزشهای نو و سازگار با زمان و درک ارزشهای باقیمانده از پیش و تلاش در همراهی توأم با تحمل و مدارایی است که برای همراه بودن لازم و ضروری است. این یک همراهی مصلحت‌اندیشانه و واقع‌بینانه و عملی است، نه یک اتحاد و همدلی خلل‌ناپذیر و لذت‌بخش ایده‌آلیستی. حتی این همراهی و مدارا نیز آسان به دست نخواهد آمد؛ چالشهای فراوان طبیعی و غرض‌ورزیهای بسیار مصنوعی و تحمیلی از موانع عمده این راه است و پادزهر آن نیز تنها عبارت است از گفتگو و بحث آزادانه با مشارکت همه مردم، به قدر توان و همت و علاقه و امکاناتشان. گفتگویی آزاد که باید همه به آن دعوت گردند و در صورت حضور گرمی داشته شوند و آراء و سخنشان به حساب آید. این پویشی است همگانی در راهی که بیشترین مردم آن را صواب تشخیص می‌دهند و تنها پیش‌نیاز شرکت در آن نیز تعهد به همراهی است به خاطر همگان. هر ناهمدلی می‌تواند ناخرسندی خویش و مخالفت خویش را با صدای رسا به همه اعلام کند، اما تا آن هنگام که اکثریت با او همراه نیستند مجاز به اعمال بازدارنده این پویش نیست. این راه لزوماً راهی مستقیم و بی‌خار و بی‌سنگلاخ نیست و امکان دارد که پویندگان بارها جهت و سرعت و کیفیت پویش خویش را تغییر دهند و اصلاح کنند، امکان دارد که آنها که در اقلیت هستند بتوانند درستی راه خویش را به دیگران نشان دهند و مسیر پویش همگانی را به راه موردنظر خویش تغییر دهند؛ قطعاً دیگرانی نیز خواهند بود که به راهی دیگر خواهند اندیشید و با عرضه آن برای حصول همدلی تلاش خواهند کرد. این فرایند زنده و فعال و آگاهی‌بخش است که در هر زمان و مکان و بسته به شرایط، به دلیل جلب همراهان بیشتر بهترین مسیر و چگونگی پیمایش خویش را تعیین می‌کند، فقط باید بدانیم که مکانیسم و سازوکار کارآمدی که

برای این کار وجود دارد فرایندی است که بیان آزادانه ارزشها را به منظور جلب توجه دیگران تضمین می نماید و برای همه حق انتخاب دموکراتیک فراهم می سازد. چنین مکانیسمی است که پایه و اساس حکومت مردم سالار را تشکیل می دهد.

۱۳-۴- انگیزه های سیاسی دولتها

کسی با این گفته مخالف نیست که اگر دولتها، دولتمردان و همه آنها که برای دولت کار می کنند انگیزه ای برای ارائه خدمت داشته باشند، موفق تر از دولتهایی خواهند بود که چنین انگیزه ای در عملکردشان وجود ندارد. البته ممکن است به طور استثنا یک دیکتاتور، یک شاه یا یک نظامی کودتاگر هم، شخصاً انگیزه خدمت گذاری داشته باشد، ولی این متفاوت با نظامی است که این انگیزه را به طور ساختاری و نهادی و بدون اینکه چه کسی بر آن فرمان می راند و آن را اداره می کند، داراست. فقط حکومت مردم سالار است که به طور طبیعی و ساختاری موظف می شود که چنین انگیزه ای داشته باشد. دولتی که باید توسط مردم انتخاب شود، باید بتواند رضایت و موافقت و در نتیجه آرای مردم را جلب کند. به عبارت ساده، دولت مردم سالار برای رسمیت یافتن و برای بقاء نیازمند رأی مردم است و بنابراین این انگیزه را دارد که به خواسته های آنان گوش بسپارد و در عملی ساختن آنها اقدامات مؤثر انجام دهد و این انگیزه را دارد که حتی المقدور تلاش کند

۱۳-۵- تشخیص ورده بندی نیازهای اقتصادی

اینکه مردم خود را مسئول امور خویش و مالک آنچه مربوط به آنان است بدانند و نه افراد منفعلی که دیگران برایشان تصمیم می گیرند، یکی ویژگیهایی است که فطری بشر است و یکی از حقوق اساسی وی. رعایت این حق در مورد

تشخیص نیازها و به ویژه نیازهای اقتصادی، اغلب فراموش می‌شود زیرا دیوان سالاران بر درستی و برتری پندارهای خویش اعتقادی چنان استوار دارند که فرصت دوباره اندیشیدن درباره اش را صرف بیهوده وقت و انرژی می‌دانند. نتیجه چنین تفکر و عملکردی تهیه و اجرای برنامه‌هایی است که ممکن است اولاً در رده‌های نخست اولویت مردم قرار نگیرد و ثانیاً حتی در صورت اولویت، مردم نسبت به آن احساس مالکیت و مسئولیت نکنند و آن را عملی دولتی بدانند که همواره باید به وسیله دولت مدیریت و اداره و سرپرستی شود و ثالثاً در مواردی برای آنکه مردم مخالفتشان را نسبت به نادیده گرفتن نظر خویش به اثبات برسانند در تخریب و تلاش برای به ثمر نرسیدن آن اقدام کنند. از انواع این گونه نابسامانیها و مردم را نادیده انگاشته‌ها می‌توان در طی ۷ دهه گذشته در برنامه‌ریزیهای ایران شواهد فراوان ذکر کرد و نتیجه آن نیز صرف منابع کمیابی است که اگر به درستی به نیازهای واقعی مردم اختصاص می‌یافت، تاکنون راهی دراز پیموده بودیم. اکنون که شوراهای گوناگون در سطوح مختلف از استان تا روستا شکل گرفته‌اند اگر با سازماندهی مناسب بتوانند این ارتباط مردمی را برقرار سازند یعنی نیازهای واقعی مردم را طی یک فرایند بحث و تبادل نظر تعیین کنند و سپس با کمک فکری خود آنان برای پاسخ دادن به آن اقدام نمایند، با بیدار کردن حس مسئولیت، مشارکت و مالکیت، به تأثیرگذاری و کارایی

چشمگیری دست خواهند یافت که شاید حتی تصور آن برای دیوان سالاران و یا نامعتقدان به مشارکتهای آزاد و دموکراتیک غیرقابل تصور باشد. کاهش چشمگیر هزینه‌های دولت نیز مورد دیگری است که از این راه قابل دستیابی است. در مورد اینکه بحث و تبادل نظر آزاد چگونه برافکار و درک ما از نیازها تأثیر می‌گذارد، آمارتیا سن چنین می‌گوید: «محروریت انواع گوناگون دارد و پاره‌ای از آنها بهتر به درمانهای اجتماعی پاسخ می‌گویند. کلیت وضع موجود انسانها، بنیان بسیطی برای مشخص کردن نیازهای ماست. مثلاً بسیاری چیزها هست که اگر امکان پذیر می‌بود آنها را عزیز می‌داشتیم. حتی خواهان ابدیت نیز هستیم... اما آنها را نیاز به حساب نمی‌آوریم. تصور ما از نیاز، به چگونگی عقایدمان درباره طبیعت قابل پیشگیری پاره‌ای از محرومیتها و درکمان از امکان مقابله با آنها باز می‌گردد. در شکل‌گیری این عقاید و اندیشه‌ها، بحثها و گفتگوهای عمومی نقشی مهم ایفا می‌کند. حقوق سیاسی، از جمله آزادی بیان و گفتگو نه تنها در انگیزش عکس‌العملهای اجتماعی در مقابل نیازهای اقتصادی نقشی محوری دارد بلکه در شکل‌گیری خود اندیشه نیازهای اقتصادی نیز بسیار مؤثر است». مردم سالاری تشخیص نیازها را به عهده مردم می‌گذارد و فقط برای اجرای این کار ابزارها و وسایل لازم را تهیه می‌کند، بدون آنکه در نفس عمل دخالتی غیرمردمی روا دارد.

۱۴- کارکرد مردم سالاری

بسیار طبیعی است که هر خواننده متفکری این سؤال را مطرح سازد که اگر مردم سالاری دارویی چنین شفابخش است و کاربردی چنین وسیع در حل مشکلات جامعه دارد چرا در بسیاری از کشورهای برخوردار از دموکراسی شاهد نابسامانیهای فراوان هستیم و چرا حتی در کهن ترین دموکراسیها نیز اشکالاتی حل نشده باقی مانده است؟ پاسخ، به این سؤال را می توان در دو علت عمده خلاصه کرد:

اول آنکه با همه مزایایی که برای دموکراسی برشمرده می شود، نباید از آن انتظار اعجاز داشت. مردم سالاری نظامی ایده آل برای پاسخ گویی به تمام آرمانهای بشر و رفع کلیه مشکلات جوامع نیست، بلکه از بین انواع گوناگون نظامهای جامعه‌ی که تاکنون بشر توانسته است برای اداره و تعالی جوامع خویش ابداع کند، بهترین، کم هزینه ترین و پرفایده ترین نظام است. به عبارت دیگر، ادعای کمال برای دموکراسی گزافه گویی تعصب آمیزی است که تاریخ نادرستی آن را ثابت کرده است. نیازی به گفتن ندارد که دموکراسی نیز مانند هر ابداع بشری دیگر در چارچوبی از محدودیتهای ارزشی، عقلی و ابزاری شکل گرفته است و با تغییر این عوامل امکان تکامل و بهبود آن وجود دارد. چنانکه می دانیم دموکراسی در طی حیات خویش همواره به طور غیرمستقیم اعمال شده است، یعنی مردم به دلیل شمار زیادشان

نمی توانند تک تک به طور مستقیم در تصمیم گیریها شرکت کنند و به همین دلیل در عمل از طریق انتخاب نماینده (گان) نظر خویش را بیان می کنند. واضح است که هر شخص منتخب، نماینده (نشان دهنده) نظر هزاران و گاه میلیونها نفر رأی دهنده است و به همین دلیل جز در کلیاتی بسیار عام نمی تواند نماینده واقعی رأی دهندگان باشد. در جزئیات ممکن است هر نماینده با مردمی که او را برگزیده اند که از طرفشان تصمیم گیری و اظهار نظر کند تفاوتها و حتی تضادهای عمده داشته باشد. رجحان دموکراسی در این است که مردم با آگاهی از این کاستیها به دلیل آنکه هیچ راه حل و گزینه کامل تری سراغ ندارند، آن را به عنوان بهترین روش پذیرفته اند و به نتیجه آن تن درمی دهند و کارکردش را قدر می نهند. اما در همین چند سال اخیر رویدادهایی رخ داده است که در نتیجه آنها در دموکراسی و حیطه عمل آن تغییراتی عمده در حال تکوین و شکل گیری است. در اینجا فقط به دو مقوله عمده آن اشاره می شود که یکی ظهور پدیده تروریسم^{۲۸} بین المللی و دیگری ابداعات دیجیتالی است. **تروریسم** باعث شده است که جوامع دموکراتیک غرب ارزشهای خویش و حتی حقوق بشر را

۲۸. در این بحث به تعریف دقیق تروریسم و سوء استفاده هایی که قدرتهای بزرگ از این واژه می کنند، به دلیل عدم ربط باموضوع و پیچیدگی آن پرداخته نشده است و به طور خلاصه تروریسم در معنای طالبانی آن مورد نظر است.

مورد تجدیدنظر جدی قرار دهند. در این مورد شاید بتوان گفت که جوامع غربی این فرصت را یافته‌اند که با سوءاستفاده از وضعیت ایجاد شده، حتی ارزشهای مردم سالارانه‌ای را که به آن می‌بالیدند و براساس آن به سایرین و به ویژه به شرق فخر می‌فروختند مورد تجدیدنظر جدی قرار داده و حتی آزادیهای فردی اتباع خویش را تا حد بررسی اطلاعات شخصی و

زندگی خصوصی مورد بررسی و سؤال قرار دهند. البته این تجاوز از طرف مخالفان کثیری مورد چالش قرار گرفته است و معلوم نیست تعادل نهایی کجا حاصل شود، اما در هر حال نتیجه هر چه باشد ایجاد محدوده‌های تنگ‌تر از گذشته برای آزادیهای مردمی و خصوصی است. مهم‌تر از این و بسیار جدی‌تر از آن خطراتی است که حقوق بشر را به مفهوم پذیرفته شده و جهانی آن تهدید می‌کند. این خطر تا آن حد پیش‌رفته است که بیانات ضدنژادی و ضداعتقادی که به ویژه پس از جنگ جهانی دوم به بعد نوعی عبور از خط قرمزها و نشانه افراطی‌گری حاد (نازیسم، فاشیسم، فالاتریسم) و امری مذموم بوده، نه تنها امکان ظهور و بروز یافته است بلکه حتی در اروپا که خود را مهد دموکراسی می‌داند نیز طرفدارانی جدی پیدا کرده است. به عنوان مثال، اقبال نسبتاً زیاد مردم هلند به بیانات ضدنژادی و ضددینی رهبر یکی از احزاب آن کشور آنقدر شدید بود که یکی از اعضای حزب سبز را تا ترور و قتل وی پیش برد. آرای چشمگیر لوپن کاندیدای راست‌گرا و

نژادپرست ریاست جمهوری فرانسه در دور اول انتخابات سال ۲۰۰۲ چنان وحشتی ایجاد کرد که همه اروپا را به چاره‌اندیشی و مقابله واداشت. ایجاد وزارتخانه امنیت داخلی،^{۲۹} در آمریکا نیز از جمله اقداماتی است که تازه آغاز شده است و پایان نامعلوم آن هر چه باشد دگرگونیهای مهمی را در عملکرد دموکراسی در آن کشور در پی خواهد داشت.

دموکراسی مستقیم: پیشرفتهای فنی در زمینه استفاده از کامپیوترهای شخصی، شبکه‌های اینترنتی و امکان ارتباطات بسیار سریع و نسبتاً ارزان شبکه‌ای و بسیار گسترده، چنان امکاناتی فراهم کرده است که اندیشیدن به دموکراسی مستقیم را تفکری عملی و امکان‌پذیر ساخته است. امکان‌های عمومی در سطوح گسترده ملی و سپس اظهارنظر مستقیم در هر مورد، نویدبخش آن است که حتی در حال حاضر نیز لاقلاً از نظر فنی در پاره‌ای از نقاط جهان مردم قادرند که بدون نیاز به نماینده، و به‌طور مستقیم و شخصی در مباحث عمومی مربوط به سرنوشت خویش و اداره جامعه خویش حاضر باشند و رأی بدهند. به این طریق، هر شخصی می‌تواند در جزئیات تصمیم‌سازیها نیز حضور فعال داشته باشد و نظر خویش را بیان کند و گزینه مطلوب خویش را برگزیند. نتیجه چنین مشارکت گسترده و مستقیمی، هم بهره‌جویی از تجربه و دانشی بسیار گسترده است که منجر به

نوآوریها و کشفهای تازه می شود و هم اینکه گزینه هایی که در جزئیات نیز شناخته اند امکان بررسی و انتخاب می یابند؛ امری که بدون تردید حاصل نهایی آن احساس مشارکت و مالکیت و مسئولیت بیشتر همه مردم و نهایتاً حصول رضایتی عام تر و مردمی تر و عملی تر خواهد بود و می توان آن را مردم سالاری مستقیم یا بدون واسطه نامید. این حالت فرضی که امکان عملی شدنش لااقل از نظر تکنیکی با مشکلی عمده مواجه نیست نظارت بر اجرای تصمیمات مردم سالارانه را نیز بسیار تسهیل می کند و بدین ترتیب تأثیرش بر سؤال مطرح شده در آغاز بحث، یعنی مشکلات حل نشده جوامع مردم سالار، مثبت است. یعنی شاید در آینده مشکلات حل نشده کمتری باقی بماند. پیش نیازها و مشکلات عملی مردم سالاری را

می توان چنین خلاصه کرد:

- ۱- «موضوعیت ذاتی، نقش محافظتی و اهمیت سازندگی دموکراسی بسیار گسترده و وسیع است. در هنگام طرح این مباحث و مزایای دموکراسی این خطر وجود دارد که تأثیرات آنها بیش از آنچه باید قلمداد شود. آزادیهای سیاسی مزایای مشروعی هستند که تأثیرشان به چگونگی اجرایشان بستگی دارد. مردم سالاری به ویژه در مورد پیشگیری از سوانحی موفق بوده است که فهمشان آسان و اظهار همدردی در آنها با سرعت و فوریت امکان پذیر است. توفیق در بسیاری از موارد کاملاً امکان پذیر نیست».
- ۲- «دستاوردهای مردم سالاری نه تنها بسته به

قوانین و رهیافتهایی است که تصویب می شود بلکه به چگونگی استفاده از این فرصتها به وسیله شهروندان نیز بستگی دارد. فیدل والترز راموس رئیس جمهور اسبق فیلیپین در نوامبر سال ۱۹۹۸ در سخنرانی خویش در دانشگاه ملی استرالیا این نکته را در نهایت ایجاز چنین بیان کرده است: «تحت سلطه استبداد، مردم نیازی به تفکر، به انتخاب، به ساخت فکری و به ابراز رضایت ندارند. آنان تنها باید تبعیت کنند. این درس تلخی است که ما از تجارب سیاسی اخیر فیلیپین آموخته ایم. برعکس، دموکراسی بدون تقوای مدنی قابل دوام نیست... وظیفه سیاسی مردم جهان آن نیست که تنها نظامهای مردم سالار را جایگزین رژیمهای استبدادی کنند بلکه باید دموکراسی را در خدمت مردم عادی به کار وادارند».

۳- وجود سیاستهای چندحزبی و پویایی بحثهای اخلاقی و ارزش آفرین یکی از عوامل بسیار مهم توفیق مردم سالاری است. مطیع بودن احزاب مخالف به دولتهای متوالی این امکان را می دهد که از به فراموشی سپردن نامعقول مسائل مهم سیاست گذاریهای عمومی زیانی نبینند. پویایی احزاب و مخصوصاً احزاب مخالف حتی در جوامع غیردموکراتیک نیز مانند جوامع مردم سالار قدرتی مهم به حساب می آید و اصرار آنها به خواسته های معقول خویش دولتها را مجبور به توجه به این خواسته ها و پاسخ دادن به آنها می کند.

۴- ارزشها، اولویتها و فرصتها اموری ایستا و

ثابت نیستند. این مردمند که باید آنها را تکامل بخشند و مورد استفاده قرار دهند: «گرچه باید به اهمیت نهادهای مردم سالار ارج نهاد، اما نباید به آنها به چشم ابزارهای مکانیکی توسعه نگریست. استفاده از آنها مشروط است به ارزشها و اولویتهای مردم و بر استفاده‌ای که از فرصتهای موجود برای بیان آزاد و مشارکت در امور می‌کنند... بحثها و تبادل نظرهای عمومی که مشروعیت خویش را از آزادیهای سیاسی و مدنی کسب می‌کنند، می‌توانند در خلق ارزشها سهمی عمده به عهده بگیرند و کارکرد دموکراسی را تسهیل نمایند».

۵- مطبوعات و رسانه‌های عمومی را می‌توان چون دستگاه گردش خون و تنفس، تغذیه‌کننده و پالاینده دموکراسی دانست. اگر آزادیهای سیاسی مزایای مشروعی هستند که تأثیرشان به چگونگی اجرایشان بستگی دارد مردم سالاری حکم می‌کند که مردم از چگونگی این اجرا آگاه باشند، اگر دموکراسی بدون تقوای مدنی قابل دوام نیست مردم باید ویژگیهای این تقوا را

بفهمند و تقواورزان پیشرو را بشناسند، اگر پویایی احزاب و مخصوصاً احزاب مخالف در جوامع مردم سالار قدرتی مهم به حساب می‌آید، مردم باید از آراء و عقاید این احزاب و تغییرات آن با توجه به گذشت زمان و تغییر شرایط جهانی و ملی اطلاع داشته باشند، اگر بحث و تبادل نظر عمومی باید به تکامل ارزشها، تعیین اولویتها و خلق فرصتها منجر شود این گفتگو و پرسش و پاسخ باید از طریق محملی اجرایی و

ابزاری اطلاع رسان، پویا، آزاد و به هنگام در اختیار مردم قرار گیرد. تنها وسیله و محملی که می‌تواند از عهده چنین امری سترگ و کاری کارستان برآید و به همه این **اگرها** و تمامی این **بایدها** با قدرت و توان پاسخ مثبت دهد، مطبوعات و رسانه‌های عمومی آزاد است. بی دلیل نیست که رسانه‌های آزاد را یکی از ارکان دموکراسی نامیده‌اند. هیچ سازه‌ای و از جمله بنای مردم سالاری بدون ستون استوار و پابرجا باقی نخواهد ماند. آنان که تیشه سانسور را تیز می‌کنند ابزاری برای فروپاشی ستون دموکراسی تهیه می‌بینند.

به دلیل وضوح موضوع اجازه دهید در این مورد فقط به ذکر یک مثال اکتفا کنیم:
در قحطی هراس‌انگیز چین در سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ که طی آن سی میلیون نفر در اثر گرسنگی جان دادند، یکی از علل مهم عدم اطلاع دولت از وضع رقت بار مردم فقیر بود. بهتر است این نکته را از زبان نویسنده کتاب بشنویم:

«در غیاب نظام آزاد خبری دولت که با تبلیغات خویش تغذیه می‌شد، به گزارشهای خوش آب و رنگ مسئولین محلی حزب که برای به دست آوردن امتیاز از پکن با هم رقابت می‌کردند دل خوش کرده بود و بیشتر به گمراهی کشیده می‌شد... حتی رئیس مائو وقتی که دیر هنگام شکست را پذیرفت، نقش اطلاع رسانی دموکراسی را تمجید کرد. در سال ۱۹۶۲... مائو در اجتماعی از ۷ هزار نفر از کادرهای حزب

چنین گفت:

توسعه به روال موجود با توسعه به معنی آزادی، موضوع مشارکت مردم در این فرایند است. یعنی لزوم و روابی مشارکت فعال مردم در ساختن آینده خویش. مهم‌ترین و قوی‌ترین استدلال طرفداران توسعه به روال رایج آن، بیان این نکته است که رفاه و دولتمندی بهتر از فقر و تنگدستی است و چون توسعه رفاه و ثروت به ارمغان می‌آورد، لامحاله امری نیکو و واجب‌الرعايه است. این استدلال به دو دلیل عمده ناکافی و نارساست. یکی آنکه هیچ‌گونه پاسخی به لزوم و محاسن مشارکت ارائه نمی‌دهد و دو دیگر آنکه به سؤال مهم و جدی آنان که به توسعه به روال کنونی بادیده شک و تردید می‌نگرند، پاسخی نمی‌دهد. این سؤال جدی مربوط به منشاء قدرت و مشروعیت است. این سؤال و پاسخ آن در متن کتاب به طور خلاصه چنین مطرح شده است:

«هنگامی که به دلایلی تغییرات اقتصادی و اجتماعی مورد نیاز توسعه با استمرار پاره‌ای از سنتها سازگار نیست، در انتخاب، با مسئله غیرقابل اجتنابی مواجه خواهیم بود. (این انتخاب را چه کسانی باید انجام دهند؟). این مردمند که باید به ارزیابی و انتخاب پردازند. این انتخاب نه آنچنان که سرسپردگان توسعه (به

بدون دموکراسی شما از آنچه در آن پایینه اتفاق می‌افتد بی‌خبرید، اوضاع روشن نیست، شما نمی‌توانید به اندازه کافی از عقاید همه طرفها باخبر شوید، بین رأس و بدنه هیچ ارتباطی وجود نخواهد داشت، ارگانهای طراز اول رهبری باید به موارد یک طرفه و نادرست برای تصمیم‌گیری متکی باشند. بنابراین، پرهیز از ذهن‌گرایی مشکل است. حصول وحدت شناخت و وحدت عمل و نیل به تمرکز واقعی غیر ممکن است»^{۳۰}

اگر پکن و سال ۱۹۶۲ هر دو در دوردست قرار دارند، تهران و سال ۱۹۷۹ نزدیکند. وقتی سانسور شدید رسانه‌ها در ایران همه صداهای مخالف را دچار خفقان کرده بود، حتی فریاد الله اکبر مردم را بر بامها، صدای ضبط شده بر نوارها گزارش کردند. تنها زمانی که شاه سوار بر هلی‌کوپتر بر فراز تهران فریاد مرگ بر شاه میلیونها نفر را شنید اعتراف کرد که پیام مردم را شنیده است اما این اعترافی بسیار دیر هنگام بود. به‌طور خلاصه، نه نظام کمونیستی و نه رژیم سلطنتی هیچکدام نتوانستند نقش اطلاع‌رسانی مطلوبی داشته باشند و هیچ نظام غیردموکراتیک دیگری هم قادر به ایفای چنین وظیفه‌ای نخواهد بود.

۱۵- نقش سنت و فرهنگ

یکی از مهم‌ترین ویژگیهای توسعه به مفهوم آزادی و یکی از اساسی‌ترین تفاوت‌های بین

۳۰. بروز بیماری کشنده سارز در حال حاضر (اردیبهشت ۱۳۸۲) در چین که به دلیل مخفی نگاه داشتن این مرض از مسئولان حزبی و بین‌المللی به یک اپیدمی خطرناک تبدیل شد و موجب اخراج وزیر بهداشت و سایر مقامات مسئول چینی شد، نمونه‌ای زنده در این مورد است.

روال رایج) می‌پندارند موضوعی بسته و بی‌مورد است و نه آن‌طور که شکاکین در امر توسعه (به روال رایج) فکر می‌کنند مسئله‌ای است که باید به وسیله نخبگان نگهبان سنتها حل و فصل شود. اگر نوعی از زندگی سنتی را باید به خاطر فرار از فقر فرساینده یا مرگ زودرس که بسیاری از کشورهای در حال توسعه هزاران سال گرفتار آن بوده‌اند فدا کرد، تنها مردمی که مستقیماً گرفتار این مشکل هستند باید فرصت مشارکت و تصمیم‌سازی در این انتخاب را داشته باشند. مسئله واقعی برخورد دو طرز تفکر است:

۱- ارزش اصلی آن است که مردم مجاز باشند هر سنتی را که می‌خواهند آزادانه ادامه دهند یا رها سازند.

۲- پافشاری بر این نظر که سنتهای دیرین بدون توجه به آثار و عواقبشان واجب‌الرعایه هستند. به بیان دیگر، مردم باید تصمیمات اتخاذ شده توسط مقامات دینی یا غیردینی مجری سنتها را چه واقعی و چه برخاسته از تصورات گردن نهند.

قدرت «حکم» فوق‌الذکر (بیان اول) در اهمیت اساسی آزادی بشر نهفته است و تنها پس از قبول این اصل اساسی است که مشخص می‌شود که چه اموری را به نام سنت می‌توان یا نمی‌توان انجام داد. منظر «توسعه به معنی آزادی» بر این «حکم» تأکید می‌ورزد.

در حقیقت، همان‌طور که از عنوان کتاب پیداست و در تمامی مباحث و استدلالهای مطرح

شده در آن نیز مشاهده می‌شود تنها «آزادی بشر» است که به عنوان یک اصل خدشه‌ناپذیر و غیرقابل انکار جای شک و تردید و سؤال ندارد. سایر موضوعات، آراء و پرسشها با همین معیار و محک سنجیده می‌شود و در صورت سازگاری با آن پذیرفته و در صورت مغایرت رد می‌شوند. در این مورد خاص نیز تکلیف رد یا قبول سنتها را بحث آزاد و تبادل نظر گسترده همه مردم و سپس اجماع و یا اکثریت آنها معلوم می‌کند. به عبارت دیگر، آزادی مشارکت در این بحث یعنی بحث پذیرش یا رد سنتها نیز یک حق غیرقابل انکار مردم تلقی می‌شود و سپس نتیجه اعمال و کاربرد این حق هر چه باشد باید به وسیله همه مردم پذیرفته شود. این موضوع با صراحت و اختصار چنین بیان شده است:

«در حقیقت در دیدگاه آزادی‌گرا، آزادی همه افراد در تصمیم‌گیری برای تعیین سنتهایی که باید رعایت شوند را هیچ‌کس نمی‌تواند نفی کند: نه «نگهبانان» ملی و محلی سنتها، نه روحانیون و مقامات مذهبی، نه فرمانروایان سیاسی و دولتهای دیکتاتور، نه متخصصین فرهنگ (داخلی یا خارجی). توجه به تضاد بین حفظ سنت و فواید مدرنیته نیازمند تفاهم مبنی بر مشارکت است نه رد یک طرفه مدرنیته به نفع سنت از طرف حکمرانان سیاسی یا مقامات مذهبی و یا مردم‌شناسان ستایشگر میراث گذشته. این سؤال نه تنها بسته و مختومه نیست بلکه برای بحث و تصمیم‌سازی مردمی کاملاً

باز و گشوده است. هر تلاشی برای مسدود کردن آزادی مشارکت مردم به بهانه حفظ ارزشهای سنتی (مانند بنیادگرایی دینی، یا عادات سیاسی یا آنچه ارزشهای آسیایی نامیده می شود) هم اصل مشروعیت را نادیده می گیرد و هم مردم را از حق مشارکت در تصمیم گیری در مورد آنچه می خواهند یا نمی خواهند، محروم می سازد.

مفهوم «توسعه به معنی آزادی» از منظری بسیار گسترده و عمیق به مسئله می نگرد. در این منظر هدف وسیله را توجیه نمی کند و برای رسیدن به هدف نهایی، هر چند هم که ارزشمند باشد نمی توان به راه های غیرمردمی توسل جست و در غیاب مردم حتی تصمیمهای بسیار مفید گرفت و آنان را افرادی منفعل و تنها برخوردارشوندگان از برنامه های توسعه تهیه شده در چرخه دیوان سالاری به حساب آورد.

این دیدگاه برای فرایندهای مورد استفاده و روشهای حصول به مقصود نیز اهمیت و حتی احترام قائل است. این اهمیت و احترام تنها یک رفتار مؤدبانه و ظاهری نیست، بلکه بدان دلیل مطرح است که هم بر هدف غایی تأثیر دارد و هم به تربیت و پرورش انسانهایی منجر می شود که بر اهمیت خویش واقفند و ارزش و بها و مسئولیت خود را هم به عنوان یک فرد و هم به عنوان یک عضو جامعه خوب می شناسند.

چنین انسانهایی به نوآوری و خلاقیت فردی و اجتماعی ارزش می نهند و به همین دلیل خویشتن خویش را افرادی مسئول و نقش آفرین می دانند، نه عضوی از توده ای که فقط به

خواست رهبران خویش و با آگاهی اندک و گاه هیچ راه می پیمایند و نهایتاً نیز معیاری برای قضاوت و روشی برای سنجش دستاوردهایشان ندارند. به عبارت ساده، نخبه گرایی و پدرسالاری و استبداد با هیچ یک از چهره های صد رنگش در «توسعه به معنی آزادی» جایگاهی در خور توجه ندارد. در دیدگاه مورد توصیه در این کتاب بحثهای آزاد، باز و آگاهانه حتی مهم ترین منبع و مرجع فهم و درک و تفاهم در مورد عدالت و بی عدالتی نیز هست.

نکته مهمی که باید مورد تأکید قرار گیرد آن است که در آمریکا و اروپا این تمایل به طور واضح و روشن وجود دارد که آزادیهای سیاسی و مردم سالاری را جنبه ای بنیادین و باستانی از فرهنگ غرب به حساب آورند. پاره ای از طرفداران و حامیان این تفکرات در جهان غیرغربی نیز با پذیرش ضمنی این نظر یا دنیا را به پیوستن «به کلپ مردم سالاری غربی» و تحسین و تأیید ارزشهای سنتی غرب فرا می خوانند و یا برعکس اجتناب از آن را به عنوان یکی از مظاهر فریبنده غرب واجب می شمارند.

نکته ظریف و مهمی که در این زمینه وجود دارد آن است که همه اینان با فرافکنی حال به گذشته به چنین برداشتی دست می یابند، در حالی که ارزشهایی که روشنفکری اروپا و سایر رویدادهای متأخرتر شایع کرده است هرگز میراث بلندمدت غرب در طی هزاره ها به حساب نمی آید. البته در مکتوبات نویسندگان پیشگام غرب اجزایی از یک تفکر مردم سالاری به

چشم می خورد (مثلاً ارسطو)، اما اولاً هرگز تصویر جامعی از اندیشه آزادیهای سیاسی دنیای معاصر در آن یافت نمی شود و ثانیاً چنین برداشتهایی در بسیاری از آثار غیرغربی نیز وجود دارد. مثال زیر به روشن شدن موضوع کمک می کند. اگر بپذیریم که در یک جامعه آزاد مطلوب، آزادی فردی برای همه آحاد آن جامعه مهم و لازم است می توانیم این واقعیت را متشکل از دو جزء زیر بدانیم:

۱- آزادی فردی را باید برای همه افرادی که در یک جامعه به حساب می آیند، تضمین کرد.
۲- هر آزادی که برای یک نفر تضمین شده باشد باید برای همه تضمین شود.

در نوشته های باستانی منتسب به غرب، مانند ارسطو، از فراز اول طرفداری فراوانی شده است ولی به دلیل حذف زنان و بردگان (افرادی که به حساب نمی آمدند)، جزء دوم نادیده گرفته شده است، در حالی که در فرمانی که امپراتور آشوکا در سه قرن قبل از میلاد در هندوستان صادر کرده است می خوانیم که:

«هیچ کس نباید بدون دلیل به فرقه خویش احترام گذارد و دیگران را بی قدر کند... زیرا سایر فرقه ها به دلایل گوناگون شایسته احترامند. با چنین رفتاری هر کس هم فرقه خودش را ترفیع می بخشد و هم در همان حال به سایر فرقه ها خدمت می کند... هر آن کس که برای فرقه خویش حرمت قائل شود و به دلیل تمامیت خواهی فضیلت سایر فرقه ها را انکار نماید، گرچه هدفش افزایش شکوه فرقه

خویش است در حقیقت با چنین رفتاری فرقه خود را به شدیدترین زیانها مبتلا کرده است». به عبارت دیگر آشوکا برابری را برای همه توصیه کرده است.

همین استدلال را می توان برای تحمل و مدارا نیز صادق دانست، یعنی اول لزوم تحمل و مدارا برای رفتارهای متفاوت و سپس تعمیم مدارایی که برای پاره ای وجود دارد برای همگان. در این مورد بحث نسبتاً مفصلی در کتاب به ویژه در مورد وجود تحمل و مدارا در فرهنگ آسیایی ارائه شده است و دلیل آن هم رفع شبهه ای است که به موجب آن فرهنگ آسیایی به پذیرش و قبول نوعی استبداد ملایم متهم شده است. نگاهی به بیانی که در پی نقل می شود، این نظریه را به پاره ای از حکمرانان کشورهای آسیایی نسبت داده است و آموزه های جالبی از تفسیرهای کنفوسیوس را نیز نشان می دهد:

«قرائتهایی از کنفوسیوس گرای، که اکنون در بین مدافعین استبدادگرایی ارزشهای آسیایی وجود دارد به هیچ روی گوناگونیهای موجود در آموزه های کنفوسیوس را به طور عادلانه بیان نمی کند. کنفوسیوس اطاعت کورکورانه از دولت را توصیه نکرده است. وقتی زیلو^{۳۱} از او می پرسد که چگونه باید به یک شاهزاده خدمت کرد، کنفوسیوس پاسخ می دهد که حقیقت را به او بگو حتی اگر باعث رنجش وی شوی.

مسئولان سانسور در سنگاپور یا پکن ممکن است نظرات مخالفی داشته باشند». کنفوسیوس با احتیاط و کاردانی عملی مخالف نیست، اما توصیه به مخالفت با یک دولت بد را نیز فراموش نمی‌کند: «هرگاه روشهای خوب حکومت رایج است دلیرانه بگویند و دلیرانه عمل کنید». اگر دولت راه را گم کرد به نرمی بگویند و دلیرانه عمل کنید. در حقیقت کنفوسیوس به روشنی به این حقیقت می‌پردازد که دو ستون بنای فرضی ارزشهای آسیایی یعنی وفاداری به خانواده و اطاعت از دولت می‌تواند با یکدیگر در تضاد قرار گیرند. بسیاری از هواداران قدرت ارزشهای آسیایی نقش دولت را گسترش نقش خانوار می‌دانند ولی به طوری که کنفوسیوس گفته است بین این دو ممکن است تعارض ایجاد شود. فرمانداری شی^{۳۲} به کنفوسیوس گفت: «در میان مردم من مردی است بس استوار در درستی، وقتی که پدرش گوسفندی دزدید وی را محکوم و طرد کرد. کنفوسیوس چنین پاسخ داد: در بین مردم من مردان درستکار به گونه‌ای دیگر عمل می‌کنند. پدر خطای پسر را می‌پوشاند و پسر خطای پدر را و این خود عین درستی است». بدین بیان به نظر می‌رسد که جامعه امروز ما به عنوان یک کشور واقع در آسیا (نه آسیایی به مفهوم مورد بحث کتاب حاضر) هم با سلیقه کنفوسیوس سازگار است و هم با اخلاق مردم فرماندار شی، زیرا گرچه شاهد بوده‌ایم که پدر گناه پسر را نبخشوده است و برایش حکم مرگ صادر کرده است ولی بسیار

32. Shi

کتاب نیز فقدان زمینه و اطلاعات لازم در این امر بوده است. آیا ایران در این زمینه توان و وظیفه‌ای بزرگ به عهده ندارد؟

۱۶- جهانی شدن

دنیای تحت سیطره غرب قرار دارد، این چیرگی جهان اقتصاد، تجارت، فن آوری و فرهنگ را در برمی‌گیرد. اقتصاددانان کلاسیک بر این باور پای می‌فشارند که مبادله و تجارت برای همه ملتها رفاه اقتصادی بیشتر به همراه خواهد داشت (نظریه عمل براساس برتریهای نسبی).

این نظریه که اکنون از پشتوانه و حتی فشار فزاینده سیاسی در کل جهان برخوردار است چنان سرعتی یافته است که هیچ کس را مجال ایستادن و تأمل نیست. همه برای پیوستن به این جریان از یکدیگر سبقت می‌گیرند. استدلالی

که اکنون مقبولیتی جهانی یافته است آن است که: «تنها راه حلی که وجود ندارد، جلوگیری از جهانی شدن تجارت و اقتصاد است، زیرا

نیروهای مبادله اقتصادی و تقسیم کار در دنیایی رقابتی که نیروی محرکه اش تکامل عظیم فن آوری است در خدمت جهانی شدن قرار دارند و فن آوری نوین نیز از نظر اقتصادی

جبهه‌ای رقابتی دارد». و شرط اول رقابت حضور در صحنه است، نمی‌توان از صحنه غایب بود و به رقابت پرداخت و به همین دلیل

است که همه می‌کوشند تا نامشان را زودتر در سازمان تجارت جهانی ثبت کنند. این مقوله با مردم‌سالاری نیز فصل مشترک مهمی دارد که

عبارت است از قدرت در هم شکننده فرهنگ و روش زندگی غرب که لاجرم به همراه فن آوری و صنعت به سایر نقاط جهان گسترش می‌یابد و در تخریب روشهای سنتی زندگی و آداب اجتماعی مرسوم هیچ گونه درنگی روانی ندارد.

«هر کس که برای سنتها و فرهنگ بومی ارزش قائل است باید این مسئله را جدی تلقی کند... خطر متوجه فرهنگهای بومی در دنیای در حال جهانی شدن امروز تا حدود زیادی اجتناب ناپذیر است... اکنون آفتاب در سرزمین کواکولا و ام تی وی (MTV) غروب نمی‌کند».

حتی اگر در تمام جهان نتیجه خالص تغییرات (منافع - مضار) مثبت هم باشد، هم برنده خواهیم داشت و هم بازنده. نظر آمارتیا سن در مورد اقدامات لازم چنین است:

«در زمینه نابرابریهای اقتصادی، اقدامات مناسب باید شامل تلاش برای کاهش اثرات منفی جهانی شدن برای اشتغال، معاش سنتی و برنامه‌گذار تدریجی از وضع موجود باشد. برای تسهیل فرایندگذار باید فرصتهایی جهت

آموزشهای جدید و تحصیل مهارتهای نوین فراهم شود. این مهارتها و آموزشها برای آنان که کارشان را از دست خواهند داد، بسیار مهم است. علاوه بر این، فراهم سازی شبکه‌های

تأمین اجتماعی برای آنان که از این فرایند زیان می‌بینند، لااقل در کوتاه مدت ضروری است. این گونه عکس‌العملها در جنبه‌های فرهنگی

هم تا حدودی مفید است». وی سپس به اصل مورد تأکید خویش یعنی

مردم‌سالاری و آزادی و اهمیت رأی مردم و نهایتاً منظر توانمندیها باز می‌گردد و چنین می‌گوید: «هنگامی که تغییری اقتصادی روی می‌دهد اشکهای چندانی نثار روشهای تولید از دست رفته و فن‌آوریهای مغلوب نمی‌شود... اما در امور فرهنگی جای سنتهای برباد رفته ممکن است بسیار خالی بنماید. از دست رفتن روشهای قدیم زندگی می‌تواند منجر به دل‌پریشی و احساس خلاء عمیق شود، تا حدودی مانند انقراض گونه‌های حیوانی... این موضوعی جدی است، اما هر اجتماعی باید برای خویش تصمیم بگیرد که چگونه می‌خواهد اشکال قدیم زندگی را که گاه با هزینه‌های زیاد اقتصادی نیز همراه است حفظ کند... آنچه در ارزشیابی منطقی چنین انتخابی (انتخاب بین روش قدیم و جدید زندگی) حیاتی است، امکان مشارکت مردم در بحثهای عمومی مربوط به این موضوع است. این بحث ما را دوباره به منظر توانمندیها باز می‌گرداند بخشهای گوناگون

اجتماع و نه فقط فرادستان، باید قادر به مشارکت فعال در این تصمیم‌سازی باشند که چه چیزهایی را حفظ کنند و چه چیزهایی را به دست تغییر بسپارند... این خود دلیلی است که باید برای توانمندیهای اجتماعی اولیه‌ای چون خواندن و نوشتن (از طریق آموزشهای پایه) آگاهی و احاطه به امور (از طریق رسانه‌های آزاد) و فرصت مشارکت همگانی (از طریق انتخابات، همه‌پرسی و استفاده عام از حقوق

مدنی) اهمیت فراوان قائل شد». نکته ظریفی که باید مدنظر قرار گیرد تفاوتی است که بین مبادلات فرهنگی و سلطه فرهنگی وجود دارد. ارتباطات بین فرهنگی و ارزشمند دانستن سایر فرهنگها نه تنها نکوهیده نیست بلکه می‌تواند منشاء غنا و شکوفایی فرهنگهای طرف مبادله باشد. در حالی که ملیت‌گرایی فرهنگی و تعصب فرهنگی می‌تواند منشاء ایستایی و رکود گردد: «پرواپیشگان فرهنگی معمولاً نسبت به سایر فرهنگها دیدگاهی شکننده دارند و توان بشر را در درس گرفتن از سایرین بدون غرق شدن در فرهنگشان دست کم می‌گیرند... مقصود من آن نیست که علیه اهمیت بی‌چون و چرای فرهنگها مجادله کنم، بلکه مرادم آن است که بگویم... نباید توان درک یکدیگر و توان لذت بردن از تولیدات فرهنگی کشورهای گوناگون را به خاطر دفاع شورانگیز از خلوص فرهنگ خویش از دست بدهیم».

اجازه دهید این بحث را با بیانی زیبا از تاگور شاعر معروف بنگالی به پایان بریم: «آنچه از ساخته‌های انسان می‌فهمیم و از آن لذت می‌بریم بی‌درنگ به ما تعلق می‌گیرد، هر جا که ساخته شده باشد. آنگاه که بتوانم شاعران و هنرمندان کشورهای دیگر را درک و ستایش کنم بر انسانیت خود می‌بالم. بگذار با شادمانی ناب چنین پندارم که تمامی شکوه بشریت از آن من است».